ولایت تکوینی و ولایت تشریعی

حضرت آیت الله العظمی
حاج آقا لطف الله صافی گلپایگانی

سلسله مباحث مهدویت (۳)

بسم الله الرحمن الرحیم

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۳): ولایت تکوینی و ولایت تشریعی

نویسنده:

آیت الله شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۳): ولایت تکوینی و ولایت تشریعی

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : ولایت تکوینی و ولایت تشریعی/مولف لطف الله صافی گلپایگانی

مشخصات نشر : قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود، ۱۳۹۱

مشخصات ظاهری : ۱۳۴ص.

فروست : سلسله مباحث امامت و مهدویت؛ ۷

شابک : ۲۴۰۰۰ ریال۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۴۷-۵:

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۰۴۵۶۶

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

ص: ۳

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۳)

ولایت تکوینی

و

ولایت تشریعی

حضرت آیت اللّه العظمی

آقای حاج شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

سلسله مباحث امامت ومهدویت

نام کتاب: ولایت تکوینی و ولایت تشریعی

مؤلف: آیت اللّه العظمی لطف اللّه صافی گلپایگانی

صفحه آرا: امیرسعیدسعیدی

ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

چاپخانه و شمارگان: وفا / ۲۰۰۰ جلد

نوبت و تاریخ چاپ: اوّل / بهار ۱۳۹۰

قیمت: ۱۴۰۰ تومان

شابک: ۸ ۲۹۷ ۹۷۳ ۹۶۴ ۹۷۸

مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ ۰۲۵۱

قم صندوق پستی: ۶۱۷

فهرست مطالب

مقدمه مؤلف

بسم اللّه الرحمن الرحیم

بـا اسـتعانت از خداونـد متعـال و در ظـلّ عنایـات خاصه حضـرت مولی الوری، بقیّه اللّه فی الأرضـین ارواح العالمین له الفـداء، تعـدادی از مقالات و تألیفات حقیر که پیش از این مکرر چاپ شده، بر حسب درخواست علاقه مندان تجدید طبع می شود که باز هم ران ملخی از این مور ریزه خوار سـفره گسترده احسان آن حضـرت به ملازمان درگاه و چاکران پیشـگاه سـلیمان پناهی آن قطب عالم امکان و صاحب زمان علیه افضل التحیّه و السلام باشد.

إنّ الهدایا علی مقدار مهدیها

اللّهمّ عجل فرجه و سـهل مخرجه و قرب زمانه و اهلک اعدائه و اجعلنا من مقویه سـلطانه و انصاره و من المستشـهدین بین یدیه بحق محمّد و آله الطاهرین صلوات اللّه علیهم اجمعین.

رجب المرجب ۱۴۱۷

لطف اللّه صافی گلپایگانی

پیشگفتار

اشاره

اگرچه مسلمانان در تمام ازمنه و اعصار و امکنه و اقطار، همواره به اتّحاد، اتفاق، برادری، وفاق و پرهیز از جدال و نفاق احتیاج داشته و دارند؛ امّا در کمتر عصری مانند عصر حاضر، درمان دردهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حل مشکلات مادّی و معنوی آنها، به وحدت کلمه محتاج بوده است. چنان که در هیچ عصری مانند عصر ما، از جهت وسایل ارتباطی، تحقق وحدت کامل اسلامی و اتّحاد مسلمانان زمینه نداشته است.

وسایل ارتباط جدید، خود به خود مسلمانان را به هم نزدیک کرده و از حال هم باخبر ساخته، و فاصله زمان و مکان را از میان برداشته و مسایلی را که مسلمانان در هر منطقه و کشوری با آن درگیری دارند، به عموم مسلمانان عرضه و همه را به همکاری و هم صدایی دعوت می کند.

امروز اتّحاد اسلامی، می تواند بیش از یک میلیارد مسلمان(۱) کشورها و قارّه های مختلف را به هم پیوند داده و در خود بگنجاند، و در آنِ واحد از همه، برای همه و در راه تحقق اهداف عالی و انسانی

۱- طبق بعضی آمارها.

اسلام و دفاع از عدالت و آزادی، یاری و کمک بگیرد و همه را در عین حالی که گرفتار حکومت های مختلف و متنازع شده اند،(۱) تحت حکومت و قیادت اسلام رهبری نماید و حکومت اسلام را مافوق هر حکومت و رژیمی قرار داده و پرچم «لا إِله إلّا اللّه» و اعتصام به حبل اللّه را در برابر چشم بصیرت هر مسلمان افراشته سازد، اتحادی که در مشترکاتی چون قرآن و احکام آن، قبله، مساجد، مآذن، نماز، روزه، حج و شعایر اسلامی دیگر، پس از چهارده قرن، هنوز نظایرش به قوّت جلوه گر است، گسترش دهد و به یک اتّحاد نیرومند تمام عیار فرهنگی، آموزشی، سیاسی، مالی و اقتصادی اسلامی برساند.

مسلمانانِ امروز صدای یکدیگر را می شنوند و می توانند به استغاثه یک نفر مسلمان و یک نفر همنوع که در دورترین نقاط جهان گرفتار فشار و تبعیض نژادی و طبقاتی و سلب آزادی شده باشد، جواب دهند و دنیای اسلام را برای یاری و کمک او بسیج نمایند.

بدیهی است که در تحقق و حصول این هدف عالی، وجود یک مرکز مطمئن و خودساخته و مورد اعتماد که مجهّز به تمام وسایل ارتباط با مسلمانان جهان باشد، بسیار لازم و مؤثر است.(۲)

امّا اینکه این کار چگونه باید انجام شود، چه کسانی باید شروع و اقدام نمایند، محل این مرکز کجا باید باشد و برنامه کار چگونه باید تنظیم شود، مطالب مهمّی است که این رساله جای بررسی آنها نیست.

اجمالاً ـ باید همه در این مطلبی که پیشنهاد می کنم و از مسائل بسیار حیاتی عالم اسلام است، فکر کنند و طرح بدهند و کوشش نمایند که هرچه زودتر به نحوی که عقلا و دوراندیشان و مخلصان شیعه و اهل سنّت آن را تصویب نمایند جامه عمل بپوشد و بحث در این موضوع، موجب اختلاف تازه یا تشدید آن نگردد:

«وَمَا النَّصْرُ إِلاّ مِنْ عِنْدِ اللّه ِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»؛(۳)

این مسلمانان هستند که با نیروی اتّحاد، هم اکنون با مسلمانان اریتره، فلسطین، فیلیپین، بلغارستان، یوگسلاوی، سومالی، برمه، چین(۴) و نقاط دیگر همدردی کرده و در مجامع رسمی بین المللی، یکدیگر را تأیید و پشتیبانی می نمایند.

بحمداللّه، هر روز زمینه برای مستحکم تر شدن وحدت اسلامی که اساس و پایه وحدت آزاد و انسانی جهانی است، فراهم تر می شود

۱- کشورهایی چون: لیبی، مصر، سودان، مغرب، الجزایر، عراق، سوریه، اردن، فلسطین، عربستان سعودی و حکومت های به اصطلاح آزاد، یمن جنوبی و شمالی و حکومت های دیگری که شاید از چهل حکومت بیشتر باشد که اکثرا متمایل به شرق یا غرب بوده و تحت نفوذ آنها و مکتب های استعماری و الحادی آنها می باشند.

۲- خوشبختانه در اثر انقلاب اسلامی ایران، عملی شدن و دست یافتن به اهداف اسلام و کارسازی اسلام در بازسازی جوامع بشری، بر اساس ایمان به خدا و حکومت احکام خدا و لغو کامل استعباد و استضعاف، آشکار شده و دنیای متحیّر به ویژگی

های مکتب اسلام در رفع سرگردانی های کنونی، تا حدّی متوجّه گردیده است.
۳- سوره آل عمران، آیه ۱۲۶.
۴- و اخیرا بـا مسـلمانان مظلوم افغانسـتان، که گرفتـار وحشـیانه ترین هجوم ها از سوی روسـیه شدنـد، مسـلمانان جهان، غیر از معدود سـرانی که با روسـیه بند و بست داشته یا نوکر روسیه هستند، با آنها همدردی می نمایند و مصایب آنها را مصیبت خود می دانند.

و روز به روز جنبش طرد برنامه ها و نظامات غیر اسلامی و مطالبه برقراری نظام اسلامی در مسلمانان قوی تر می گردد.

صدها میلیون مسلمان، در آفریقا و آسیا، استعمار را از سرزمین های خود بیرون رانده اند، و این ملت مصر است که با بیرون کردن بیش از بیست هزار کارشناس و افراد روسی، خود را از خطر سلطه کمونیسم نجات داده و بازگشت خود را به نظام اسلامی رقم زده است.

و این ملّت پاکستان است که حکومت غرب پرست را ساقط می کند و تعطیلی یکشنبه را لغو و به جای آن تعطیلی جمعه را رسمی می نماید و اجرای کامل نظامات اسلامی را عنوان می نماید.

و حتی این ملّت ترکیه و دانشجویان مسلمان آن هستند که پس از پنجاه سال اختناق رژیم تحمیلی و ضدّ اسلامی و استعمارگر، به پا خاسته و شعایر اسلام را احیا می کنند و به سوی اسلام می روند و بازگرداندن مسجد ایاصوفیه را به اسلام، و اخراج رهبر اخلال گر دولت ملّیون مسیحی را از اسلامبول مطالبه می نمایند.

خلاصه تقریبا در همه جا، چه در کشورهای به اصطلاح آزاد شده اسلامی؛ مثل پاکستان، بنگلادش، مصر و اندونزی و چه در کشورهای آزاد نشده، جنبش اسلام خواهی و مطالبه عمل به احکام اسلام و شعار «سرزمین های اسلام، برای اسلام و مسلمانان»(۱) کم و بیش دیده می شود.

۱- شعار «سرزمین های عرب، یا نفت عرب، برای عرب» و مانند آن، اسلامی نیست و برای منحرف کردن افکار مسلمانان در جهت مبارزه با شعار اسلامی «سرزمین ها و معادن اسلام، برای اسلام» عنوان شده است.

بر مسلمانان لازم است که از فرصت استفاده کرده و به وحدت اسلامی تمسّک جویند تا رسالت جهانی اسلام را به جهانیان برسانند و ناتوانی و ضعفی را که در اثر اختلافات و بدگمانی ها و جهل به حقایق دین، و خیانت ها و تحریکات و تلقینات سوء و اضلال استعمار، پیکر جامعه مسلمان را رنجور و نحیف ساخته با اتّحاد و اتفاق و حسن ظنّ و حمل به صحّت و گذشت و اصلاح ذات بین و رعایت حقوق اخوت، برطرف سازند. و مسائل و مباحث سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اعتقادی را فقط و فقط به منظور تحقیق و کاوش و ظاهر شدن اندیشه های اصیل اسلامی و کمک به پیشرفت و ترقّی نسل معاصر، طرح و در چهارچوب تعالیم جامع اسلامی بررسی نمایند و در این باب جاه طلبی و شهرت خواهی و عناد و لجاج و خودرأیی را کنار گذاشته و از مکتب های بیگانگان و مزدوران استعمار الهام نگیرند و از مطرح کردن مسایلی که فعلاً طرح آن لزومی ندارد غفلت جامعه از بررسی آن، زیانی به جایی نمی زند بسا به موجب اختلاف و جدایی و جدال گردد، خودداری نمایند و بی سبب دودستگی و تفرّق ایجاد نکنند و به اسم تحقیق و روشن کردن افکار، جامعه ای را که باید به جبران عقب ماندگی های خود بپردازد و در رشته هایی از صنعت و علوم تجربی که از دیگران عقب مانده، هرچه زودتر و سریع تر پیش برود، از کار و تلاش باز ندارند.

تذکّر دیگر

هوشیاری و بیداری ملّت اسلام، دشمنان را نگران ساخته و منافع استعمارگرانه آنها را سخت در خطر انداخته است، پس افراد مزدوری را استخدام کرده اند که بر وحدت اسلامی و اتّحاد مسلمانان ضربه وارد کنند و مسلمانان را به خود مشغول، و از مسیر ترقّی و حرکت و جهاد خارج نمایند و مسایلی را طرح کنند که موجب گمراهی افکار و حمله به عقاید و تاریخ و مقدّسات و قلب و تحریف حقایق باشد، تا فکر و قلم اندیشمندان و علما و نویسندگان و گویندگان را متوجّه دفع شبهات و گمراهی ها و جلوگیری از انحراف افکار و دفاع از حقایق و عقاید و تاریخ و معارف گرداند، و از پرداختن به مسایل دیگر که استعمار را به سوی جهنم سقوط می برد، باز دارد.

آنان حتی به اسم توحید و اتّحاد اسلامی و دعوت به ترک شرک و نفی غلوّ و این گونه الفاظ و مفاهیم که مورد قبول هر مسلمان است هرچند روز یک بار، آتش اختلافی را روشن می نمایند، و پس از آنکه در اثر بیداری مردم، آن آتش خاموش و آن نغمه فراموش شد، آتش دیگری روشن، و نغمه تازه ای را ساز می کنند.

بر مسلمانان است با این صداها و فریادهای تفرقه انداز را از هر حلقومی که بلند شود، ساکت کنند، و کلام حکمت نظام امیرالمؤمنین علیه السلام را در نظر گرفته تا مانند «اتِّباعُ کُلِّ ناعِقٍ؛ از هر صدایی پیروی کردن» نشوند و مفاهیم و الفاظ و اصطلاحات و برنامه های اسلام

را از راه هایی که صحّت آن تضمین و به گواهی رهبر اسلام رسیده، فراگیرند.

پیرامون مقام ولایت

از جمله چندی است که عوامل مزدور و مغرض و مأمور که به هویت آنها اشاره شد به مقامات قدسیه انبیا و اوصیا، متهتّکانه و بی ادبانه جسارت کرده و شؤون و مراتب مسلّم و معلوم آنها را انکار می کنند و می خواهند از این راه جنگ داخلی برپا کرده، تشکّل و هم بستگی نیرومند مسلمانان را در برابر دشمنان اسلام و مزدوران الحاد و استعمار ضعیف نمایند. یکی را بر می انگیزند تا فضایل و علوم لـدُنّی آنها را انکار کند، و دیگری را مأمور حمله به حریم ولایت آنها می سازند و شؤونی را که خداوند متعال به آن بزرگواران عطا کرده است، حاشا می نمایند. حتی پای جسارت را فراتر گذاشته، با نواصب و دشمنان اهل بیت رسالت هم صدا شده، پیروی از یزید، معاویه، زیاد، ابن زیاد، حجّاج و متوکّل را شعار خود ساخته، و آیین بنی امیه و دشمنان آل محمّد علیهم السلام را نوسازی می نمایند.

پاره ای هم با تأویلات و تفسیرهای نادرستی در پیرامون مسایلی مانند عصمت، طهارت، شفاعت، ولایت، وصایت و امامت می خواهند خود را روشن فکر جلوه دهند، تا تنی چند از افراد خام و روشن فکر زده را به دور خود جمع کرده، در مقاصد جاه طلبانه خود از آنها استفاده نمایند.

راجع به ولایت تکوینی و تشریعی نیز باب بحث و انکار را باز کرده، و خوشبختانه یا متأسفانه، بیشتر آنان که در انکار آن مبالغه دارند، معنی صحیح آن را درک نکرده و ندانسته و متعصّبانه و از راه لجاج و عناد انکار می کنند، چنان که از معترضان و مخالفان آنها نیز بسیاری از ناحیه علم و آگاهی هم طراز آنها هستند.

از این جهت بسا می شود که سلب و ایجاب طرفین وارد بر دو موضوع شده و آنچه یک نفر اثبات و از آن دفاع می نماید، غیر آن چیزی است که دیگری انکار و ردّ کرده است و مفهوم ولایت تکوینی و ولایت تشریعی نزد کسی که آن را ردّ می کند، مفهومی است که اثبات کننده ولایت تکوینی و تشریعی هم آن را ردّ می نمایند و در نظر اثبات کننده نیز مفهومی است که ردّ کننده هم آن را اثبات می کند و اگر طرفین بفهمند نفی و اثبات آنها در دو مورد است و به هم ارتباط ندارد، می فهمند که نزاع آنها لفظی بوده و ناآگاهی و ترک تحقیق باعث آن شده است.

پاسخ هایی پیرامون این دو جمله داده شده است؛ ولی به نظر می رسد به طور کافی روشن کننده این مطلب نیست و محلّ بحث را تعیین نمی کنند و موارد لفظی بودن این بحث و موارد حقیقی بودن آن را آشکار نکرده اند.

البته پاره ای هستند که عامدانه و مغرضانه و مأمورانه، راه خلاف را می پویند و حتی ادعیه ای مثل "جوشن کبیر" که تمامش ذکر خدا و اسماء الحسنی و توحید است و کتاب هایی مثل "الغدیر" را خرافات

می گوینـد و ولا‌یت تکوینی و تشـریعی را بر هر معنی انکـار می کننـد، حتی از ابن تیمیه هـا و ابن قیّم هـا و ابن حطـان هـا و نواصب دیگر هم در دشـمنی بـا اهل بیت علیهم السـلام پیش افتاده انـد؛ ولی بیشتر کسانی که در میـدان این مجادلات کشـیده شده اند، فریفته الفاظ گردیده اند که اگر بفهمند منکران مأمور و مزدور چه قصدی داشته و چه حقایق مقدّس و ثابتی را انکار می کنند، از آنها بیزاری می جویند.

قسـمتی از این کتـاب به طور اختصـار، توضـیحی است راجع به این دو موضوع (ولا‌یت تکوینی و ولا‌یت تشـریعی) که در دو بخش تنظیم شـده، در بخش اوّل که به منزله مقدمه است، بعضـی از مطالب بسـیار مهم و اصولی تذکّر داده شده که در درک حقیقت این بحث و اطراف و جوانب آن مفیـد بوده و دانسـتن آن، بـا قطع نظر از این بحث نیز کمـال لزوم را دارد. و در بخش دوم ان شـاء اللّه تعـالی توضـیحات و تحقیقـات پیرامون ولا‌یت تکوینی و ولایت تشـریعی به عرض پژوهشـگران و جوینـدگان حقایق می رسد.

امید است برای روشن شدن اذهان و حفظ وحدت کلمه مسلمین و جلوگیری از تفرقه، مؤثّر باشد.

«إِنْ أَرَدْتُ إِلاَّ الْاءِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَما تَوْفِيقِی إِلاّ بِاللّه ِ

عَلَيْهِ تَوَکَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»

بررسی و تذکّر چند مطلب مهم

اشاره

بررسی و تذکّر چند مطلب مهم

پیش از ورود در اصل بحث، بررسی چند موضوع مهم لازم است؛ زیرا این بررسی، هم در روشن شدن حقیقت و اطراف و جوانب این بحث مؤثّر است و هم مستقلاً شامل چند رشته از مسائل بزرگ و اساسی اعتقادی و فکری است که در متن معارف توحیدی و اسلامی قرار دارد:

۱ توحید و پرهیز از شرک و غلوّ

در میان مسائل و اصولی که دعوت اسلام بر آن قرار دارد، موضوع و پایه ای مهم تر و اساسی تر از «توحید» نیست. چنان که عقیده ای خطرناک تر و فاسدتر و باطل تراز "شرک" و "غلوّ"(۱) نیست، آن را باید اثبات کرد و هرچه روشن تر و وسیع تر و خالص تر و پاک تر فرا گرفت و این را باید طرد کرد و از صُور و مظاهر و نمایش های گوناگونی که دارد، فکرا و عملاً پرهیز کرد و جلوگیری نمود:

«... وَمَن يُشْرِكْ بِاللّه ِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّمآءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ

۱- غلوّ اعمّ از شرک است؛ مثلاً قول به تقدیس انبیا از اکل و شرب و منافات آن با مقام نبوّت، غلوّ است؛ امّا شرک نیست.

أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکانٍ سَحِیقٍ»؛(۱)

«... هرکس به خدا شرک آرد همانند آن است که از آسمان در افتد و مرغان در فضا بدنش را با منقار بربایند، یا بادی تند او را به مکان دور در افکند».

در مسأله ولایت تکوینی و تشریعی و مقامات و فضایل انبیا و اولیا علیهم السلام باید کمال توجّه را به این دو موضوع داشت، تا توحید با تمام شُعب و اقسامی که دارد، صد در صد محفوظ باشد و به حریم آن تجاوزی نشده و از خلوص آن، چیزی کم و کاست نگردد، و مخلوق در مرتبه خالق و ممکن در مرتبه واجب شناخته نشود، و شرک و غلوّی پیش نیاید و از افراط در عقیده به شؤون انبیا و اولیا و نبوّت و ولایت که فکر و عمل شخص را به شرک و غلوّ گرایش می دهد، جلوگیری شود.

از سوی دیگر، از تفریط نیز باید پرهیز کرد و به نام گریز از شرک یا غلوّ، نباید فضایل و مقامات و مناصب و شؤونی را که انبیا و ائمه علیهم السلام دارند، انکار نمود و به "ولایت" که خود نیز شعبه ای از "توحید" است حمله کرد و کمالات و مقامات انسان های نمونه و برتر را که باید از آنها کسب معارف توحیدی کرد، و کشتی نجات بشریت هستند منکر شد.

بدیهی است مطلوب، دقیق و حسّاس است و در این میان، شناخت

۱- سوره حج، آیه ۳۱.

صراط مستقیم کمال لزوم را دارد، و در بعضی از موارد و دقایق آن، فقط علمای متفطّن و متبحّر و زحمت کشیده در قرآن و احادیث اهل بیت علیهم السلام می توانند اظهار نظر نمایند، و راه میانه و منزّه و پاک را از افراط و تفریط مشخص سازند و به دیگران هم نشان دهند، که متأسفانه هم افراط و هم تفریط، بسیاری را گمراه کرده است و بعضی مسایلی را غلوّ پنداشته اند که اعتقاد به آنها در حقّ انبیا و ائمه علیهم السلام نه فقط غلوّ نیست؛ بلکه در حقّ دیگران هم جواز و امکان آن مسلّم است. و از سوی دیگر، برخی هم به اندازه ای بی پروایی و بی احتیاطی کرده اند که گرفتار تعطیل و تشبیه و شرک و حلول و اتّحاد و تاریکی ها و گمراهی های گوناگون گردیده اند:

«وَمَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّه ُ لَهُ نُورا فَما لَهُ مِنْ نُورٍ»؛(۱)

أَعاذَنَا اللّه ُ مِنَ الشِّرْکِ وَالْغُلُوِّ وَالاْءِلْحادِ وَالتَّشْبِیهِ وَالتَّعْطِیلِ، وَمِنَ التَّقْصِیرِ فِی مَعْرِفَهِ أَوْلِیآئِهِ وَمَناصِبِهِمْ وَمَقاماتِهِمْ.

۲ تفویض، شرک و باطل است

تفویضی که باطل و خلاف توحید است، دو معنی دارد:

اوّل اینکه: بندگان در کارهای خود مستقل و فاعل بالاستقلال باشند و قضا و قدر الهی در کار نباشد، افعال عباد از حیطه اراده و نظم عامّ الهی در عالم خلقت خارج باشد.

۱- سوره مائده، آیه ۶۴.

دوم اینکه: امر خلق، رزق، اماته، احیا، شفای بیماران، برقراری نظامات و تدبیر کاینات، به حجج الهی علیهم السلام یا به غیر ایشان واگذار شده باشد که فاعل بالاستقلال در این امور باشند و خدا از تدبیر امور و افعال کناره گیری کرده و عالم را به غیر خود سپرده باشد.(۱)

واضح است که تفویض به این دو معنا، خلاف براهین عقلی و ادلّه شرعی است.

امّا از نظر عقلی:

از این رو که استقلال غیر خدا در افعال و تدبیر امور کاینات، هرچند به اقدارِ خدا باشد و حادث بوده و ازلی نباشد، منافی با ذاتِ ممکن است که بی استقلال و عینِ وابستگی و تعلق و ارتباط به واجب الوجود است؛ خواه مجعول بالذات، ماهیات باشند یا حقایق وجودیه. و فرض وجودی غیر از خدا که به نحو استقلال و استبداد، منشأ جعل و خلق و مبدأ وجود باشد، مستلزم خُلف و خروج آن از امکان به وجوب، و از ارتباط به استبداد و از تعلق به استقلال است و این، علاوه بر اینکه محال است، عین شرک است.

و خلاصه، مستقل و فاعل بالاستقلال شناختن غیر خدا حتی در افعال شخصی شرک است؛ زیرا فاعل بالاستقلال و وجود مستقل مطلق، منحصر به خدا است و فرض استقلال برای غیر خدا، اگرچه در

۱- تفویض در امور تشریعی و جعل و وضع تکالیف نیز آمده است که در آینده، جداگانه از آن بحث خواهد شد. ان شاء اللّه.

حیثیتی از حیثیّات باشد، فرض محال و شرک است، هرچند آن استقلال به جعل الهی باشد، خواه به جعل تألیفی و ترکیبی باشد و خواه به جعل بسیط.

بدیهی است که امور مستحیله متعلق هیچ گونه جعل واقع نخواهد شد.

و امّا از نظر شرع:

پس کافی است در ردّ آن، آیه شریفه:

«وَقالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللّه ِ مَغْلُولَهٌ غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَلُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ»؛(۱)

«یهود گفتند: دست خدا بسته است، به واسطه این گفتار دروغ، دست آنان بسته شده و به لعن خدا گرفتار گردیدند؛ بلکه دو دست خدا گشاده است».

و نیز آیه کریمه:

«کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ»؛(۲)

«هرکه در روی زمین است دست خودش فنا و نابودی است».

و آیات زیادی که راجع به امر رزق و خلق، کشف ضرّ، وجوب توکّل به خدا و غیر اینها وجود دارد.

روایات بسیاری مثل حدیث معروف:

۱- سوره مائده، آیه ۶۴.

۲- سوره الرحمن، آیه ۲۹.

«لا جَبْرَ ولا تَفْوِیضَ؛ لکِنْ أَمْرٌ بَیْنَ أَمْرَیْنِ»؛(۱)

«نه جبر است و نه تفویض؛ بلکه امری است میان این دو».

و حدیثی از حضرت رضا علیه السلام :

«مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللّه -عَزَّوَجَلَّ یَفْعَلُ أَفْعالَنا، ثُمَّ یُعَذِّبُنا عَلَیْها، فَقَدْ قالَ بِالْجَبْرِ. وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللّه -فَوَّضَ أَمْرَ الْخَلْقِ وَالرِّزْقِ إِلی حُجَجِهِ علیهم السلام ، فَقَدْ قالَ بِالتَّفْوِیضِ. وَالْقآئِلُ بِالْجَبْرِ کافِرٌ، وَالْقآئِلُ بِالتَّفْوِیضِ مُشْرِکٌ».(۲)

۳ قدرت غیر مستقل و باذن اللّه

قادر بودن عبد، به طور ارتباط و غیر مستقل و بإذن اللّه، بر اماته و احیا و شفای بیماران و خلق و رزق، نه به عنوان اداره امور و خلق خلایق و ترتیب دادن نظام کلّی ارزاق و برقرار داشتن سازمان کاینات؛ بلکه طبق حِکم و مصالح عارضی و ثانوی، که در داخل این سازمان مناسب می شود، شرک نیست.(۳)

با این حال، اطلاق بعضی از اسما که اختصاص آن به خدا ثابت نیست به کسی که چنین قدرتی به او اعطا شده و همچنین استناد

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲- بحارالانوار، طبع جدید، ج ۲۵، ص ۳۲۸، رقم ۳.

۳- اعطای این قدرت به عبد، به دو نحو متصوّر است: یکی اینکه: به شخص، تسلط و قوه و نیرویی بخشیده شود که بتواند به اذن خدا کارهایی انجام دهد. دیگر اینکه: اشیا مطیع و فرمان بر او گردند و به قدرت و اذن خدا به نحوی گردند که عبد در آنها تصرّف نماید؛ مانند نرم شدن آهن برای حضرت داود علیه السلام .

افعالی که به طور حقیقت به خدا استناد داده می شود، به کسی که در شرایط مذکور، فعلی از او صادر می گردد، توقیفی و محتاج به دلیل و اذن شرع است، و حداقل باید گفت: در مواردی جایز است که قراین یا قرینه ظاهری از حال و مقال باشد که به هیچ وجه شائبه شرک و استقلال در بین نیاید، لذا قرآن مجید در یک مورد می فرماید:

«اللّه ُیَتَوَفَّی الْأَنفُسَ»؛(۱)

«خدا است که ارواح خلق را می گیرد».

و در جای دیگر می فرماید:

«تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا»؛(۲)

«فرستادگان ما او را می میرانند».

و نیز:

«الَّذِینَ تَتَوَفّیهُمُ الْمَلآئِکَهُ»؛(۳)

«ملائکه جان آنان را می گیرند».

بنابراین، اطلاق بعضی از اسماء الحسنی، مثل «الرازق»، «الممیت»، «المحیی»، «الفالق» و «الخالق» به غیر خدا به طور اطلاق، خواه آن غیر ملائکه باشد یا غیر ملائکه جایز نیست، و جواز و عدم جواز آن بر حسب موارد، و بر حسب اسماء اللّه ملاحظه می شود. لذا و بر اساس همین جهت که بیان شد، می بینیم به کسی که زمین موات را احیا می کند،

۱- سوره زمر، آیه ۴۲.

۲- سوره انعام، آیه ۶۱.

۳- سوره نحل، آیه ۲۸ و ۳۲.

«محیی» می گویند و شائبه و توهم شرک در آن نیست؛ زیرا قرینه است که معنایی که از اسم «المحیی» در هنگام اطلاق آن بر خدا اراده می شود از آن اراده نشده، بلکه مَجاز است؛ زیرا به لحاظ اینکه او اسباب و معدات زنده شدن زمین را با روییدن نبات در آن، فراهم می سازد، به او مُحیی می گویند. چنان که به زمین هم، به لحاظ آنکه در آن اشیای زنده روییده می شود، «محیات» می گویند،(۱) امّا زنده ساختن زمین و رویاندنِ نبات، فعل خدا است.

باری، غرض این است که در امثال این موارد، قرائن در کار است و هیچ شائبه و توهم شرکی در بین نیست، و اگر به احیا کننده زمین مُحیی بگویند و عمل احیا را به او نسبت دهند، با احیای ارضی که در آیات:

«اعْلَمُوآا أَنَّ اللّه َیُحْیِ الْاءَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها»؛(۲)

«بدانید که خداوند زمین را بعد از مردنش زنده می گرداند».

و نیز:

«وَآیَهٌ لَهُمُ الْاءَرْضُ الْمَیْتَهُ أَحْیَیْناها»؛(۳)

«و یک برهان آن است که ما زمین مرده را زنده می کنیم».

۱- ممکن است گفته شود، «حیات» چون معنایی مشترک است بین تمام موجودات زنده و آن عبارت است از مبدئیّت شی ء برای ظهور آثار و خواصّ خود، از این جهت چون محیی و معطی این مبدئیت خدا است لذا محیی تمام موجودات او است و چون عمل محیی، این مبدئیت را به ظاهر فعلیت می دهد، به او محیی و به زمین محیات اطلاق می شود به هر حال این اطلاق مجاز باشد یا حقیقت، در آنچه ما درصدد تحقیق آن هستیم تفاوت نمی کند و مثال را تغییر نمی دهد.

۲- سوره حدید، آیه ۱۷.

۳- سوره یس، آیه ۳۳.

اشتباه نمی شود. و تفاوت مفهوم این دو اطلاق را، هر کس اندک ذوق و معرفتی داشته باشد، به وضوح درک می کند.

نکته دیگری که گاه مانع از جواز اطلاق بعضی از اسماء الحسنی، بر صاحب قدرت ارتباطی و اذنی و غیر مستقل است، این است که برخی از این اسماء، عند الاطلاق، دلالت بر استمرار تلبّس ذات به آن دارد، مثل «الفیّاض»، «المحیی»، «الممیت» و «الرّزاق»، در حالتی که ظهور قدرت اذنی، چون بر حسب مصالح و حکمت های خاصّه است، موارد آن بسیار نادر، بلکه در برابر ظهور قدرت استقلالی و ذاتی حقّ «اندر من النادر» است و پیوسته و لایزال نیست. و این مقدار، مجوّز صحّت اطلاق این اسما به طور مطلق نمی شود. به علاوه، از اطلاق این اسما بر خدا چیزی فهمیده می شود که از اطلاق آن بر غیر خدا فهمیده نمی شود. مثلاً ـ اگر فرض کردیم اطلاق «الشافی» بر طبیب، دوا، دعا کننده و کسی که به اذن خدا می تواند بیماران را شفا دهد، مانند عیسی علیه السلام جایز باشد، از آن معنایی که هنگام اطلاق آن بر خداوند متعال اراده می شود، اراده نمی گردد. خدا شافی مطلق و بالذّات و شافی بالاستقلال است و پزشک و دارو و تشخیص پزشک و اثر دارو و دعا و استجابت و اذن در شفا همه و همه اسبابی هستند که «او» فراهم ساخته است و آنجا هم که دوا اثر می کند، و پزشک بیماری را معالجه می کند و دعا مستجاب می شود، و عیسی کور مادرزاد را شفا می دهد، شافی او است، امّا تشخیص پزشک و تأثیر دارو و دعا و فعل عیسی

علی نبیّنا و آله و علیه السلام هر یک، از اسباب عادی یا غیر عادی شِفا می باشند که تشخیص پزشک به توفیق و هدایت خدا و تأثیر دارو به جعل خدا و اثر دعا که سبب غیر طبیعی است به استجابت آن از جانب خدا و فعل عیسی هم که سبب غیر عادی است به اذن خدا می باشد. بنابراین، اگر هم کسی این اشیا را شافی خواند، مفهومش با مفهوم «الشافی» که به خداوند اطلاق می شود، از زمین تا آسمان و از ممکن تا واجب تفاوت داشته و با یکدیگر اشتباه نمی شوند. آن شفا، اثر عالم غیب و غیبِ این عالم است و این شفا، اثر اسباب طبیعی یا عادی است که این اسباب نیز مثل خود شفا، آیه و نشانه و اثر عالم غیب است «قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّه ِ» و درک تفاوت و مغایرت مفهوم «الشافی» اگر بر غیر خدا اطلاق شود، خصوصا اگر اطلاق کننده، موحّد و خداشناس باشد، با مفهوم آن وقتی بر خدا اطلاق می شود، مثل درک مفهوم «المحیی» است که گفتیم هر صاحب ذوق آن را درک می نماید.

۴ اداره سازمان کاینات به اذن خدا

ممکن است مدیریت کلی سازمان کاینات را، به نحوی که مستلزم شرک نباشد، به این گونه عنوان کرد: عقلاً مانعی ندارد که اداره سازمان کاینات را به اذن خدا، انسان کاملی مانند نبیّ و ولیّ وقت عهده دار باشد، نه به نحو استقلال که اشکالات عقلی لازم بیاید و محاذیر عقیده یهود که می گویند: «یَدُ اللّه ِ مَغْلُولَهٌ»، پیش بیاید، بلکه به این نحو که فرد مذکور جزء جنود حقّ و مظهر مرتبه: «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» باشد و اداره امور

کاینات توسط او، ظهور مـدیریت مسـتقل ازلی و غیر منقطع دائمی الهی باشـد، چنان که این منصب به طور جزئی برای ملائکه ثابت است و هر کـدام از آنان باذن اللّه تعالی در پُستی انجام وظیفه و مأموریت می کنند و آیات قرآن مجید، مثل: «فَالْمُدَبِّراتِ أَمْرا»(۱) و «فَالْمُقَسِّماتِ أَمْرا»(۲) و احادیث بر آن دلالت دارنـد، مانعی نـدارد که به طور کلّی امّا به همان نحو که برای ملائکه ثابت است برای فردی از افراد بشر، که اکمل خلایق باشد، ثابت باشد.

این احتمال اگرچه شـرک نبوده و اعتقاد به آن کفر و خلاف ضـرورت نیست، بسا که بعضـی از اخبار ضعیف دلیل آن شمرده شود ثابت نیست، و دلیل محکمی از قرآن کریم و احادیث صـحیح و معتبر، بر اینکه سازمان کاینات به طور کلی به نبیّ یا ولیّ واگذار شده، و نبیّ یا ولیّ، عامل مطلق مشیّت اللّه و اراده اللّه است وجود ندارد هرچند ممکن است بعضی از اطلاقات را عدّه ای دلیـل بگیرنـد، امّـا آنچه به نظر حقیر رسـیده و فعلاً در نظر است، این اطلاقات برای اثبات این مطلب کافی نیست. علاوه بر آنکه ظواهر آیات زیادی دلالت دارند که بسیاری از افعال را خداوند متعال بلاواسطه انجام می دهد:

«إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئا أَن یَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ»؛(۳)

«فرمان نافذ خدا چون اراده خلقت چیزی را کند به محض اینکه بگوید موجود باش بلافاصله موجود می شود».

۱- سوره نازعات، آیه ۵.

۲- سوره ذاریات، آیه ۴.

۳- سوره یس، آیه ۸۲.

و اگر هم قابل حامل بر فعل به واسطه بدانیم، یا حمل بر مجرّد صدور فعل از او بنماییم خواه با واسطه باشد یا بدون واسطه با توجّه به اینکه موارد بسیاری در قرآن و حدیث است که با عدم قرینه اطلاق و استناد فعل به خدا داده شده است و ظاهر در فعل بدون واسطه است، این همه ظواهر را نمی توان توجیه و برخلاف ظاهر حمل کرد. در هر صورت این ادّعا دلیل محکمی ندارد، و قولِ به آن قول به غیر علم است.

و اگر گفته شود: به ملاحظه بعضی از احادیث، مثل:

«نَزِّلُونا عَنِ الرُّبُوبِیَّهِ وَقُولُوا فِی فَضْلِنا ما شِئْتُمْ»؛

«ما را از مرتبه ربوبیت و خدایی پایین آورید، سپس هرچه می خواهید در فضل ما بگویید».

این مقام و منصب برای آن بزرگواران ثابت است.

جواب این است که:

اوّلاً: اعتبار این حدیث محقّق نیست و ضعیف است.(۱)

ثانیا: این حدیث دلالت ندارد بر اینکه مناصب و افعالی را که شک در تلبّس و صدور آن از آنها داریم، بر ایشان ثابت کنیم و محقّق الوقوع بگیریم، مثلاً معجزه ای را که شک در صدور آن داریم، جهت وجود این

۱- ذیل حدیث «و قولوا فی فضلنا ما شئتم» به عین این لفظ یا مضمون آن، از تحف العقول و احتجاج و بصائر الدرجات، نقل شده است مراجعه شود به کتب مزبور و جلد ۲۵ بحارالانوار چاپ جدید، باب نفی غلو.

خبر، صادر بدانیم یا هر بخشش و اعطا و هر صدقه و هر فعل مستحب را به آنها نسبت دهیم، بلکه فقط در این موارد، نفی امکان این منصب یا صدور معجزه کذایی از آنها جایز نیست، امّا مسأله این است که امکان، غیر از وقوع است.

ثالثا: نفی این منصب از نبیّ و امام، دلیل بر عدم کمال نفس قدسی آنها، و عدم صلاحیّت و شایستگی نفسانی آنها برای این منصب نیست؛ زیرا ممکن است به رعایت مصالحی که خدا داناتر است، یا موانعی این منصب برای آنها نباشد، تا مردم غرق در توجّه به واسطه نشده و از ذی الواسطه غافل نگردند، و قبل از واسطه و با واسطه و بعد از واسطه و بدون واسطه، خدا را دیده و به او توجّه کنند، و او را قاضی الحاجات و کافی المهمّات و مجیب الدعوات و اقربُ من حبل الورید، بدانند.

رابعا: چنان که قبلاً گفتیم، توجیه و حملِ تمام ظواهر قرآن که دلالت بر این دارند که صدور بسیاری از افعال از خداوند متعال بدون واسطه است، عرفی نیست و دلالت فی الجمله آنها بر صدور افعالی از خدا بدون واسطه قابل انکار نیست، بنابراین با اتکا به مدارکی مانند: «قُولُوا فی فَضْلِنا ما شِئْتُمْ» نمی توان دست از این ظاهر برداشت.

۵ پیرامون غلوّ

اعتقاد به امکان اینکه خداوند، ممکنات را مطیع و فرمانبر بشری قرار دهد، یا بشر مانند فرشته، مناصب یا مأموریت هایی در داخل سازمان کاینات و رتق و فتق امور و امر خلق و رزق داشته باشد، مثل

ملائکه صورت گر، یا ملائکه موکَّل بر امطار و سحاب و حتی حاملان عرش، شرک نیست ولی بعضی ممکن است از طریق «غلو» این گونه عقاید را مورد اشکال قرار دهند و بگویند: «این مناصب از خواصّ ذاتی ملائکه است و بشر این خواص را ندارد و اعتقاد به اینکه فردی از افراد بشر این مناصب را دارد، اعتقاد به ارتفاع و خروج او از عالم بشریّت است، مانند اینکه کسی بگوید، انبیا مثل ملائکه بالذات خوردن و خوابیدن و خسته شدن و بیماری و گرسنگی و تشنگی و رنج و درد ندارند. این عقیده اگرچه شرک نیست چون ملائکه این عوارض را ندارند، ولی غلوّ است. بنابراین اگر کار و عملی که مقتضای ذات بشری نیست، از نبی و ولی ظاهر شود، خرق عادت بوده و حقیقتا فعل خدا است».

امّا پاسخ از این توهم این است که:

اوّلاً: از کجا می گویید مداخله ملائکه در اموری که مأموریت دارند، و مناصبی که برعهده دارند، از خواص ذات آنها است، تا بنابر اینکه خاصه مشترک بین آنها و انسان نباشد، قول به آن نسبت به بشر غلوّ باشد؟ بلکه ممکن است مأموریت و منصب باشد و بعضی از افراد بشر نیز مانند آنها مناصب غیبی داشته باشند. مانند بنده ای که در سوره کهف، شرح ملاقات حضرت موسی علیه السلام با او مذکور است، و مأموریت های غیبی و باطنی و غیر عادی انجام می دهد. و مؤید اینکه این مناصب خاصیت ذات ملائکه نیست، این است که هر کدام از

ملائکه، قائم به منصبی و مختص به مأموریتی هستند، در حالی که اگر خاصیت ذات آنها بود، باید همه دارای تمام این مناصب باشند، و قول به اینکه هر فردی از ملائکه خاصیت ذاتی جداگانه ای دارد که اقتضای مقام خاصی را دارد، مستلزم قول به این است که ملائکه انواع مختلف هستند و چه انواع مختلف باشند و چه نباشند، این جهت که مداخله آنها در امور کاینات، خاصیت ذات آنها باشد، آن هم نه خاصیت مشترک بین آنها و انسان، مردود است.

ثانیا: اگر از خواص ذات آنها باشد، خاصیت مشترک بین آنها و بشر است؛ زیرا چنان که گفته شد بعضی از افراد بشر نیز از این گونه مناصب سرّی و مخفی و غیر عادی دارند. و اگر گفته شود: پس چرا تمام افراد بشر این مداخله را ندارند؟ ممکن است جواب داده شود که اصل این خاصیت، در بشر هست ولی ممکن است ظهور آن شرایطی داشته باشد، یا موانعی از ظهور آن منع کنند، یا عللی اصل آن را فاسد و باطل نمایند.

ثالثا: جماعتی از حُکما و فلاسفه چنان که خواهیم گفت خرق عادت و قدرت بر تصرّف در اکوان را لازم ذات نبیّ و ولیّ می دانند.

و حداقل این رأی، این است که قدرت بر تصرّف، از لوازم ذوات و نفوس کامله است، خواه ملک باشد، خواه بشر.

رابعا: اگر بگوییم: قدرت غیر عادی بر تصرّف در اکوان و اطاعت و فرمانبری مخلوقات، از بشر، ذاتی او نیست، از کجا بگوییم حصول

این قدرت یا اطاعت، و فرمانبری کاینات از بشر، منافی با ذات او است،(۱) چنان که در عوارض دیگر نیز همین طور می توان گفت. مثلاً سهو و نسیان برای بشر امکان دارد، امّا ضروری نیست و چنان نیست که بشر «واجب السهو و النسیان» باشد، چنان که مراتب و موارد سهو و نسیان و همچنین تذکّر و توجّه، به حسب همه افراد امکان دارد، ولی این مراتب برای همه واجب نبوده و اتفاق نمی افتد. و با چنین تحقیقی، می توان وفق و سازگاری داد بین قولی که قائل به سهو نفوس کامله است که مراد او امکان ذاتی سهو آنها باشد هرچند خلاف ظاهر کلام او و استدلال او است و بین قولی که قائل به عدم جواز سهو است، به اینکه مراد او نفی امکان وقوعی آن است. و این نظر در ملائکه هم جاری است.

بنابراین، هیچ مانعی ندارد که انبیا و اولیا، تحت رعایت های خاصی این مناصب را داشته باشند، و مثلاً از سهو و نسیان مصون باشند و غلوی در این فرض نمی شود و احتمال غلو ناشی از عدم تحقیق و بررسی موضوع است.

امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله در خطبه قاصعه می فرماید:

«وَلَقَدْ قَرَنَ اللّه ُ بِهِ صلی الله علیه و آله مِنْ لَدُنْ أَنْ کَانَ فَطِیما أَعْظَمَ مَلَکٍ مِنْ

۱- چنان که در ملائکه نیز بعضی از مناصب و صفاتی که دارند، بیشتر از اینکه منافی با ذات آنها نیست، ثابت نمی باشد و ذاتی بودن تمام مناصب و صفات آنها معلوم نیست.

مَلآئِکَتِهِ یَسْلُکُ بِهِ طَرِیقَ الْمَکارِمِ وَمَحاسِنَ أَخْلاقِ الْعالَمِ لَیْلَهُ وَنَهارَهُ»؛(۱)

«خداونـد بزرگ ترین فرشته ای از فرشـتگانش را از وقتی که پیغمبر صـلی الله علیه و آله از شـیر گرفته شـده بود همنشـین آن حضرت گردانید که او را در شب و روز به راه بزرگواری ها و خوی هایی نیکو سیر دهد».

و اینکه یک نفر تحت نظر خاص تربیت و رعایت الهی یا جنود غیبی حقّ باشد و دیگری نباشد، امر نادری نیست و :

«اللّه ُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ»؛(۲)

«خدا بهتر می داند که رسالت خود را در کجا مقرر دارد».

مثلاً ـ یک نفر صـدقه می دهـد، یـا صـله رحم می کنـد، یـا دعـا می نمایـد، بلاـ از او دفع می گردد، و جنـود غیـبی الهی از او نگهـداری می نماینـد و به او کمک می دهند. یا یک نفر صدقه نداده و قطع رحم کرده است، عمرش کوتاه گردیده و ملائکه ای که از او محـافظت می نماینـد، او را ترک می کننـد. اینهـا غلوّ نیست بلکه مسـائلی است که در نظام تـدبیر امور کاینات که قائم به آن خداوند قیوم است وارد و از اسرار قضا و قدر الهی است.

خامسا: ممکن است گفته شود، ریشه تمام کمالاتی که برای موجود

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۳۴.

۲- سوره انعام، آیه ۱۲۴.

ممکن، متصور و معقول باشد، در تمام انسان ها نهفته است، و مراتب ظهور آن به حسب وجود اسباب و شرایط و عدم آنها و همچنین وجود یا عدم موانع، مختلف و متکثّر است و شدت و ضعف دارد، و اختلاف مراتب به قدری است که بعضی از مراتب عالی آن مافوق مرتبه انسان جلوه می کند، چون اُنس اغلب با مراتب مادون است. مثلاً استعداد تعلّم غیوب، به وحی و الهام الهی و حتی از طریق خواب و تفرّسات، نیرویش در وجود بشر هست، هرچند بالذات عالم به غیب نیست، لذا می بینیم بسیاری حتی با خواب، از امور غیبی و آینده مطّلع می شوند، حال اگر افرادی باشند که تحت رعایت و عنایت الهی، و در اثر ریاضات و عبادات و خلوص نیت و کمال معرفت با الهامات و عنایت هایی از غیب مطّلع باشند، جایز است و غلو نیست و فوق مرتبه بشری نمی باشد، اگرچه خارق عادت است آنچه فوق مرتبه بشر است، علم غیب ذاتی است.

سادسا: بر حسب روایات معتبر، انوار و ارواح رسول اکرم و ائمه صلوات اللّه علیهم اجمعین در عوالم قبل از این عالم، همیشه مشمول عنایت های الهی، و دارای کیفیات خاص و خصوصیات ممتاز و واجد شؤون و مراتب و مقامات عالی بوده اند که احدی آن مراتب و مقامات را نیافته است و سوابق آفرینش و سیر آنها در عوالم مختلف و ظهور انوارشان، حاکی از کمالات وجودی ایشان است و هرچند سرّ اختصاص آنها را به این عنایت ها کما هو حقّه درک نکنیم، ولی

اختصاص آنها به مقامات و درجات و کمالات و مناصب رفیع و علوم غیبی و قدرت تصرّف در کاینات و اطاعت و فرمانبری مخلوقات از آنها، امری مسلّم و واقع شده است و محل استبعاد نیست. در حالی که ما در عصر خود دیده ایم، برخی از اهل عبادت و تقوا را که با خواندن قرآن مجید و دعا و کشیدن دست بر محل درد، درد را آرام می کردند، از ذوات مقدّس محمّد و آل محمّد علیهم السلام که نخبه کاینات و علّت غایی مخلوقات می باشند، مراتب و مقاماتی که خدا به آنها اعطا کرده است، استبعاد ندارد و در عین حال با «إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحیآ إِلَیَّ» منافات ندارد و لازمه این کمالات «بشر برتر» بودن است، نه برتر از بشر بودن و غیر بشر بودن، تا غلوّ محسوب شود.

و آخرین نکته ای که در این قسمت متذکّر می شویم این است که اعتقاد به اینکه نبیّ و ولیّ پاره ای از خصائص ملائکه را دارند، غلو نیست؛(۱) زیرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از ملائکه افضل هستند و بلکه سایر انبیا نیز از ملائکه افضلند. چنان که خواجه نصیر طوسی در تجرید فرموده است: «وَالْاَءنْبِیآءُ أَفْضَلُ لِوُجُودِ الْمُضآدِّ» بلی، چون بشر بودن انبیا و ائمه علیهم السلام از ضروریات است، انکار بشر بودن ایشان چون انکار ضروری دین است، کفر می باشد و امّا غلوی که در کتب فقه و کلام از آن

۱- هرچند با اعتراف به اینکه خصوصیتی از خصایص ملائکه است، برای غیر ملائکه به غیر خرق عادت و اعجاز، قابل اثبات نباشد، ولی به هر حال این اعتقاد غلوی نیست که در فقه، حکم به کفر قائل آن می شود، مگر آنکه چنان که اشاره کردیم، به انکار ضروری دین برگشت دین برگشت کند.

بحث شده و قائل به آن کافر و نجس شـمرده شده این است که پیغمبر اکرم و ائمه طاهری علیهم السلام را خدا و معبود بداند، یا ایشان را در الوهیت و ربوبیت و خالقیت و رازقیت شریک خدا بداند یا اینکه بگوید خدا در ایشان حلول کرده یا متّحد شده است یا اینکه بدون تعلیم خدا و افاضه او عالم به غیوب هسـتند، یا آنکه برای ائمه نیز مقام پیغمبری و نبوّت قائل باشد، یا اینکه معتقد باشد که با ولایت و محبّت خاندان رسالت، حاجتی به عبادت و اطاعت، و پرهیز از معاصی نیست، و امثال این عقاید که یا شرک است و یا انکار ضروری در هر دو صورت کفر است.

۶ مجاری فیض

بعضـی می فرمایند: ذوات شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام مجاری وصول فیض خدا به ماسوی هستند.

مقصود از این بیان، اگر جمع بین نظر حکما و اهل معقول و روایات و احادیث باشـد، بـدین ترتیب که بخواهند، میان این رأی که: «صـادر اوّل و معلول اوّل و علّت ثانیه، عقل اوّل است و پس از آن عقول و علل دیگر تا عقل عام تر» با احادیثی که دلالت دارند بر اینکه:

«أَوَّلُ ما خَلَقَ اللّه» نُورُ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله »؛(۱)

«اولین چیزی که خداوند خلق کرد نور رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود».

وفق بدهند، که هم نظر حکما را در چگونگی حصول کثیر از واحد

۱- بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۳۰۶.

و ربط حادث به قدیم حفظ نمایند، و هم این احادیث را قبول کرده باشند، و بگویند: «خلقت اشیا، غیر از صادر اوّل یا عقل اوّل یا نور رسول اکرم هر تعبیری که نمایند بدون واسطه، محال و غیر مقدور است». و بگویند: «هر واسطه ای نیز در رساندن فیض به واسطه بعد از خود که معلول او و هم می باشد به ایجاب یا غیر ایجاب مثل علّت اوّلی، مؤثر و مفیض است و افاضه فیض از ناحیه فیّاض حقیقی، بدون تأثیر و توسط این وسائط امکان پذیر نیست».و به عبارت دیگر، این وسایط را به ایجاب یا غیر ایجاب، جزء علل فاعلی معلولات بگیرند، این معنی خلاف آیات و روایات زیادی است که دلالت دارند بر اینکه علّت فاعلی ایجاد کاینات و خالق مخلوقات، خداوند متعال است و هر کجا نیز وسایط و فواعلی مانند ملائکه به اذن او در بین آمده باشد، بر حسب مصالحی است، و آن فاعلیت و واسطه بودن هم برخلاف قول حکما در عقول عشره ذاتی آن فواعل و وسایط نیست که در نتیجه صدور افعال و افاضه فیوض، منحصرا بالایجاب، و لزوما از مجرای آنها صورت پذیر باشد و گذشته از این قول به فاعلیت ذاتی صوادر و وسایط در برابر فاعلیت ذاتی حقّ، شرک است خواه از فاعل تعبیر به عقل شود و یا به نور پیغمبر صلی الله علیه و آله .

مضافا بر اینکه همان طور که هر بنده می تواند بدون واسطه با خدا مرتبط شود و :

«أَخْلُو بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي بِغَيْرِ شَفِيعٍ فَيَقْضى لِي حاجَتِي»؛

«خلوت کنم با او هر جا بخواهم برای راز دلم بی واسطه و حاجتم را برآورد».

بگوید، خدا به طریق اولی می تواند فیض خود را در هر حال و هر مکان، بدون واسطه به او برساند. اضافه بر اینها، بین این نظر و روایات و احادیث، نمی توان سازگاری کامل داد؛ زیرا اگر صادر اوّل، نور جمیع حضرات علیهم السلام باشد، صادر دوم نور کیست؟ و اگر نور شخص پیغمبر باشد، و سایر معصومین به سلسله مراتب صادر باشند، به طور مستقیم با کلام حکما تطبیق نمی کند.

و به هر حال، اگر مبانی حکما در این مورد به نحوی تقریر شود که اشکالی پیش نیاید، و شرک و ایجاب و محاذیر دیگر لازم نشود و برهان قاطع هم بر آن اقامه شود و دانستن این مباحث یعنی چگونگی ربط حادث به قدیم و صدور کثیر از واحد هم لازم باشد و نظیر مباحثی که منتهی به بحث از ذات الهی می شود که منهیٌّ عنه است نباشد، بدیهی است که در این صورت این سازگاری بین این نظر و احادیث به جا و معقول است.

ولی آنچه به طور مسلّم می توان گفت این است که ورود در این مباحث لزومی ندارد، خصوصا که شناختن پیغمبر و امام در این اوج و حدّ واجب نیست و عرفان و معرفت مقامات آنان، با معرفت این مباحث ارتباطی ندارد. بلی، شکی نیست که صادر اکمل و اتمّ و اشرف، نور رسول خدا و ائمه طاهرین و حضرت زهرا صلوات اللّه علیهم

اجمعین است و برحسب روایـات زیـادی صادر اوّل نیز انوار ایشان است، چنان که بنابر احادیث معتبر دیگر، خـدا نور پیغمبر را از نور خود، و نور علی را از نور پیغمبر آفریـده، که بـدیهی است این معـانی و تعبیرات، که اشـاره به حقـایق و مطالبی راجع به غیب این عالم و غیب وجود آن ذوات مقدّس است، منافاتی با عقاید توحیدی نداشته و اشکالی ندارد؛ زیرا همان طور که خدا این عالم ماده و ظاهر را از عناصر و بسائط می آفرینـد، باطن عالم و ارواح را نیز از انوار حضـرات معصومین، خلق فرماید و از آن عالم معنی به این عالم غیب مدد بدهد، چنان که از نور آفتاب و هوا و مواد زمین، به انسان و جنبندگان دیگر و نباتات مدد می بخشـد، هرچنـد ما این روابط عینی را درک نکنیم و عاجز از فهم چگونگی آن باشـیم، ولی اگر صادق مصـدّق از آن خبر داد می پـذیریم، امّا اینکه ایشـان که علّت غایی خلقت هسـتند علّت فاعلی ایجاد سایر ممکنات، به ایجاب یا غیر ایجاب باشـند خواه آنان را مسـتقل در ایجاد بشـمارند و تأثیر آنها را در ایجاد ذاتی آنها بگوینـد یا غیر مسـتقل بگوینـد و منصب و مأموریت بدانند، این گونه عقاید یا شرک است و خلاف توحید افعالی، و یا خلاف مطلب چهارم از مطالب مذکور در این مقدمه است.

بلی، این مقـدار جایز است که کسـی بگوید، فیض وجود و رحمت و هدایت و سایر فیوض، از آنها و به واسـطه آنها به مفاض می رسد و آنها با امر خدای تعالی و تقدیر او، فیوضش را به دیگران می رسانند

و واسطه در ایصالند، چنان که در مورد حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام قرآن مجید تصریح دارد که خداوند به آدم اسما را تعلیم فرمود و سپس به آدم امر فرمود که به ملائکه خبر دهد و به عبارت دیگر گفت هشود که اراده اللّه و مشیه اللّه بر این تعلق گرفته است که فیض او از این مجاری به دیگران برسد، چنان که مشیه اللّه بر این جاری شده است که تکثیر ذرّیه آدم و هر حیوان و جنبنده دیگر مگر در بعضی از موارد نادر به توالد و تناسل انجام بگیرد هرچند بدون آن هم خدا قادر است، و ظاهرا این بیان هم بازگشت به همان بیانات گذشته دارد؛ اگر مقصود این باشد که آنان در ایجاد مخلوقات، منزلتی مثل منزلتی که خدا برای پدر و مادر در پیدایش فرزند قرار داده دارند، که به هیچ وجه علّت فاعلی شمرده نمی شود، بلکه نظیر اسباب معدّه می باشند، و صرف جریان مشیت خدا و تقدیر او در پیدایش مخلوقات به این نحو است، شرک نبوده و مخالف توحید افعالی نمی شود، امّا چنان که در مطلب چهارم گفته شد دلیلی قاطع از قرآن و احادیث، بر این مطلب که مشیه اللّه به طور کلی و مطلق به این نحو قرار گرفته و بدون واسطه، ایجاد و خلق و امور و افعال دیگر، از خدا صادر نمی شود نداریم بلکه ظواهر زیادی از آیات و احادیث، خلاف آن را ثابت می نماید.

و اگر مقصود این است که آنان اگرچه فاعل مستقل نمی باشند، ولی به اذن خدا و امر او، مأمور و مأذونند که فیض را به دیگران برسانند و رساندن فیض فعل آنها است، هرچند مأمور خدا و عامل اجرای

مشیت او باشند، چنان که در مورد تعلیم آدم به ملائکه، رساندن فیض عالم به ملائکه آن افعال فعل ملائکه است، هرچند مأمور و مجری مشیّت حقّ بودند. این معنی و منصب نیز به طور کلی و مطلق، برای احدی از بشر و ملائکه ثابت نیست، مع ذلك اگر کسی بعضی از اخبار را در این موارد، از حیث متن و دلالت، بی خدشه بداند و به آن معتقد شود، کفر و غلو نمی باشد و مطلب محالی نگفته است. هرچند محال نبودن و امکان، اعم از وقوع است، چنان که وقوع اخصّ از امکان است، و اولی در این مورد سکوت و نفی نکردن و پرهیز از قول به غیر علم است.

۷ خوارق عادات

اشاره

ظهور خوارق عادات و حوادثو و وقایع و افعالِ خارج از قلمرو و اسباب و مسببات عادی و متعارف و مألوف، به دست گروهی از افراد بشر، مسلّم و غیر قابل انکار است و به طور تواتر و فوق تواتر نقل شده، و قرآن مجید هم با صراحت آن را اثبات نموده است، و نه فقط ملّیّون و پیروان ادیان آسمانی و عقیده مندان به عالم غیب، این موضوع را قبول دارند، و شواهد و وقایع حسّی و عینی آن را نقل می نمایند.

آنچه بین متکلّمان و دانشمندان علم و کلام، و فلاسفه و حکما، محلّ نظر واقع شده است، چگونگی صدور این خوارق، و مستند آن است، حکمای بزرگ و فلاسفه الهی معتقدند که خوارق عادات فعلِ نبیّ و ولیّ و به عبارت دیگر شخص صاحب نفس کامل و قدسی است،

و قدرت او بر فعل خارق، و اطاعت اکوان از او، از خواصّ ذاتی نفس کامل او است. اینان می گویند، نفس نبیّ و ولی، دارای خواص و خصائصی است که از جمله قدرت بر اظهار این خوارق، و اطاعت تکوینی عناصر از او است. و خلاصه از ذاتیات نفس نبی و ولی، قدرت تصرّف در اکوان و کاینات است. بنابراین صدور خارق عادت از نبیّ و ولیّ جایز است، چه برای تحدّی باشد و چه نباشد، و این اطاعت اکوان و کاینات از او، شاهد صدق او است.

ابن خلدون، فیلسوف و جامعه شناس، بعد از آنکه به صدور خوارق از نبی و ولی اعتراف می کند، بین نبی و ولی در این جهت، به این نحو فرق می گذارد که: خوارق نبی، مانند صعود به آسمان و نفوذ در اجسام و احیای موتی و سخن گفتن با ملائکه است، امّا از ولی، کمتر و محدودتر است، مثل تکثیر قلیل و خبر از غیب و امثال آن. و با اینکه نسبت به اهل بیت علیهم السلام در کتاب «مقدمه» از حدود ادب خارج شده و تحت تأثیر سیاست امویین و تربیت اموی خود سخن رانده است، علم امام جعفر صادق علیه السلام را به غیوب تصدیق کرده است و غرضش این است که دایره قدرت صاحب خارق عادت، به کمال نفس او ارتباط دارد و لذا چون در نظرش مطلق نبی از ولی، در کمال نفس اکمل است، این گونه فرق گذارده است و الّا باید بگوید، قدرت صاحب خارق به حسب اشخاص و نفوس آنها، و اطاعت تکوینی اشیا و عناصر از آنها مختلف است. و ائمه علیهم السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام هم محدّث بودند

و ملائکه با آنها حدیث می گفتند، چنان که با مریم عذرا سخن گفتند و قرآن می فرماید:

«وَإِذْ قالَتِ الْمَلآئِکَهُ یا مَرْیَمُ...»؛(۱)

«و چون فرشتگان گفتند: ای مریم...».

و ظاهرا این نظر، در حدود مطلب «۵» از مطالبی که در این مقدمه بیان شد، خالی از اشکال عقلی باشد، یعنی به شرک و غلو برخوردی ندارد؛ زیرا اگر مقصود ایشان این باشد که این قدرت از خواصّ کمال نفس ولیّ و نبی است، و کمال نفس مستقیما افاضه و موهبت الهی است، این قدرت هم بالعرض موهبت الهی خواهد بود و مانعی ندارد که خدا چنین قدرتی را به عبدی از عباد خود اعطا کند.

و اگر مقصود این باشد که کمال نفس انبیا و اولیا، کسبی است و کمال نفس مقدّمه قدرت بر تصرف در اکوان است، و به عبارت دیگر، لازم و ملزوم یکدیگر هستند، باز هم در حدود همان «۵» اشکالی پیدا نمی کند. و نظیر این می شود که شخصی توسّط اکمال علم، بر اظهار صنایع کوچک و بزرگ قدرت پیدا کند و در هر دو صورت نبی و ولی فاعل بالاستقلال نمی باشند و جریان کار و تصرّف آنها، مانند تصرفات عادی ایشان، از مسیر تقدیر و قضا و قدر الهی خارج نیست و به آنچه در مطلب دوم و سوم، بطلان آن ثابت شد، ارتباط ندارد.

۱- سوره آل عمران، آیه ۴۲.

گروهی هم گفته انـد که فعل خارق، چنان که حکما گفته اند، فعل نبی و ولی است، ولی قدرت بر اظهار آن، و اطاعت اکوان از نبی و ولی، خـاصه کمـال ذات آنها نیست، هرچنـد نفس آنها در مرتبه کمال است. بلکه خـدا به انبیا و اولیا در هر مورد که مصـلحت بدانـد، این قـدرت را اعطـا می فرمایـد، یا به بعضـی از آنها به طور مطلق این قـدرت را می دهـد، و اکوان را مطیع و فرمانبر آنها می سازد، تا هر تصرّفی را که مصلحت باشد، طبق آنچه در مطلب پنجم مرقوم شد، بنمایند.

گروهی هم از متکلمان و غیر ایشان می گوینـد: خوارق فعل خداوند متعال است که بر حسب مصـلحت، به تقاضای نبی و ولی یا بـدون درخواست آنها، برای اثبات صـدق نبی، یا اظهار و تأیید مقام ولی یا مصالح دیگر، اظهار می شود. پس اگر از نبی در موقع تحدّی ظاهر شود، دلیل بر صدق نبوّت او است و به منزله تصدیق قولی و صریح خدا است.

صاحبان این نظر، آیاتی را که دلالت دارند بر اینکه خوارق فعل نبی است، به این نحو تفسیر می کنند که: چون آوردن و نشان دادن فعـل خارق، یا توسط نبی و ولی و یا به خواست و اراده و دعای آنها انجام می شود، نسـبت دادن آن به طور مجاز به نبی و ولی که به سـبب عرفی یـا فاعل ظاهری آن است جایز است، چنان که اگر کسـی فعلی را به امر و فرمان دیگری انجام دهـد، آن فعل را که مأمور فاعل آن است به آمر نسـبت می دهند، چنان که در «بنی الامیر المدینه» می گویند، و در این مطلب، فرقی بین آمر و ملتمس و تقاضا کننده نیست.

بررسی این آرا

آنچه به تحقیق، پیرامون این آرا و نظرات می توان گفت، این است که: استناد تصرف انبیا و اولیا که در اکوان و صدور خوارق از آنها که امری مسلم است به هر یک از انحای مذکور، فی الجمله جایز است و عقلاً و شرعا شرک خلاف توحید نیست، و غلوّ هم نمی باشد. بله، ممکن است در سعه و ضیق این مقام و حدود و مراتب آن، بحث و گفتگو کرد و انبیا و اولیا را نیز دارای درجات متفاضلات دانست، چنان که قرآن مجید می فرماید:

«تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَن کَلَّمَ اللّه ُوَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَآتَیْنا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَأَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...»؛(۱)

«برخی از این پیغمبران را بر برخی دیگر برتری و فضیلت دادیم، بعضی با خدا سخن گفته و بعضی رفعت مقام یافته، و عیسی پسر مریم را معجزات آشکار دادیم و او را به روح القدس نیرو بخشیدیم...».

و چنان که کامل ترین مراتب این مقام و مرتبت، برای حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام ثابت است و چنان که مراتب انبیا و اولیا به حسب آنچه به آنها از علوم تعلیم شده و از حروف اسم اعظم اعطا شده نیز متفاوت است.

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۳.

مع ذلک، بعضـی از خوارق عادات، مسـلّم است که فعل خدا است؛ مانند قرآن مجید که ایات متعدده صـراحت دارند بر اینکه فعـل خـدا اسـت و آنچـه بر پیغمـبر صـلی الله علیه و آله وحی شـده و نـازل گردیـده است، همین آیـات و سـور است که قرآن مکتوب، وجود کتبی آن است، چنان که یک خطابه یا یک قصیده نوشته شده، وجود کتبی گفتار گوینده آن است و آیه:

«قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاءِنسُ وَالْجِنُّ عَلیآ أَن یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیرا»؛(۱)

«بگو ای پیغمبر! که اگر جن و انس متفق شوند که مانند این قرآن کتابی بیاورند هرگز نتوانند، هرچند پشتیبان یکدیگر باشند».

دلالت دارد که تمام افراد انس و جنّ، حتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام که می فرماید:

«وَإِنّا لَاءُمَرآءُ الْکَلامِ، وَفِینا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ وَعَلَیْنا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ»؛

«ما امیران سخن هستیم و ریشه های آن در ما فرو رفته و شاخه هایش بر ما گسترده شده».

و بلکه شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم، اگر به فرض محال، وارد این میدان شوند که بخواهند مثل قرآن را بیاورند، عاجز خواهند شد.

۱- سوره اسراء، آیه ۸۸.

بنـابراین، این فعـل خـارق و معجز یعنی قرآن که از یک بُعـد و یک نظر دارای صـد و چهارده معجزه است، فعل خـدا است، و دلیل بر این است که قرآن وحی خـدا است، و خود دلیل و برهان خود است که: «آفتاب آمـد، دلیل آفتاب» و کلام خدا اسـت که الفاظ و کلمات و جمله هایش دلیل معانی و مطالب و مقاصـد بلنـد و باعظمت و انسان ساز آن است. و کیفیت و چگونگی ترکیب کلمات و جمله ها و جهات دیگر آن، دلیل وحی بودن آن می باشد. و به عبارت دیگر همان چیزی که معجزه و خارق و فعـل خـدا است، همـان نبوّت و وحی و دعوت و رسالت پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله است. چنان که کامل بودن دعوت قرآن و جـامعیت آن، که کسـی نتوانـد عـالی تر و کامـل تر از آن را عرضه نمایـد نیز حجتی از خود برای خود است، برخلاف معجزات سـایر پیغمبران و معجزات دیگر حضـرت خـاتم الانبیاء صـلی الله علیه و آله که در آن دلیل، خود مـدلول نیست، بلکه غیر مـدلول است، مثل تبـدیل عصا به اژدها و آیات تسع که معجزات نبوّت موسـی و وحی بودن تورات بود و مثل شقّ القمر و معجزات دیگر رسول اکرم صـلی الله علیه و آله که اگرچه دلیـل صـدق نبوّت آن حضـرت و وحی بودن قرآن بود، ولی دلیـل، غیر از مـدلول بود وماننـد برد و سـلام شدن آتش بر ابراهیم که فعل خدا بود، ولی غیر چیزی بود که معجزه برای آن اقامه می شود.

گفته نشود که: «نظیر بعضی از خوارقی که گفته شد فعل خدا است، از ائمه هدی علیهم السلام نیز صادر شده است و ظاهر این است که فعل خود آن

بزرگواران بوده است، مثل معجزه و تصرّف امام علیه السلام در صورت شیر پرده و نشستن آن شخص در آتش به امر امام و نظایر آن، بنابراین علّت آنکه بعضی از این خوارق به فعل نبی یا ولی انجام شده، و بعضی دیگر به فعل خدا، چیست؟» زیرا پاسخ داده می شود:

صدور معجزات به هر دو نحو جایز است و مانعه الجمع نمی باشند یعنی هم جایز است نبی ادعای نبوّت کند و تحدّی نماید به معجزه ای که به او عطا شده و مستقیما و بدون واسطه احدی فعل خدا باشد و هم تحدی نماید به معجزه ای که خدا قدرت اظهار آن را به او داده باشد و در یک مورد معجزه ای مستقیما و بی واسطه فعل خدا باشد، و در مورد دیگر همان معجزه به اقدار و اعطای قدرت بر اظهار آن به نبی، فعل نبی باشد، هرچند صورت اوّل در تصدیق و اثبات صدق، صریح تر باشد؛ زیرا بلاواسطه فعل خدا است که پیغمبر از جانب او فرستاده او است، ولی در صورت دوم، فعل شخص مدّعی نبوّت است که به اعطای قدرت از جانب خدا به او و آن را اظهار داشته است، ولی معلوم است که این تفاوت، غالبا مورد نظر عرف نیست و هر دو را یک حدّ خارق و معجز و دلیل صدق می شناسند. البته در این جهات و تفاوت ها و وجود واسطه و عدم واسطه، مصالحی نیز مؤثر است و چنان که: «اَللّه ُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ» خدا هم داناتر است که پیغمبران و اولیا را چگونه و از چه طریق تأیید و تصدیق کند و آنها را با امر، خارق و معجزه سازد. بنابراین منافات ندارد که آتش به فعل خدا و بدون

واسطه احدی سرد و سالم شود و به قدرتی که خدا به امام اعطا کرده و اکوان را مطیع او قرار داده است، به کسی اثر نکند یا آنکه عصا تبدیل به اژدها شود، و با قدرتی که به امام موهبت فرموده است، صورت شیری که در پرده بود، قلب به شیر شود. بله، در بین معجزات انبیا، معجزه ای که بی رقیب است و به کسی از ایشان قدرتی به مثل آن اعطا نشده و نخواهد شد، قرآن مجید است.

۸ ولایت شخص بر نفس و آنچه مسخّر بشر است

اشاره

مخفی نماند که مسأله ولایت شخص بر نفس خویش، و آنچه که خدا مسخّر انسان قرار داده است، غیر از تفویض است که در مسأله جبر و تفویض از آن بحث می شود و این ولایت با امر بین امرین به معنای متعددی که از آن شده است منافات ندارد؛ زیرا اگرچه فعل به اختیار عبد واقع می شود، و فاعل بلاواسطه آن عبد است، امّا چنان نیست که العیاذ باللّه خدا از کار، معزول و عبد مستقل باشد، و دست خدا منقطع و رعایت مطلقه الهی نباشد، بلکه صدور فعل اختیاری از عبد، طبق مشیت مطلق الهی است، و در عین حالی که عبد ولایت دارد، قضا و قدر الهی در رفع موانع و حصول شرایط و تأثیر مقتضی همه برجا و برقرار است، و طبق قواعدی که خدا مقرّر کرده است، انجام می پذیرد و خارج از آن قواعد و بیرون از سلطنت و قیمومیّت و تدبیر الهی چیزی واقع نخواهد شد و دایره قدرت و اختیار عبد، محدود به این سنن و قواعد است و بیرون از آن، عبد را قدرت و اختیاری نیست، بنابراین اعمال

اختیار هم، در دایره قضا و قـدر الهی، مقدور عبد است. لذا در اِعمال اختیار در این دایره، محدود و بلکه مضـطر و ناچار است، هرچنـد در این دایره، مخیّر در فعل و ترک و اختیار چگونگی عمل است، انسانی قدرت و اختیار دارد که از راه گوش بشـنود، امّـا از شـنیدن از راه چشم عـاجز است، علیهـذا در طریـق قرار دادن گـوش برای اسـتماع، ناچـار و مضـطر است و در شـنیدن یا نشـنیدن توسط گوش و گفتن و نگفتن توسط زبان مختار است، می تواند بشـنود، می تواند نشـنود، می تواند بگوید، می تواند نگوید.(۱)

۱- شایـد خواننـدگان عزیز، این بخش را در این رسـاله، فقط مقـدمه ای برای موضوع مورد بحث بشـمارند و آن راماننـد فرع زائد بر اصل، فرض نمایند، امّا با توجّه به ارتباط مطالب مرقوم با موضوع بحث و اینکه بررسی آن، پرسش از این مطالب را نیز جلو می آورد، و با توجّه به اینکه دانستن این مطالب و معرفت به اطراف و حدود آنها نیز از جهات متعددی لازم و اهمیّت آنها کمتر از بحثی که مـا در نظر داریم نیست و بلکه بعضـی از این مطالب لازم تر و اساسـی تر است تصـدیق می فرماینـد و در این بخش مهم به مطـالب فرعی نپرداخته ایم و همـان را که در بررسـی «ولایت تکوینی و تشـریعی» روح و جان بحث است در این مطالب بررسی کرده ایم «و لا حول و لا قوه الاّ باللّه العلی العظیم».

ص: ۵۵

ولایت تکوینی و تشریعی

اشاره

ولایت تکوینی و تشریعی

معنای ولایت تکوینی

اشاره

بدیهی است بحث ما در این رساله، بحثی علمی، اعتقادی و دینی است و بحث لفظی نیست، و فرقی نمی کند که خصوص این لفظ (ولایت تکوینی و تشریعی) در قرآن مجید و احادیث شریفه باشد یا نباشد؛ زیرا اگر لفظ و اصطلاحی در قرآن و حدیث نباشد، دلیل بر آن نیست که معنایی که از آن اراده می شود و برای آن اصطلاح کرده اند، به الفاظ و تعابیر دیگر در قرآن و حدیث بیان نشده و مورد نفی و اثبات قرار نگرفته باشد و نتوان حقّ یا باطل بودن آن معنی را از کتاب و سنّت استفاده نمود.

چنان که بعضی از علمای اعلام در جواب سؤالی که از ایشان شده، طفره رفته و گفته اند: این دو لفظ "ولایت تکوینی و تشریعی" در آیات و احادیث وارد نشده است و معنایشان را از کسانی بپرسید که آنها را اصطلاح و اختراع کرده اند؛(۱) زیرا غرض سائل اگر جویای حقیقت

۱- و شاید گمان کرده، مصلحت در سکوت و سخن نگفتن باشد، غافل از اینکه مغرضان و مزدورانی که عمدا سم پاشی می کنند، آن را غنیمت شمرده و از سکوت علما و روشن نبودن اطراف موضوع، بیشتر سوء استفاده می نمایند، و بدون مانع، کار و مأموریت خود را انجام می دهند.

باشد این نیست که این دو لفظ شرح و تفسیر شوند و دلالت آنها، برحسب لفظ یا اصطلاح معلوم گردد؛ بلکه مقصود این است: معنایی که از آن در عرف یا اصطلاح اراده می کنند و مورد نفی و اثبات قرار می دهند، برحسب عقل و کتاب و سنّت، حقّ است یا باطل؟ و اگر سائل اهل فتنه و اضلال باشد، همین گونه جواب ها را دستاویز قرار داده و آن را نشانه عجز علما و دانشمندان از ردّ شبهات معرفی می کند و بر اضلال و اغوا، جری تر و گستاخ تر می گردد.

به یاری خداوند متعال برای اینکه در توضیح مطلب اشتباهی روی ندهد نخست به تمام معانی و مفاهیمی که ممکن است مدلول و مفهوم این دو لفظ (ولایت تکوینی و ولایت تشریعی) باشد، اشاره می نماییم، سپس حقّ یا باطل بودن هر معنایی را بررسی و تحقیق می کنیم:

مفهوم و مدلول لفظی ولایت تکوینی

در ولایت تکوینی، ممکن است تکوین صفت ولایت باشد، و در مقابل ولایت ازلی قدیمی و غیر حادث و غیر تکوینی الهی اطلاق شود و به عبارت دیگر، از آن ولایت غیر تکوینی الهی اطلاق شود و به دیگر عبارت، از آن ولایت حادث و ایجاد شده اراده شود.

بنابر این احتمال، ولایت تکوینی چند نوع است:

نوع اوّل: سلطنت و ولایت تکوینی شخص بر نفس خود و بر آنچه مسخّر هر انسان است که متعلق احکام شرعی و متعلق ولایت تشریعی به برخی از معانی آن که خواهیم گفت قرار می گیرد؛ مثلاً شخص بر نفس خود قدرت دارد و می تواند آن را نابود کند؛ ولی شرعا القای نفس در هلاکت و خودکشی حرام بوده و ولایت شرعی بر آن ندارد، و اعمال ولایت تکوینی و صرف قدرت در آن جایز نیست. بنابراین تکوینا قدرت و ولایت هست؛ ولی تصرف قدرت با نهی شرع حرام است.

مراد از اصطلاح ولایت تکوینی و بحث هایی که در آن می شود، این قسم ولایت نیست و چنان که در مطلب هشتم از مطالب بخش نخست گفته شد این ولایت تفویض نیست و با امر بین امرین منافات ندارد.

نوع دوم: این است که شخص به طور تکوین الهی و احداث و ایجاد خدا، بر تمام ممکنات و اداره و رتق و فتق دقیق امور آنها، از خلق و رزق و تدبیر و غیره، به طور استقلال ولایت و سلطنت داشته باشد؛ خواه در موارد آن، تعلّق احکام شرعی و نهی و ترخیص و وجوب و تحریم فرض شود یا نه، و خواه صاحب این ولایت، اعمال ولایت بنماید یا نه.

فرق این ولایت با ولایت الهی، ذاتی نبودن و تکوینی بودن و حادث بودن آن می باشد و چنان که از مطلب دوم از مطالب بخش نخست هم استفاده می شود قول به این نوع ولایت، باطل و شرک و تفویض است و عقل و نقل بر بطلان آن اتفاق دارند. یکی از توالی

و نتایج فاسد و نادرست تفویض، قول به انحصار مرزوق و مخلوق خدا به صاحبان این ولایت است.

اگر گفته شود: چه فرق است بین این نوع و نوع اوّل که خدا شخص را بر نفس خود و اعضا و جوارح خویش ولایت و اختیار و استقلال داده است؟ و چرا همین ولایت را در مورد مدیریت کاینات و سلطنت بر اداره امر خلق و رزق و میراندن و زنده کردن نمی گویید؟ زیرا در هر دو نوع، ولایت و استقلال ازلی و ذاتی نیست؛ بلکه اعطایی و حادث و در طول ولایت مطلق مستقل الهی بر جمیع اشیا و تمام امور است که اگر اراده فرماید، می تواند در هر دو صورت، سلب استقلال و ولایت را از مخلوق خود بنماید. بنابراین چنین ولایت تکوینی حادث هبه شده، به شرک ارتباطی پیدا نمی کند؟

پاسخ این است که:

اوّلاً: بر حسب آنچه در مطلب دوم از مطالب بخش اوّل بیان شد، این استقلال، شرک و اعطای آن به ممکن، محال و مستلزم خروج ممکن از امکان است که استحاله آن بدیهی است و ولایت شخص بر نفس خود، نظیر ولایت نوع سوم است که پس از این درباره آن بحث خواهد شد.

ثانیا: چنان که در مطلب هشتم گفته شد، استقلال و ولایت شخص بر نفس خود و هر آنچه مسخر او شده است، استقلال و اختیاری است که با امر بین امرین منافات ندارد و قضا و قدر الهی در تمام موارد اِعمال

این استقلال و اختیار محفوظ است؛ امّا در این استقلالی که در مدیریت امور کاینات فرض می شود، مجالی برای قضا و قدر الهی نیست.

ثالثا: در نوعِ اوّل، ولایتی بر نظام اسباب و تغییر و تبدیل آن نیست؛ بلکه ولایت در دایره نظام اسباب و مسبّبات و طبق سنّت های مقرّر انجام و اِعمال می شود و مداخله ای در امر اسباب و مسبّبات و خلق اشیا و مواد و اجسام و رزق در بین نیست.

رابعا: استقلال و ولایت عبد بر نفس خود با اینکه گفته شد استقلال و ولایت مطلق نیست در کارها و اموری است که خدا از آن کارها منزّه است، مثل اکل و شرب و نشستن و برخاستن و فکر کردن و با زبان گفتن و با گوش شنیدن و با دست گرفتن؛ امّا ولایت مطلقه بر نظام کاینات و مداخله بدون وسائط و اسباب به طور استقلال در رتق و فتق و اداره امور اکوان، کار خدا است و دیگری را متصدی شمردن شرک است.

خامسا: ادلّه سمعی زیادی از آیات و احادیث دلالت صریح دارند بر اینکه این ولایت فقط شأن خدا است و برای غیر او ثابت نیست و فقط دست خدا در اداره امور کاینات و خلق و رزق باز و گشاده و مستقل است و در تمام احیان و ازمان، دست او در کار اداره شؤون خلق و افاضه و اعطا و اماته و احیا است که:

«کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ»؛(۱)

«او همه روزه مشغول کاری است».

و «وَقالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللّه ِ مَغْلُولَهٌ غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَلُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ»؛(۲)

«یهود گفتند: دست خدا بسته است. به واسطه این گفتار دروغ دست آنها بسته شده و به لعن خدا گرفتار گردیدند؛ بلکه دو دست خدا گشاده است».

و «أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ»؛(۳)

«آگاه باشید ملک آفرینش خاص خدا است و حکم نافذ فرمان او است».

و «هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی الْأَرْحامِ کَیْفَ یَشآءُ»؛(۴)

«خدا است آنکه صورت شما را در رحم مادران، هرگونه که اراده کند، می نگارد».

و «إِنَّ اللّه َفالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوی یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ ذلِکُمُ اللّه ُفَأَنّی تُؤْفَکُونَ * فالِقُ الْإِصْباحِ وَجَعَلَ اللَّیْلَ سَکَنا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبانا ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ»؛(۵)

۱- سوره الرحمن، آیه ۲۹.

۲- سوره مائده، آیه ۶۴.

۳- سوره اعراف، آیه ۵۴.

۴- سوره آل عمران، آیه ۶.

۵- سوره انعام، آیه ۹۵ و ۹۶.

«خدا است که در جوف زمین، دانه و هسته را می شکافد و زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می آورد. آنکه می تواند چنین کند خدا است، چرا به دروغ نسبت خدایی را به آنان که نمی توانند این کار را انجام دهند، می دهید * خدا است شکافنده پرده صبح گاهان و شب را برای آسایش خلق او مقرر داشته و خورشید و ماه را به نظمی معین به گردش آورده، این خدای مقتدر دانا است».

با وجود این گونه آیات که در قرآن مجید بسیار است، دیگر مجال برای توهّم صحّت این ولایت برای غیر خدا نیست.

نوع سوم: ولایت تکوینی عامّه حادث و غیر مستقل به نحوی که در مطلب چهارم از مطالب بخش نخست مذکور شد که گفتیم: اگرچه شرک نیست و از آن محذور تفویض لازم نمی آید؛ ولی مخالف ظواهر و اطلاقات کثیری از آیات قرآن مجید است و دلیل کافی و قاطعی بر آن نداریم تا ظواهری را که دلالت بر افعال بدون واسطه دارند و لااقل اطلاق دارند، به افعال مع الواسطه حمل نماییم یا مقیّد به آن نماییم، چنان که در بعضی از موارد، خود آیات قرآن قرینه بر عدم اطلاق آیات دیگر و صرف ظاهر آن می شود.

اگر گفته شود: پس معنای قطب بودن ولیّ و اینکه زمین به وجود حجت باقی و برقرار است و خالی از حجت نخواهد ماند، و اینکه می گویند: مَثَل امام نسبت به عالَم کبیر، مثل قلب است نسبت به عالم

صغیر، چیست؟ چرا همان گونه که قلب متصرف در عالم صغیر است، مشتمل بر عالم های بسیار است مثل عالم گلبول های قرمز که شامل تقریبا سی هزار میلیارد گلبول قرمز است و عالم گلبول های سفید که شامل حدود پنجاه میلیارد گلبول سفید است، عالم سلّول ها که حدود ده میلیون میلیارد است در عالم کبیر این برنامه و تقدیر الهی را قبول نکنیم، با اینکه عالم کبیر به داشتن چنین مرکز ارتباط و همگامی و یک واحد بودن اولی است. به علاوه، همان طور که این واحدها نیز واحدهای بزرگ تر و مرکب را تشکیل می دهند و واحدها نیز واحدهای دیگر و بزرگ تر را و از مجموع تمام این واحدهای کوچک و بزرگ، عالم تشکیل شده است و در تمام این واحدها، ملاک و معیار ارتباطی مثل قلب و روح در انسان وجود دارد، در تمام عالم نیز این قانون به تقدیر خدا وجود دارد که عالم، واحد خاصّی است و امام قلب و مرکز آن است که اگر نباشد، ارتباط اجزای عالم بر هم می خورد و نظام عالم به وجود او باقی است، چنان که وقتی تصرف روح از بدن قطع گردد، از صلاحیت ارتباط با یکدیگر ساقط می شوند؛ بلکه صورت و هیأت آنها از میان می رود، و واحدهایی که تقوّمشان به روح و حیات نبوده، باقی می مانند.

پاسخ این بیان چنین است که:

امّا قطبیت: اگر مراد این باشد که به تقدیر عزیز علیم، ولیّ و امام در کاینات به منزله مدار و هسته مرکزی است که تکوینا حرکات متحرک

و اوضاع کاینات و بقای ثوابت و سیارات از اتم ها تا منظومه ها و کهکشان ها به وجود او ارتباط دارد و خواست و اراده خدا بر این تعلّق گرفته است که: امام، محور عالم امکان و قلب آن باشد و بقای همه مرتبط به او باشد، چنان که بقای انسان و اعضا و جوارح او را به قلب و کار آن ارتباط داده است، و چنان که سازنده یک ماشین و دستگاه، بقا و کار آن را به اجزای مهم آن ارتباط می دهد. این معنی قابل تصدیق است؛ بلکه ادلّه و شواهدی بر آن می توان اقامه کرد، که:

«ذلِکَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»؛(۱)

«نظم ثابت عالم، به تقدیر خدای مقتدر و دانا است».

امّا بقای نظام عالم، «بِإِرادَةِ اللّه ِبِوُجُودِ الْاءِمامِ لا ـ بِإِرادَةِ الْاءِمامِ» با مسأله ولایت ارتباط ندارد؛ زیرا در ارتباط بقای نظام به وجود مبارک ولی و امام، خواست و اراده خدا مداخله ای ندارد و با عدم اراده و اختیار شخص ولی، اطلاق ولایت بر او به این ملاحظه معنی پیدا نمی کند و اگر هم کسی به طور مسامحه این خصوصیت را ولایت بگوید، اشکالی پیدا نمی شود.

اگر گفته شود: «ما هم قبول می کنیم با این بیان که انسان عالم صغیر است و هر جنبنده و متحرکی یک واحد است و حفظ اعضا و بقای آنها، مثلاً مربوط به قلب و مغز و اعضای رئیسه دیگر است، مجموع عالم نیز

۱- سوره انعام، آیه ۶۹.

این چنین است و بقای آن ارتباط به وجود امام و ولی دارد، اثبات ولایت به معنای مذکور و مدیریت غیر مستقل نمی شود؛ امّا مقام ولایت نسبت به این عالم، مقام روح و غیب وجود انسان است نسبت به اعضا و جوارح، که همکاری های اعضا و جوارح و افعالی که از آنها صادر می شود، تحت ولایت و تصرّف روح است و جهت وحدت این اعضا و همکاری آنها با یکدیگر روح است، که اگر روح نباشد، این اعضا با هم همکاری ندارند و بی اثر و بی خاصیت می گردند؛ ولی چون به تقدیر و امر خدا، همه تحت فرمان روح هستند، منافع و فواید هر کدام ظاهر می شود؛ هرچند دست یا چشم درک این معنی را که تحت ولایت روح است نکنند. چه مانعی دارد که منزلت ولیّ قطب چنین منزلتی باشد که به اذن خدا و تقدیر او، ترتب منافع و فواید تمام اکوان و اشیا و ارتباط آنها با یکدیگر به اراده و تصرف او متوقف باشد، هرچند این تصرفات از دایره سنن الهی خارج نبوده و نظام و برنامه آن الهی باشد و شخص ولی خارج از آن تصرفی نداشته باشد؛ بلکه قادر به تصرّف نباشد و یک نحو امر بین امرین به جعل و اِعطای خدا برقرار باشد».

پاسخ داده می شود: این معنا و بیان لطیفی است و اِشکال شرک و تفویض و غلوّ در آن نیست؛ امّا با ظواهر آیات بسیاری خالی از منافات نیست؛ آیاتی چون:

«إِنَّ اللّه ـَ یُمْسِکُ السَّماواتِ وَالاْءَرْضَ أَن تَزُولا وَلَئِن زالَتا إِنْ

أَمْسَكَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ»؛(۱)

«همانا خداونـد آسـمان ها و زمین را از اینکه نابود شونـد نگاه می دارد و اگر رو به زوال نهنـد غیر از او هیـچ کس نمی تواند آنها را محفوظ دارد».

و «وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْرا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ»؛(۲)

«او خدایی است که بادها را به بشارت باران رحمت خویش در پیش فرستد».

«إِنَّ اللّه َفالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوی»(۳)

«خداوند شکافنده دانه و هسته است».

هرچنـد اگر قرینه ای باشد، حمل این افعال بر اعم، از باواسـطه و بی واسـطه جایز است؛ امّا با عدم دلیل، وجهی برای حمل آن نیست، خصوصا که این آیات متعدّد است و رفع ید از این ظواهر کثیر جایز

نیست. بنابراین اراده و مشیّت الهی است که حافظ وحدت عالم و حافظ ارتباط بین اکوان و تمام حادثات و ممکنات است.

و اگر مقصـود از قطـبیت این باشـد که: بـدون وجود ولیّ و امـام و خلیفه اللّه، ممکنـات دیگر به کمـال نمی رسـند و غرض از آفرینش آنهـا حاصـل نمی شود و از برکت و پرتو انوار وجود امام و ولیّ و خلیفه اللّه که علّت غایی ایجاد مخلوقات است و از روشنایی و لَمَعان خورشید هدایت

۱- سوره فاطر، آیه ۴۱.

۲- سوره اعراف، آیه ۵۷.

۳- سوره انعام، آیه ۹۵.

و تربیت او، اشخاص و افراد دیگر به حسب مراتب استعدادات و اکتسابات مستفیض می شوند و همان غرض از آفرینش امام و ولیّ که معرفت و خداشناسی و خداپرستی است، در آنها نیز به قدر مراتب استفاده آنها از هدایت امام جلوه می کند، این معنا نیز صحیح و مورد تصدیق است و کلام بلاغت نظام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه اشاره به آن است:

«فَإِنّا صَنائِعُ رَبِّنَا وَالنّاسُ بَعْدُ صَنائِعُ لَنا»؛(۱)

«ما تربیت یافته پروردگارمان هستیم و مردم تربیت یافته ما هستند».

و اگر لفظ حدیث این باشد: «وَالنّاسُ بَعْدُ صَنائِعِنا» اشاره به معنی اوّل یا معنایی است که مقارب آن است.

و امّا تشبیه ولیّ و امام و عالم کبیر، به قلب و عالم صغیر:

به نظر می رسد که این تشبیه به ملاحظه جهات تکوینی نباشد؛(۲)

چون مراد از قلب، عقل است و بدیهی است که عقل، جهات تکوینی وجود انسان را اداره نمی کند؛ بلکه این تشبیه به ملاحظه امور غیر

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۲- چنان که از مباحثه هشام با عمرو بن عبید نیز استفاده می شود. هرچند این تشبیه برای بیان ولایت بر اداره امور اکوان و ممکنات چنانچه بیان آن گذشت اوفق و اولی است، ولی چنان که گفتیم این ولایت به طور استقلال برای غیر خدا باطل و تفویض بوده و به نحو غیر مستقل و در دایره نظام و قضا و قدر الهی، خلاف ظواهر قرآن مجید است، به علاوه از مثل مباحثه هشام نیز استفاده می شود که غرض از این تشبیه، بیان ولایت شرعی است.

تکوینی و جهاتی است که متعلق تکالیف واقع می شود و در آن، انتظام و ترتیب و حساب و حفظ نظام و امر به معروف و نهی از منکر و تعلیم و تربیت و رتق و فتق و تعاون و رفع خصومات و اختلافات لازم می گردد. همان طوری که خداوند در وجود انسان یک قوه آمر و حاکم و زمامدار و حافظ نظم و برانگیزنده و بازدارنده قرار داده است که باطن و حقیقت وجود انسان است و آن را به ملاحظه شؤون و مشاغلی که دارد، گاهی به نفس و گاهی به روح و گاهی به عقل و گاهی به قلب و نام های دیگر یاد می نمایند و اعضا و جوارح بدون آنکه در تحت فرماندهی این قوه و کارمند آن باشند مفید نخواهند شد، اجتماع انسانی نیز با مدیر صالح و بالیاقتی که از جانب خدا منصوب و معیّن شده باشد، حکم پیکر واحد را خواهد یافت و مدینه فاضله انسانیت، آن زمان تأسیس می شود که تمام افراد اجتماع، مانند اعضای بدن واحد، هر کدام تحت راهنمایی آسمانی و معلّم شدید القوای الهی کار و وظیفه خود را انجام دهند و بدون چنان رهبر عالی مقام، مدینه فاضله تأسیس نخواهد شد، و لذا خدایی که نظام وجود یک فرد را تأمین فرموده و قوه آمر و حاکم در آن قرار داده است، هرگز نظام مجتمع بزرگی را که این افراد عضو آن هستند، مهمل و گرفتار هرج و مرج و اختلال نخواهد گذاشت و حتما رهبری صالح و جامع که هدایت و حکومتش، نمایش هدایت و حکومت الهی باشد، برای آنها منصوب و معین می فرماید.

این مطالب هرچند در جای خود و در شناختن مقام امام، اهمّیت

شایـان دارد و چنـان که در بحث ولایت تشـریعی خواهیم گفت ولایت شـرعی است؛ امّا غیر از مسأله ولایت تکوینی که مورد بحث مـا باشـد، امام و ولی، قطب و قلب عالم کبیر است؛ امّا ولایت تکوینی مقام دیگری است هر چنـد لازم و ملزوم یکـدیگر باشند.(۱)

نوع چهارم: ولایت تکوینی و حادث است بر تصرف در کاینات، به واسطه علومی که شخص، به طور اکتساب یا افاضه و الهام و وحی دارا می شود، چنان که در مورد آن کسی که علمی از کتاب داشت، در قرآن مجید می فرماید:

«قالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنبا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ...»؛(۲)

«آن کس که به علمی از کتاب الهی آگاهی داشت، گفت: من پیش از آنکه چشم به هم زنی، تخت را بدین جا می آورم...».

حال این علم چه علمی بوده است، علم به یک حرف از حروف اسم اعظم بوده چنان که در بعضی از روایات و تفاسیر است یا علـم به چیز دیگر، فعلاًـ در آن بحث وارد نمی شـویم، چنـان که علم کتـاب ممکن است علم به کتـاب آفرینش و کلمـات آن باشد، که صاحب آن روابط مخلوقات و کاینات را با یکدیگر می شناسد و روی این شناسایی می تواند کارهایی را انجام دهد و این علم است که هم موهوبی است

۱- پیرامون این بحث به رساله «مفهوم وابستگی جهان به وجود امام علیه السلام » نگارش نویسنده این کتاب مراجعه شود.

۲- سوره نمل، آیه ۴۰.

و هم کسبی و تحصیلی که رشته کسبی آن در عصر ما ترقّی و توسعه پیدا کرده و بر اثر اطّلاعاتی است که از خواصّ اشیا به طور بسیار شگفت انگیزی روز به روز بیشتر می شود.

آنچه ممکن است از چنین ولایتی مورد ردّ و قبول واقع شود، ولایتی است که از علم موهوبی و لدنّی و تأیید من عند اللّه حاصل شود؛ ولی اجمالاً- عقیده به چنین ولایت و تصرفاتی در حقّ اولیا، به شرک و تفویض ارتباطی ندارد؛ چون ولایت بر تغییر نظام نیست؛ بلکه علم به نظام و روابط است با تعلّم از عالم غیب، و وقتی قرآن در مورد بعضی افراد بشر بر آن صراحت داشته باشد، فرض غلوّ هم در آن نمی شود.

نوع پنجم: ولایت تکوینی در تصرّف در کاینات ممکن است، نه به عنوان نظم و تدبیر؛ بلکه بر حسب مصالح و مقتضیات خاص و عارض و ثانوی و خرق عادت، چنان که تحقیق آن در مطلب سوم از مطالب بخش نخست گذشت.

و مخفی نماند این ولایت و قدرت به دو نحو تصور می شود؛ یکی به این نحو که: به نفس ولیّ تأثیری إعطا شود که بتواند این تصرفات را بنماید، و دیگر به این نحو که: خداوند متعال اکوان را مطیع و فرمانبر و مسخّر او قرار دهد، مانند حضرت داود علی نبینا و آله و علیه السلام که در قرآن مجید می فرماید: «وَأَلَنّا لَهُ الْحَدِیدَ»(۱) و به عبارت دیگر: کاینات چنان شوند که او بتواند در آنها تصرّف نماید.

۱- سوره سبأ، آیه ۱۰.

تـذکّر: چنان که اشاره شـد، بنابر این احتمال که تکوین صـفت ولایت باشـد، این پنج نوع ولایت تکوینی که مذکور شد، همه در مقابـل ولاـیت ازلی ذاتی و غیر تکوینی الهی است، چنان که ولایت تشـریعی جعلی یا به عبارت دیگر، ولایت شـرعی، مثل ولاـیت جـدّ و پـدر که به تشـریع و جعـل و اعتبـار شـارع، به طور تأسـیس یـا امضـا حاصل می شود، نیز غیر از این ولایت های پنجگانه است.

احتمال دیگر

ممکن است "تکوین" در عبـارت "ولاـیت تکوینی"، ماننـد صـفت به حال متعلّق موصوف باشـد و از آن، ولایت بر تصـرّفات عینی خارجی در امور تکوینی اراده شود، که بنابراین در مقابل ولایت شـرعی مثل ولایت جدّ و پدر و ولایت شرعی بر نفس و مال، و همچنین ولایت بر تشریع و جعل قانون و اعتبارات واقع می شود و شامل آنها نمی شود؛ ولی به طریق اولی شامل ولایت و قـدرت مطلق و سلطنت کلّی و عـام ازلی الهی بر امور کاینـات و خلق و رزق و غیر اینهـا می شود، چنان که شامل انواع پنج گانه ولایت تکوینی و غیر ازلی عبد، که بنابر احتمال اوّل گفته شد، نیز می شود.

و از این بیانات معلوم شد که: "تکوین"؛ چه صـفت ولایت باشد یا مانند صـفت، به حال متعلّق موصوف تفاوتی نمی کند، جز آنکه در صورت دوم شامـل ولاـیت ذاتی ازلی الهی نیز می شود؛ ولی در صورت اوّل شامل ولایت الهی که ازلی و غیر حادث است نمی شود.

و نیز از مجموع این توضیحات معلوم شد که ولایت تکوینی شخص بر نفس خود و آنچه مسخّر هر انسان است خواه تکوین صفت ولایت باشد، یا صفت به حال متعلق موصوف محل نزاع و بحث نبوده؛ بلکه مورد اتفاق است، چنان که ولایت ازلی الهی بر تکوین اشیا و تصرّف در امور تکوینی و امر خلق و رزق و تدبیر امور و غیر اینها نیز مورد اتّفاق بوده و در آن بحثی نیست.

و نوع دوم از انواع پنج گانه ای که در ضمن بیان احتمال اینکه «تکوین» صفت ولایت باشد، به آن اشاره شد، اگرچه ممکن است توهم خلافی در آن شده باشد و بلکه بعضی از جهّال و غُلات به آن قائل شده باشند که این قابل توجّه نبوده و آن را نمی توان بین علما و اهل تحقیق محلّ اختلاف دانست. و حق در آن همان است که در ضمن بیان آن و مطلب دوم از مطالب مقدّمه بررسی شد، که چنان ولایتی برای احدی از خلق جایز نیست.

و در نوع چهارم نیز با صراحتی که قرآن مجید در مورد «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ» دارد، مجال انکار نیست، چنان که در مورد آدم علی نبینا و آله و علیه السلام نیز فرموده است:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ».(۱)

و در مورد بنده ای که موسی علی نبینا و آله و علیه السلام با او دیدار یافت، فرمود:

۱- سوره بقره، آیه ۳۱.

«وَعَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنّا عِلْما».(۱)

درباره یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام فرمود:

«وَکَذلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ وَیُعَلِّمُکَ مِن تَأْوِیلِ الْاٴَحادِیثِ».(۲)

البته این در صورتی است که این آیه تتمّه کلام یعقوب خطاب به یوسف باشد و الاّ خطاب به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

و در شأن رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَعَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُن تَعْلَمُ».(۳)

و در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتابِ».(۴)

بنابر احادیث و تفاسیر، مراد از «کسی که نزد او علم کتاب است» علی علیه السلام می باشد.

حاصل اینکه: تعلیمات خاصّ خدا به بندگان شایسته و صالح خود حتی از طریق خواب مسلّم است، بنابراین ولایت بر تصرّف در کاینات، با علمی همچون علم «مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتابِ» برای انبیا و اولیا، به خصوص رسول خاتم و ائمّه طاهرین علیهم السلام که افضل و اعلم خلق خدا هستند، ثابت و مسلّم است. و اگر کسی هم ولایت تکوینی را به بعضی از معانی صحیح و جایز آن قبول نکند، این معنی را نمی تواند انکار کند و بالاخره این شأن و مقام آنها را که قدرت تصرّف در کاینات به اذن

۱- سوره کهف، آیه ۶۵.

۲- سوره یوسف، آیه ۶.

۳- سوره نساء، آیه ۱۱۳.

۴- سوره رعد، آیه ۴۳.

خدا و طبق مصالح ثانوی است باید قبول کند؛ امّا اینکه منشأ آن چه نحو عنایتی می باشد، مطلب دیگر است.

و امّـا نوع سوم، اگرچه منـافی بـا توحیـد و نفی غلوّ و آیـاتی مثـل «ذلِـکَ تَقْـدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ» نیست؛ امّا چنان که گفتیم، دلیل قاطعی بر آن نیست و به علاوه در مورد بعضـی از ملائکه، آیات و روایات دلالت دارنـد که آنها باذن اللّه تعالی قائم به بعضـی امورنـد، مثلاًـ جبرئیل مأمور و امین وحی خـدا است، یا عزرائیل مأمور قبض ارواح است، یا ملائکه ای مـدبّرات و ملائکه دیگر مقسّـِمات می باشـند. این منـاصبی که ملائکه دارنـد، ظاهر این است که اختصاص به او داشـته و دیگری آن را نـدارد، هرچند ملائـکه نیز مأمور باشـند که طبق ولایت نوع پنجم، از صاحبان آن ولایت اطاعت کننـد؛ امّا اجرا و انفاذ مشـیت الهی در اموری که به آنها واگذار شده است، اختصاص به خودشان دارد.

بنـابراین، اگرچه به این منـاصب ملائـکه، تصـوّر ولاـیت نوع سوم ممکن است و می توان گفت: ملائـکه در تقـدیر الهی، جزء اعوان و انصـار اولیـا و مـأموران آنهـا هسـتند، چنـان که حضـرت عزرائیـل نیز جنود و اعوانی دارد. با این حال، اثبات این گونه ولاـیت و وسـاطت و دخـالت در تمام سازمان کاینات برای ایشان و غیر ایشان در نهایت اشـکال است و اگر دلیل قاطعی بر آن اقامه نشود، قول به غیر علم است.

و امّـا نوع پنجم، ولاـیتی است که برای رسول اکرم و ائمه طاهرین علیهم السـلام ثابت و محقّق است و تصـرفات ایشان و وقایع مسلّمی که تاریخ

و احادیث متواتر آنها را حفظ کرده است، قابل انکار و تردید نیست؛ بلکه از گروه بسیاری بزرگان اهل بیت علیهم السلام و دست پروردگان و خواص اصحاب ائمه علیهم السلام و علما و زهّاد نیز تصرّفات و خوارق صادر شده است و هر شبهه ای را که شبهه کنندگان عرضه بدارند، با وجود این وقایع و امور خارجی و عینی و حسّی پذیرفته نمی شود، با اینکه این ولایت قابل ابداء شبهه ای نیست؛ زیرا نه شرک و تفویض و غلوّ است، و نه منافی با توحید می باشد.

تفسیری از ولایت تکوینی

در خاتمه این فصل، لازم به تذکّر است که یکی از بزرگان معاصر طاب ثراه در جواب سؤال از معنی ولایت کلّی و ولایت تکوینی، فرموده است:

یک قسم از ولایت تکوینی عبارت است از فی الجمله مجرای فیض بودن نسبت به کاینات که عموم انبیا و اوصیا داشته اند. و قسم دیگر آن، عبارت است از: ولایت کلّی تکوینی که مجرای فیض بودن نسبت به جمیع عالم امکان است که در حقّ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار ثابت شده و دلیل آن عبارت است از گفته خود صاحبان ولایت...

با توجّه به آنچه در مطلب ششم از مطالب بخش اوّل بیان شد، عرض می کنیم: به نظر ما این فرمایش برای شرح ولایت تکوینی کافی نبوده و سؤال کننده را بیشتر متحیّر می سازد؛ زیرا:

اوّلاً: ولایت تکوینی را به مجرای فیض تفسیر کردن، تفسیری است که عرف و لغت آن را نمی پذیرند.

ثانیا: مجرای فیض بودن، ولایت نبوده؛ بلکه حرف دیگری است، چنان که پیغمبران همه مجرای فیض هدایت الهی بوده اند؛ ولی از این شأن آنها کسی تعبیر به ولایت نمی کند. بله، ممکن است ولایت تکوینی را اثر و لازم مجرای فیض بودن گرفت؛ امّا عین آن شمرده نمی شود.

ثالثا: اگر این مجرای فیض و وسایط مرور فیض بودن، از قماش سخنان فلاسفه باشد که منبع آن سلسله ربط حادث به قدیم و قاعده:

«اَلْواحِدُ لا یَصْدِرُ مِنْهُ اِلاَّ الْواحِدُ»؛

«از یکی جز یکی صادر نمی شود».

و تصویر عقول عشره است که فلاسفه اسلام خواسته اند جمع بین آرای فلاسفه و مضامین بعضی از احادیث بنمایند، در این صورت باید گفت: اعتقاد به اصل چگونگی صدور حادث از قدیم، در مقام معرفت خدا و صفات و افعال او واجب نیست، تا چه رسد به اینکه در مقام شناخت شؤون ولایت لازم باشد. به علاوه چنان که کرارا تذکّر دادیم، ظواهر آیات قرآن و احادیث متواتر دلالت دارند بر خلق و ایجاد بدون واسطه و اینکه خلق و ایجاد، فعل بلاواسطه خداوند متعال بوده و صادر از او است.

و آیاتی چون:

«إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئا أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ»؛(۱)

«همانا فرمان خدا هرگاه بر خلقت چیزی تعلق گیرد همین که بگوید: موجود باش. موجود می شود».

دلالت بر این معنی دارد که اگر خدا چیزی را اراده کند، با امر "کُن"

و باش ایجاد کرده و به وجود می آورد، نه اینکه اوّل عقل را بیافرینند و بعد به آن نحوی که فلاسفه در نزول فیض وجود می گویند، مراتب سافل به تأثیر علل یکی پس از دیگری در معلولات ایجاد شود تا برسد به عالم ماده و طبیعت یک شی ء مادی مثلاً موجود گردد. علاوه بر این، لازمه این سخن، قول به تعدّد فواعل و علل است.

البته نمی خواهیم انکار کنیم اگر برهان قاطع عقلی اقامه شود، قرینه بر مجاز بودن برخی از ظواهر، یا تقیید اطلاق آنها نمی شود؛ بلکه غرض این است که این سخن "مجرای فیض بودن" را از هر جهت بشناسیم و منبع آن را از نظر یک حکیم و فیلسوف نشان بدهیم و در اینجا به مفاسد این آرا برحسب نظر مخالفان آن از متکلّمان و محدّثان کاری نداریم.

رابعا: اینکه اخبار متواتر دلالت داشته باشند که آن بزرگواران مجرای فیض، وسایط آن می باشند، ثابت نیست و اگر بازگشت این سخن به این باشد که بالایجاب خداوند متعال از این مجاری افاضه

۱- سوره یس، آیه ۸۲.

فیض وجود می نماید، یا هر یک از مجاری خواه آنها را عقول بگویند یا ائمه اطهار بالایجاب یا بالاختیار، علل و فواعل هستند، صحیح نیست و باطل است.

بله، اخبار کثیری دلالت دارند بر اینکه ایشان علّت غایی خلقت هستند و فیض وجود و برکات برای آنها و به طفیل وجودشان به تمام ممکنات رسیده و می رسدو و اخبار به این معنی از حدّ تواتر گذشته و از مسلّمیات مذهب است، چنان که اخباری نیز دلالت دارند که خدای تعالی از نور آنها عالم را آفرید. اگر مقصود از مجاری فیض این گونه معانی باشد که علّت و فاعل و خالق خدا باشد، اشکالی در آن به نظر نمی رسد امّا باز هم ولایت تکوینی، غیر از این معنی است.

توضیحی پیرامون مجاری فیض

مرحوم علاّمه محقّق شیخ محمّد حسین اصفهانی قدس سره در تعلیقات خود بر مکاسب شیخ انصاری رضوان اللّه علیه در صفحه ۲۱۲ می فرماید:

«فَالْوِلایَهُ حَقِیقَتُها؛ کَوْنُ زِمامِ الشَّیْءِ بِیَدِ شَخْصٍ مِنْ وَلِیّ الْاٴَمْرِ وَیَلِیهِ، وَالنَّبِیُّ وَالْاٴَئِمَّهُ لَهُمُ الْوِلایَهُ الْمَعْنَوِیَّهُ وَالسَّلْطَنَهُ الْباطِنِیَّهُ عَلی جَمِیعِ الْاٴُمُورِ التَّکْوِینِیَّهِ کَذلِکَ مَجاری الْفُیُوضاتِ التَّشْرِیعِیَّه، فَهُمْ وَسائِطُ التَّکْوِینِ وَالتَّشْرِیع، وَفِی نُعُوتِ سَیِّدِ الْاٴَنْبِیآءِ صلی الله علیه و آله الْمُفَوّضُ إِلَیْهِ دِینُ اللّه ِ، إِلاّ أَنَّ هذِهِ الْوِلایَهَ غَیْرُ الْوِلایَهِ الظّاهِرِیَّهِ الَّتِی هِیَ مِنَ الْمَناصِبِ

الْمَجْعُولَهِ دُونَ الْأُولَی الَّتِی هِیَ لازِمُ ذَواتِهِم النُّورِیَّهِ نَظِیرِ وِلایَتِهِ تَعالی؛ فَإِنَّها مِنْ شُؤُونِ ذاتِهِ تَعالی لا مِنَ الْمَناصِبِ الْمَجْعُولَهِ بِنَفْسِهِ لِنَفْسِهِ. وَالْکَلامُ فِی الثّانِیَهِ، وَلا مُلازِمَهَ بَیْنَهُما؛ إِذْ لَیْسَتِ الثّانِیَهُ مِنْ مَراتِبِ الْاُولی حَتّی یَکُونَ مِنْ بابِ وِجْدانِهِمْ لِلْمَرْتَبَهِ الْقَوِیَّهِ یَحْکُمُ بِوِجْدانِهِمْ لِلْمَرْتَبَهِ الضَّعِیفَهِ؛ بَلِ الْاُولی حَقِیقِیَّهٌ وَالثّانِیَهُ اعْتِبارِیَّهٌ، فَهُما مُتَبایِنانِ لا مُنْدَرَجانِ تَحْتَ حَقِیقَهٍ واحِدَهٍ حَتّی یَجْرِیَ فِیهِ التَّشْکِیکُ بِالشِّدَّهِ وَالضَّعْفِ، فَلابُدَّ مِنْ إِقامَهِ الدَّلِیلِ عَلی جَعْلِ هذَا

الْاعْتِبارِ لَهُمْ».

این شخص عالی قدر، بعد از اینکه می فرماید: حقیقت ولایت این است که زمام چیزی به دست کسی باشد (زمامداری امر یا امور)، می فرماید: رسول اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام ولایت معنوی و سلطه باطنی بر جمیع امور تکوینی و تشریعی دارند، چنان که ایشان مجاری فیوضات تکویننند، مجاری فیوضات تشریع نیز بوده و وسایط تکوین و تشریع می باشند، و در توصیف حضرت سیّد الانبیا صلی الله علیه و آله وارد است:

«الْمُفَوِّضُ إِلَیْهِ دِینُ اللّه »؛

«کسی که دین خدا به او تفویض و واگذار شده است».

ولی این ولایت غیر از ولایت ظاهری است که از مناصب مجعوله است؛ زیرا ولایت تکوینی و تشریعی، لازم ذات نوری ایشان است، مانند ولایت الهی که شؤون ذات باری تعالی است، نه از مناصب

مجعوله بنفسه لنفسه، و ملازمه ای هم بین این دو ولایت نبوده و دوّمی از مراتب اوّلی نمی باشد تا گفته شود: وقتی مرتبه قوی را دارا باشند، مرتبه ضعیف را نیز دارا می باشند؛ بلکه دومی اعتباری است، پس این دو ولایت متباین هستند و تحت یک حقیقت واحد قرار ندارند تا تشکیک به شدت و ضعف در آنها گفته شود.

حقیر عرض می کنم: اگرچه موارد سخن در بیان این محقّق بزرگ، از بیانات گذشته و آنچه پیرامون کلام شاگرد بزرگوارش نوشتیم. معلوم می شود، امّا برای روشن تر شدن مطلب، این موارد را هرچند موجب تکرار گردد بعون اللّه تعالی توضیح می دهیم:

۱ اینکه فرموده اند: حقیقت ولایت، زمامداری است! سخن تمامی است، چنان که تقسیم آن به ولایت تکوینی و تشریعی و حقیقی و اعتباری نیز صحیح است؛ امّا این فرمایش مجمل و نارسا است؛ چون حدود ولایت و سلطنت بر جمیع امور تکوین، و نحوه آن را شرح نمی دهد، و اگر به طور مستقل و مطلق زمامداری امور تکوین را کسی با غیر خدا بگوید، خصوصا اگر هم لازم ذات آن غیر بداند، سر از تفویض در می آورد که بطلان آن در مطلب دوم از مطالب بخش اوّل این کتاب ثابت شد، و به نحو مذکور در مطلب چهارم نیز ثابت نیست.

بله، اگر به نحو قدرت بر تصرف و زمامداری و سلطنت بر امور تکوینی باشد، که طبق مصالح ثانوی و عارضی و خرق عادت، تصرفاتی بنمایند، آن مطلب دیگری است که در مطلب سوم و پنجم

و هفتم از مطالب بخش اوّل شرح داده شد. بالاخره این سلطنت معنوی و ولایت باطنی بر جمیع امور، باید حدود و چگونگی اش معلوم شود.

۲ اگر بفرمایند: از اینکه گفتیم مجاری فیوضات، تکوین و تشریع می باشند، حدود و چگونگی این ولایت معلوم می گردد، عرض می شود: اگر مقصود از مجاری فیوضات تکوینیه بودن، چنان که کرارا در این رساله گفته شد همان مطالبی است که حکما و فلاسفه به زعم خود، در تصحیح صدور کثیر از واحد و ربط حادث به قدیم و با توجّه به قاعده «الْواحِدُ لا یَصْدُرُ مِنْهِ إلَّا الْواحِدُ» و قاعده امکان اشرف و سنخیت بین علّت و معلول و مانند آن می گویند، لذا به عقول عشره (و به قول خودشان قواهر اعلون) و صادر اوّل و ثانی و ثالث و علل و فواعل قائل هستند که بگویند فیض وجود در قوس نزولی خود با وسایط و سیر سلسله مراتب نزولی از مراتب اعلی به مراتب اسفل نزول می نماید و به تمام ممکنات می رسد، اگر این را نسبت به وسایط بالایجاب بگویند، زمامداری و ولایت نیست و اگر بالاختیار باشد، نسبت به ساحت قدس ربوبی، مستلزم تحدید قدرت مطلقه است، و با آیات بسیار مثل «إِنَّ اللّه َعَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ» منافات دارد و در نهایت سر از تفویض درمی آورد، و مسلّم است همان طور که ابداع و خلق شی ء از لا شی ء و ایجاد معدوم جایز است، ایجاد بدون واسطه و وسایط نیز جایز است و به علاوه، اگر نزول فیض و مجرای فیض بودن از جانب وسایط، بالاختیار و از جانب خدا بالایجاب باشد، لازم می آید که وسایط اکمل باشند.

در اینجا ممکن است گفته شود: صدور فیض از خدا و فیض رسانی وسایط که مجرای فیض الهی هستند بالایجاب نیست، چنان که مثلاً ـ عدم امکان اکل از راه چشم، موجب اختیاری نبودن خوردن از راه دهان نیست، همچنین استحاله نزول فیض بدون واسطه، موجب ایجاب صدور فیض از خدا و فیض رسانی مجاری و وسایط نیست و ولایت حقیقی ذاتی ازلی و غیر تکوینی الهی بر هرچه امکان آن معقول باشد، احاطه دارد و مجاری فیض نیز این ولایت را به تقدیر خدا دارند، و به اراده و اختیار فیض رسانی می نمایند که از این ولایت، می توان به ولایت فیض رسانی تعبیر کرد؛ زیرا به فرمایش محقق مذکور که این ولایت را لازم ذات نوری آنها گرفته است لازم ذات نوری آنها فیض رسانی است چنان که لازم ذات الهی فیّاضیت است و یا اینکه به تقدیر و امر خدا فیض رسانی می کنند و در هر دو صورت به ایجاب ارتباط پیدا نمی کند.

فقط اشکال تفویض باقی می ماند که آن نیز به این نحو مرتفع می شود که واسطه بودن با تفویض و استقلال داشتن منافات دارد؛ چون در واسطه همیشه صاحب واسطه دیده می شود، و واسطه فیض بودن که دائما فیّاضیت حقّ در کار باشد و آنی و لحظه ای مقطوع نشود که اگر مقطوع شود، فیض رسان و فیض گیرنده، همه نابود می گردند عین مفاد «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» است.

ولی ناگفته نماند: با این بیان که گفته شد، وسایط بدان سان که فلاسفه

گفته انـد، جزء فواعل و علل به شـمار نمی رونـد. و این همان فیض خـدا است که علّت است و فاعل، هرچنـد از این وسایط و مجاری به معلولات می رسد.

و خلاـصه کلام اینکه: اگر مجاری فیض بودن آن بزرگواران به نحوی تقریر شود که هیـچ گونه اشـکالی پیش نیایـد و خلاف ظـواهر قـاطع ادلّه سـمعی نباشـد، و رایحه شـرک و غلوّ و تفویض و اثبـات نقص از آن استشـمام نگردد و از اذهـان متشـرّعه و کسانی که غور و بررسی کامل در آیات کریمه و احادیث شریفه دارند، بعید نباشد، قابل قبول است.

و اگر بنا باشـد که قول به عقول و علل و فواعل طولی و اینکه صادر اوّل عقل اوّل است، پـذیرفته شود، تفسـیر و تأویل و تطبیق آن بـا انوار قدسـیه معصومین علیهم السـلام بـا بیـانیماننـد بیـان اخیر، یـا بیانـاتی که تمام تر و کامل تر باشـد، لازم است؛ زیرا برحسب روایات و احادیث شریفه، خدا خلقی اعظم و اشرف و اکمل از این ذوات مقدّسه نیافریده است.

و شاید بی اشـکال ترین تقریر در مورد مجاری فیض این باشد که گفته شود: سـنّت الهی بر این قرار گرفته است که فیض خود را از این مجاری که مکلف به فیض رسانی هسـتند، به فیض گیرنـدگان برساند. با این حال، اثبات این معنی و اینکه خدا بدون وسایـط، به کسـی فیض بخشـی نمی کنـد و جمیع امور تکوینی از این مجـاری انجام می شود، محتاج به ادلّه قوی صـریح نقلی است که چه بسا خلاف آن از ادلّه ای استظهار شود.

بنابراین با پیشنهاد بررسی بیشتر، فعلاً این موضوع را در اینجا به این نحو تمام می کنیم که هرچه تأمّل می شود، اگر واسطه در فیض به او برسد و او در فیض رسانی اختیار داشته باشد، هرچند فیض دهنده هم در کار باشد که اگر او فیض ندهد، فیض رسانی نخواهد بود شبهه تفویض در جای خود باقی است، و وجوهی که برای تصحیح مجاری فیض گفته شود، در رفع آن کافی نیست. با این حال، ممکن است کسی بگوید، در صورتی شبهه تفویض باقی است که فیض رسان، چه فیض را برساند یا نرساند، از طریق دیگر امکان افاضه فیض نباشد، امّا اگر امکان افاضه از طریق دیگر در فرض فیض نرساندن این واسطه محقّق باشد، تفویض نیست و امر به دست قدرت خدا است.

۱۳اگر مقصود از مجاری فیض این باشد که ایشان در باطن وسایل و اسباب و وسایط تربیت و رسیدن فیض الهی به ممکنات می باشند که همه از آنان کسب استعداد و صلاحیت می نمایند، چنان که در ظاهر بسیاری مخلوقات از آفتاب استفاده می نمایند و در ادامه بقا و رشد و نموّ از آن مدد می گیرند و اسباب و مسبّبات همه به اذن خدا در فعل و انفعال و تأثیر و تأثرند، وجود صاحب ولایت و ولی نیز در باطن مؤثر است و نسبت او به این عالم امکان، نسبت قطب است به سنگ آسیا، که آسیای عالم امکان به دور او در گردش است، مطلب صحیحی است و شائبه شرک و تفویض و غلوّ در آن نیست و اخباری مثل اخبار "امان" آن را تأیید می نماید؛ ولی از آن به ولایت تعبیر کردن، که به قول محقّق مذکور زمامداری است، صحیح نمی باشد.

به هر حال این معنی صحیح است و وجود پیغمبر و ولی و امام در بقای عالم و نظام آن، همان اثری را دارد که منظومه شمسی و جاذبه آن، در بقای نظام منظومه، و جاذبه زمین، در حیات و بقای موجودات ارضی و قلب در حیات و بقای انسان دارد، هرچند ما حقیقت و نحوه ارتباط این نظام را به وجود "ولی" درک نکنیم.

۴ این سخن که: «ولایت، لازم ذوات نوری آنها است»، نظیر رأی حکما در مورد خوارق صادره از انبیا است که در بخش اوّل بیان کردیم، و مثل این است که گفته شود: خدا میوه را شیرین می آفریند یا آب را شیرین خلق می کند. یا اینکه گفته شود: خدا میوه شیرین و آب شیرین را می آفریند و این در مانند جمادات و مخلوقاتی که مرید و مختار نیستند، هر نوع تعبیر شود و واقع امر به هر نحوی باشد، تفاوت می کند؛ زیرا از خود و برای خود، مالک چیزی و خیر و شرّی نیستند؛ امّا در مورد موجودی چون انسان، اگرچه اصل وجود و هستی اش از خدا و آفرینش خدا است، اثبات این است که: بالذات از خود و برای خود، مالك نفع و ضرر است. و بالاخره این با آیاتی مانند:

«عَبْدا مَمْلُوکا لاَ یَقْدِرُ عَلَی شَیْ ءٍ»؛(۱)

«بنده مملوکی که قادر بر هیچ نیست».

«وَهُوَ کَلٌّ عَلی مَوْلاهُ»؛(۲)

«و او سربار مولایش باشد».

۱- سوره نحل، آیه ۷۵.

۲- سوره نحل، آیه ۷۶.

«وَلا یَمْلِکُونَ لِاءَنفُسِهِمْ ضَرّا وَلا نَفْعا وَلا یَمْلِکُونَ مَوْتا وَلا حَیاهً وَلا نُشُورا»؛(۱)

«(و حال آنکه آن بتان) نه هیچ بر نفع و ضرر آنها قادرند و نه امر موت و حیات و بعثت آنها به دست ایشان است».

خالی از منافات نیست و هرچند با بیاناتی بخواهند رفع تنافی نمایند که با بشر بودن آنها سازگار باشد، به اینکه لازم ذات افراد خاصی از بشر بگیرند که فرد مافوق باشند، نه مافوق انسان. بالاخره این ذوات، هرچند ممکن می باشند، بالذات دارای قدرت و اختیار شمرده می شوند و در این جهت، نظیر خدا محسوب می شوند و با فقر و احتیاج تام و تمام ممکن منافات دارد.

بنابراین اگر بگوییم: خدا به انسان قدرت تصرّف در کاینات می دهد، یا ولایت به او عطا می کند، یا او را قادر بر تصرف در کاینات می آفریند و یا ممکنات را فرمانبر او قرار می دهد، اولی و اقرب به معارف توحیدی و ابعد از شائبه شرک است، تا اینکه گفته شود: خدا انسان را متصرّف در کاینات می آفریند.

۵ غرض شما از ولایت بر جمیع امور تشریعیه چیست؟ اگر مقصود ولایت کلیّه شرعی بر تمام امور و سرپرستی و زعامت و امارت و زمامداری است که آن جعلی و اعتباری است. و اگر مقصود ولایت ذاتی حقیقی بر جمیع امور و احکام و تشریعیات و جعل قوانین

۱- سوره فرقان، آیه ۳.

و نظامات باشد که آن بر احدی غیر از خدا نیست، فقط چنان که در معنای ولایت تشریعی ان شاء اللّه خواهیم گفت، بعضی موارد برحسب برخی روایات و طبق دومین احتمالی که علامه مجلسی قدس سره در معنی این روایات بیان فرموده است، به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تفویض شده است؛ امّا ولایت ائمه اطهار علیهم السلام بر جعل احکام و تشریع قوانین، به طریق اولی ثابت نیست و حتی در همان مواردی هم که بر حسب روایات، برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت است، برای ایشان ثابت نمی باشد.

۶ و امّا این فرمایش که ولایت دوّمی جعلی و اعتباری است و از مراتب ولایت اوّلی که به فرموده ایشان حقیقی و ذاتی است نمی باشد، مطلبی است تمام،؛چه آنکه این ولایت، ذاتی و از لوازم ذات نوری ایشان باشد، و چه آنکه تکوینی و متعلق جعل تألیفی باشد.

ولی اینکه می فرمایند: «نمی توان ولایت ذاتی را دلیل بر ولایت جعلی قرار داد و از باب وجدان مرتبه قوی، حکم به وجدان مرتبه ضعیف نمود؛ چون این دو ولایت متباین هستند» اصل استدلال برای اثبات ولایت اعتباری را به ولایت حقیقی رد نمی کند؛ زیرا صحیح است که از باب وجدان مرقوم حکم جایز نیست؛ امّا می توان گفت: ولایت حقیقی کاشف از ولایت جعلی و اعتباری است؛ یعنی اگر بنده ای این چنین ولایتی را بر جمیع کاینات داشت، از آن کشف می شود که ولایت اعتباری نیز برای او جعل شده است و از هر کسی که این ولایت را ندارد، اولی و احقّ به آن است.

۷ مقصود از تفویض، در «الْمُفَوَّضُ إِلَیْهِ دِینُ اللّه »، یـا همـان ولایت تشـریعی است که بر حسب اخبار در بعضـی موارد و برخی جهـات تشـریع چنـان که در بحث ولایـت تشـریعی بیـان می شود به پیغمبر صـلی الله علیه و آله واگـذار شـده است که در این صورت شـأنی از شؤون خـاص نبوّت است. و یا به این معنی است که: حفظ دین و نگاه داری و قیام به امور و جهات و مصالح و مدافعه از حریم آن به پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله واگذار شده است. بنابراین شأنی است که برای ائمه علیهم السـلام نیز ثابت بوده و امام، قیّم و سرپرست و قائم به آنچه موجب بقای دین است، می باشد.

نظر صحیح در معنای ولایت تکوینی

اگرچه از بیانات گذشـته، نظر صـحیح در معنای ولایت تکوینی معلوم شـد؛ امّا جهت مزید بصـیرت و توضـیح بیشتر عرض می شود: ولایت و اسـتقلال و اختیار رتق و فتق و تـدبیر کاینات و امر خلق و رزق و میراندن و زنده کردن و امساک و حفظ کرات و آسمان و زمین، و اداره شؤون وجودی عالم امکان و سازمان ممکنات، مخصوص ذات بی زوال یگانه خداوند سبحان بوده و شریک و نظیری برای او نیست، و ادّعای شـرکت و اعتقاد به شـرکت کسی با خدا، در هر یک از این امور کفر و شرک است. و فقط خدا است که بر کاینات سـلطنت و حکمرانی و فرمانروایی دارد و غیر از او کسـی حاکم مطلق و سلطان نبوده و ملکوت هرچیز به دست او است؛ ملائکه و انبیا و اوصیا همه تحت سیطره قدرت و ولایت او قرار دارند.

«وَلا یَمْلِکُونَ لِإَنفُسِهِمْ ضَرّا وَلا نَفْعا وَلا یَمْلِکُونَ مَوْتا وَلا حَیاهً وَلا نُشُورا»؛(۱)

«و حال آنکه (آن بتان) نه بر هیچ نفع و ضرر آنها قادرند و نه امر موت و حیات و بعثت آنها در دست آنان است».

و مملوک و مخلوق و مطیع و منقاد و تسلیم اوامر او هستند؛

«وَللّه ِیَسْجُدُ مَن فِی السَّماواتِ وَالْاءَرْضِ طَوْعا وَکَرْها وَظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصالِ»؛(۲)

«هرکه در آسمان ها و زمین است با رغبت و اشتیاق و با صبر و الزام، شب و روز به طاعت خداوند مشغول است».

حتی قول به اینکه خلق و رزق و تربیت و اماته و احیا و جمیع این گونه امور به معصومین علیهم السلام تفویض شده و در آن ولایت دارند، به این معنی که خدا این کارها را مقارن اراده آنها انجام می دهد، باطل است و چنان که علّامه مجلسی علیه الرحمه در بحار و مرآه العقول تصریح فرموده است، اگرچه عقلاً مانعی ندارد، اخبار بسیار مانع از آن است؛ بلکه می توان گفت: عقلاً هم جایز نیست؛ زیرا اگر این خدای تعالی افعال را غیر مقارن به اراده آنها انجام می دهد، پس در تمام موارد به آنها تفویض نشده است، و اگر فقط مقارن آنها انجام می دهد، این خلاف شأن ربوبیت و الوهیت و متبوعیت مطلق و اسماء الحسنی و صفات کمال

۱- سوره فرقان، آیه ۳.

۲- سوره رعد، آیه ۱۵.

الهی است، و قول به انعزال خدا از تصرف در امور، خلاف «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» می باشد.

امّا با حفظ این جهات چنان که در مطلب سوم، پنجم و هفتم از مطالب بخش اوّل، و در ضمن بیان نوع پنجم از انواع ولایت تکوینی به وضوح رسید عقلاً و شرعا امکان دارد که خداوند متعال به خاصّ از بندگانش (از فرشته و انسان)، به جهت اظهار رفعت و علوّ شأن یا تأیید آنها و اتمام حجت بر دیگران، یا مصالح دیگر ولایت و قدرت در تصرّف در کاینات یا مأموریت های خاصی مثل تدبیر امور عطا کند تا در مواردی که فقط مأمورند، مأموریت خود را انجام دهند و در موارد دیگر، برحسب مصالح و جهات ثانوی که در داخل نظام کاینات پیش می آید، طبق آن مصلحت تصرفاتی بنمایند، یا اینکه کاینات را مطیع و فرمان بر آنها سازد تا بر حسب اقتضا و مصلحت، هر تصرّفی را که مصلحت دیدند، بنمایند.

این اقدار و اعطای اختیار از جانب خدا، با نفوذ و جریان اراده و مشیت او منافی نیست و کناره گیری از تمشیت امور و اداره عالم امکان نمی باشد، چنان که منافی با بطلان تفویض حتی به معنایی که علّامه مجلسی رحمه الله آن را معقول شمرده نمی باشد؛ زیرا خلق، آفرینش، اصلاح، انتظام، اداره کاینات، تدبیر امور خلق و رزق و اعمار، تقدیر آجال و موت و حیات و امور دیگر از این قبیل امور است و اعطای قدرت و ولایت به بنده ای در تصرّف در کاینات، در مواردی که مصالح

ثـانوی و لطف و مقتضـیات خـاصّه باشـد مثـل اظهـار معجزه و اتمـام حجت و قوّت و نفوذ کلام و تبلیغ نبی و وصـی و اطمینان قلوب مؤمنین امری دیگر است و تفویض نمی باشـد؛ بلکه این اذن و اعطـای اختیار و فرمان بر ساختن کاینات و اقـدار عبـد، از رشـته های همان تـدبیر کلّی الهی و تنظیم امور و قیام به امر مُلک و ملکوت است که بر حسب حکمت و قاعده لطف لازم می باشـد، و احـادیث و روایات کثیره متواتری از طرق خاصّه و عامّه دلالت دارنـد که حضـرت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و ائمه اطهـار علیهم السـلام این ولاـیت و اذن و قـدرت را دارا و تصـرفات آنهـا در کاینات به صورت اعجاز و خوارق، در موارد بسـیار از حقـایق مسلّم تاریـخ اسـت و انکـار آن، که امر واقع شـده است و نزد اربـاب اطّلاـع از تاریـخ و کتب معتـبر حـدیث تردیدناپـذیر است خردمندانه نیست، چنان که اعتراض به اعطای این ولایت از جانب خدا، گسـتاخی بزرگ و خلاف تسـلیم و حاکی از جهل و بی معرفتی می باشد، که خداوند در این زمینه می فرماید:

«وَقـالُوا لَوْلا ـ نُزِّلَ هـذا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیم * أَهُمْ یَقْسِـ مُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَـ مْنا بَیْنَهُمْ مَعِیشَـ تَهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَرَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضاً سُخْرِیّا وَرَحْمَتُ رَبِّکَ خَیْرٌ مِمّا یَجْمَعُونَ»؛(۱)

۱- سوره زخرف، آیه ۳۱ و ۳۲.

«باز گفتند چرا این قرآن بر آن دو نفر بزرگ قریه مکّه و طایف (ولید و حبیب یا عروه بن مسعود) نازل نشد؟ آیا آنها باید فضل و رحمت خدای تو را تقسیم کنند؟ (هرگز) در صورتی که ما خود معاش و روزی آنها را در دنیا تقسیم کرده ایم و بعضی را بر بعضی ترجیح و برتری داده ایم تا بعضی از مردم بعضی دیگر را مسخّر بر خدمت کنند؛ ولی رحمت خدا از آنچه جمع می کنند، بهتر است».

با همین توضیحی که داده شد، رفع هر شبهه می شود. علاوه بر اینکه در مورد ملائکه نیز این تصرفات بر حسب آیات و روایات چنان که کرارا گفته شد ثابت است و همان نحو که ولایت آنها در اموری که به آنها مأموریت داده شده و مناصب و مقاماتی که دارند منافی با توحید و موجب اشکالی نیست، در ولایت پیغمبر و امام به نحوی که تحقیق شد، اشکالی پیش نمی آید و این گونه اعطای اختیارات و ولایت ها از جانب خدا داخل در اداره امور کاینات و قیام به شؤون عوالم ممکنات است که قائم به آن فقط خدای واحد احد است و در مقابل، شرک و تفویض نافی آنها است و راجع به مجاری فیض هم چون مکرّر توضیح دادیم، نظر صحیح و تحقیق در آن، همان است که در بررسی کلام محقق اصفهانی قدس سره بیان کردیم.(۱)

۱- و در رساله «مفهوم وابستگی جهان به وجود امام علیه السلام » نیز توضیحاتی داده ایم.

بیان دیگر

شکی نیست که حضرت احدیت عزّ اسمه در اوصاف جلالیه و جمالیه متوحّد و متفرّد و یگانه و بی همتا است، و شریک و عدیل و نظیر ندارد. و هیچ کس و هیچ چیز در عرض او و بدون اعطا و افاضه او، واجد صفت کمالی نیست و او به تنهایی قیّوم آسمان و زمین و عوالم ملك و ملکوت و مدبّر شؤون و معطی و خالق و رازق و مالك و صاحب اختیار آنها است؛

«لا شریك له ولا معین له ولا نصیر له ولا وزیر له ولا شبیه له من خلقه لیس کمثله شی ء»؛

«برای خداوند شریك و یار و یاور و وزیر و شبیهی از مخلوقاتش نیست و هیچ چیزی مثل او نمی باشد».

«وَما مِن دآبَّةٍ فِی الْاءَرْضِ إِلاّ عَلَی اللّه ِرِزْقُها وَیَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَمُسْتَوْدَعَها»؛(۱)

«هیچ جنبنده ای در زمین نیست جز آنکه روزی اش بر خدا است و خدا قرارگاه و آرامش گاه او را می داند».

و شؤون الوهیت و ربوبیت خود را به احدی واگذار نفرموده و کسی را وکیل و کفیل امور خلایق قرار نداده است:

«قُلْ حَسْبِیَ اللّه ُعَلَیْهِ یَتَوَکَّلُ الْمُتَوَکِّلُونَ»

۱- سوره هود، آیه ۶.

«هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

«هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»

«هُوَ الرَّحْمانُ الرَّحِيمُ»

«هُوَ اللّه ُالْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ»

«هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ»

«هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

«هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

این مسایل توحیدی همه بر حسب عقل و قرآن مجید و احادیث مسلّم است، و شک و تردیدی در آنها نیست.

مسأله دیگری که در اینجا از آن بحث می شود، این است که در طول این صفات و به اقتضای این صفات و به اعطا و بخشش و تقدیر خداوند متعال، اتّصاف ممکنات به نحو واقعی یا اعتباری به این صفات جایز است، هرچند در ممکنات، وصف مانند موصوف، ممکن و حادث و محدود و متناهی، و معرض زوال و تغیّر و سایر عوارض امکان است.

شکی نیست که ممکنات به بعضی از این صفات اتّصاف دارند، چنان که شکی نیست که این اتصاف آنها، خود دلیل بر وجود ذاتی است که این اوصاف را به طور کامل و تمام و نامحدود و بالذات و از خود دارا است. البته بعضی از صفات و اوصاف، اختصاص به ذات الوهیت دارد و اتصاف غیر او به آن محال است، مانند احدیت و واحدیت حقیقیه که

غیر از خدا کسی این دو صفت را ندارد؛ امّا بعضی صفات را ممکنات نیز واجدند که اتصاف آنها به این صفات ضروری و غیر قابل انکار است.

مثلاً از صفات حقیقیه الهیه، صفت "علم" است که ایزد تعالی و تقدّس به آن متفرّد و یگانه است و شریک و نظیر ندارد؛ امّا اتصاف ممکن به این صفت، به تقدیر و تعلیم خدا، بلاواسطه یا باواسطه، به طور موهبی یا کسبی و افاضه علم به او یا اقدار او به تعلّم در حدود استعداد و گنجایش و ظرفیت او جایز است و ظهور و تجلّی قدرت و علم الهی است.

یا مثلاً یکی از اسمای الهی، اسم شریف "السلطان" و "الحاکم" است که حقّ تعالی در صفت سلطنت و حکومت، متفرّد و متوحّد است و کسی در عرض او و از پیش خود، سلطنت و حکومتی بر هیچ چیز ندارد و کسی را در عرض او و بدون جعل یا اعطای او سلطان و حاکم دانستن، شرک و منافی با توحید است؛ امّا سلطنت و حکومت تکوینیه یا جعلیه و اعتباریه به ایجاد یا جعل خدا برای فرد یا افرادی منافی توحید نیست؛ بلکه شعبه ای از شُعب حکومت و سلطنت واقعیه حقیقیه الهیه است، لذا تکوینا انسان حاکم بر خود و مسلّط بر خود است، چنان که بر آنچه خداوند مسخّر او قرار داده است، نیز به ایجاد و تکوین او حاکم است و سلطنت دارد.

همچنین "قدرت" از صفات ازلیه حقیقیه الهی است و خدا را در آن

شریک و نظیری نیست و هیـچ کس و هیچ چیز، در عرض خداوند قادر متعال و از پیش خود، قادر و توانا نیست؛ ولی در طول این قـدرت و در اثر ظهور آن و به تـدبیر و تقدیر الهی، قدرت یافتن غیر و مطیع ساختن اکوان نسبت به غیر، منازعه با خدا در صفات کمالیه او نمی باشد؛ بلکه اثبات کمال برای ذات بی زوال او است.

چنـان که می دانیم، یکی از اسـمای حُسـنی و صـفات علیـای الهی، "ولیّ" و "مولی" است؛ به معنی صاحب اختیار و زمامـدار مطلق و متصـرّف مطلق و قائم به امور و شؤون ممکنات و این گونه معانی مشابه در این صفت نیز، خداوند قادر سبحان متفرّد و یگانه و یکتا است و همتا و شـریک و نظیر ندارد و کسـی قائم مقام او نمی شود و این صفت را هم از صفات ذات باید دانست و هم از صفات فعل؛ زیرا به اعتبار اینکه خدا قدرت دارد و صاحب اختیار است و امر خلق و رزق و انتظام امور کاینات و تدبیر و تقدیر امور و شؤون آنها با او است، از صـفات ذات و از شؤون صفت قدرت و بازگشت به صفت علم و قدرت می کند و از جهت قیام ذات الوهیت به تدبیر امور و تصرّف در شؤون کاینات و خلق و رزق و اماته و احیا و اعطا از صفات فعل است.

پس به هر دو جهت، خـدا ذاتـا و فعلاً ولیّ و مولی است و هیـچ کس و هیـچ ممکنی با خـدا در این صـفت شـریک نیست؛ امّا اعطـای ولایت تکوینا و احـداثا یا جعلاً و تشـریعا، به نحوی که همان ظهور ولایت مطلقه الهی ذاتا و فعلاً، و اسـتمرار فعلی آن باشد و تفویض هم نباشد،

جـایز است و ظهور سـعه همان ولایت الهی خواهـد بود، و فی الواقع اولیاء اللّه عمّال اجرای اراده و مشـیّت اللّه و وسایط انفاذ و اجرای آن می باشـند که اگرچه به اختیار و ولایتی که دارنـد باذن اللّه تصـرّفاتی می نماینـد چنان که در نوع چهارم و پنجم به آن اشاره شد در این تصرّفات و اظهار خوارق، واسطه و عامل اراده اللّه و متحرک به آن هستند.

بنابراین اگر آیه یا روایت یا فقره ای از زیارتی، دلالتی بر این گونه ولایت ها نسبت به حضرات معصومین علیهم السلام بنماید، مانند:

«إِيابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسابُهُمْ عَلَيْكُمْ... وَعَزائِمُهُ فِيكُمْ»؛(۱)

«برگشتن خلق به سوی شما و حساب آنها با شما و تصمیمات پروردگار درباره شما است».

نباید آن را به اسم غلوّ یا شرک یا تفویض، و علی رغم واقعیات و وقایع مسلّم تاریخ ردّ کرد؛ بلکه باید در سند و دلالت آن بر اساس موازین علمی که به آن در این بحث ها اشاره ای شد بررسی و تحقیق نمود، که:

وَكَمْ مِنْ عائِبٍ قَوْلاً صَحِيحا وَآفَتُهُ مِنَ الْفَهْمِ السَّقِيمُ چو بشـنوی سخن اهل دل، مگو که خطاست سخن شناس نه ای، دلبرا خطا اینجاست

۱- زیارت جامعه کبیره.

سخن نهایی و معقول

کسانی که در قبول ولایت تکوینی و تصرفات معصومین علیهم السلام در امور تکوینی از بیم وقوع در شرک و تفویض و غلوّ (و در حقیقت به علّت جهل به معنی ولایت ایشان) تأمّل دارند، نهایت چیزی را که در اینجا با وجود وقایع عینی و مسلم خارجی که هر یک حکایت از ولایت آن بزرگواران دارد می توانند احتمال دهند و بیش از آن نمی توانند، این است که بگویند:

آنچه به نظر ما تصرّف و اختیار و ولایت بر کاینات است، تصرف و اختیار به نحوی که مردم بر خود و افعال خود و آنچه مسخّر آنها است دارند، نمی باشد؛ بلکه در این تصرّفات فاعل بلاواسطه خدا است چنان که اشاعره از اهل سنّت، در مورد افعال عباد همین حرف را زده اند و در مقام مبالغه در توحید افعالی، اثبات نقص کرده اند) که در هنگام دعا و توجّه یا اراده و خواست نبیّ یا وصیّ، فعل را انجام می دهد؛ مثلاً شقّ القمر می نماید، یا درخت را به سوی پیغمبر سیر می دهد، یا سوسمار را به نطق در می آورد، یا بیمار را شفا می دهد، یا مرده را زنده می سازد، یا خود ولیّ یا کسی را که او خواسته است طیّ الارض می دهد، یا جمع کثیری را با طعام قلیلی اشباع و سیر می نماید، و امثال این کارها را انجام می دهد و نسبت این افعال به نبیّ یا وصیّ مجاز است.

به این افراد می گوییم: با اینکه خداوند متعال خود در مورد حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام می فرماید:

«إِذْ... تُبْرِئُ الْاءَکْمَهَ وَالْاءَبْرَصَ بِإِذْنِی وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی بِإِذْنِی»؛(۱)

«و آن گاه که... کور مادرزاد و پیس را به امر من شفا دادی و مردگان را به امر من از قبر بیرون آوردی».

و در مورد ملائکه می فرماید:

«الَّذِینَ تَتَوَفّیهُمُ الْمَلاَئِکَهُ»؛(۲)

«آنان که فرشتگان جانشان را می گیرند».

یا «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا»؛(۳)

«(آن گاه که مرگ یکی از شما فرا رسد) رسولان ما او را می میرانند».

یا «لِاءَهَبَ لَکِ»؛(۴)

«تا به تو فرزندی بخشم».

و این افعال را به آنها نسبت می دهد چنان که افعال عباد را در آیات بسیار به خودشان نسبت داده است و این معنی در تمام این موارد منافی با توحید افعالی نیست، تا قرینه بر مجاز باشد؛ بلکه مقتضای عموم قدرت خدا، بدون اینکه موجب اثبات صفت نقصی گردد، صحّت این ولایت و اقدار است. بنابراین وجه تمامی برای صحت این تفسیر و توجیه نیست. با این حال، اگر کسی به گمان خود حذرا من

۱- سوره مائده، آیه ۱۱۰.

۲- سوره نحل، آیه ۲۸.

۳- سوره انعام، آیه ۶۱.

۴- سوره مریم، آیه ۱۹.

القول بالتفویض این جهت را تصدیق نکند، با او سخنی نداریم؛ زیرا این گونه ناباوری ها در تحقیق ولایت و شؤون و مقامات ائمّه اطهار علیهم السلام و با اعتراف به اصل آن ان شاء اللّه تعالی مضرّ به ایمان و تشیّع و ولایت نیست، هرچند با کمال آن منافی باشد.

به عبارت دیگر: اصل اظهار و صدور این تصرّفات که از آن تعبیر به ولایت می شود مورد اتفاق است، هرچند در تفسیر و توجیه آن اختلاف نظر باشد.

در پایان این بحث، قسمتی از مطالب رساله توحیدیه کتاب الهیات در نهج البلاغه که از تألیفات نویسنده است با اندکی تصرّف در عبارات، برای تتمیم فایده در اینجا درج می شود و مشروح و مبسوط این مطالب را به آن کتاب حواله می دهیم.(۱)

تذکّر یک مطلب مهم

مطلبی که تذکّرش در اینجا لازم است، این است که افعال و کارهای خدا، مثل خلق و رزق و اماته و احیا و سایر افعالی که اسمای حُسنی بر آنها دلالت دارند، گاهی به واسطه یا وسایطی انجام می گیرد و در این صورت به واسطه نیز مستند می شود و منافی با توحید نیست؛ خواه آنکه واسطه عاقل و ذی شعور نباشد، یا عاقل و صاحب شعور باشد.

مثال برای مورد غیر ذی شعور، این آیه است:

۱- کتاب شریف الهیات در نهج البلاغه در سال ۱۳۶۱ توسط بنیاد نهج البلاغه به زیور طبع آراسته گردید.

«وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَهُ»؛(۱)

«و شب هنگام ستم کاران را صیحه عذاب آسمانی بگرفت».

و نیز آیه:

«وَأَلْقِ ما فِی یَمِینِکَ تَلْقَفْ ما صَنَعُوا»؛(۲)

«و اینک عصای خود را بیفکن تا اژدها شده و بساط سحر و جادویی اینان را ببلعد».

و مثال مورد ذی شعور نیز آیات بسیاری است، مثل این آیات درباره ملائکه:

«الَّذِینَ تَتَوَفّیهُمُ الْمَلآئِکَهُ طَیِّبِینَ»؛(۳)

«آنان که چون فرشتگان (مأمورین رحمت خدا) پاکیزه از

شرک قبض روحشان کنند».

و «الَّذِینَ تَتَوَفّیهُمُ الْمَلآئِکَهُ ظالِمِیآ أَنفُسِهِمْ»؛(۴)

«آنها که فرشتگان (مأموران غضب الهی) جانشان را می گیرند در حالی که در دنیا به نفس خود ستم کرده اند».

و «وَلَوْ تَریآ إِذْ یَتَوَفَّی الَّذِینَ کَفَرُوا الْمَلآئِکَهُ»؛(۵)

«و اگر بنگری سختی حال کافران را هنگامی که فرشتگان جان آنها را می گیرند».

۱- سوره هود، آیه ۶۷.

۲- سوره طه، آیه ۶۹.

۳- سوره نحل، آیه ۳۲.

۴- سوره نحل، آیه ۲۸.

۵- سوره انفال، آیه ۵۰.

و «فالْمُدَبِّراتِ»؛(۱)

«قسم به فرشتگانی که به فرمان حقّ، به تدبیر نظام خلق می کوشند».

و «فالْمُقَسِّماتِ»؛(۲)

«قسم به فرشتگانی که کار جهان را قسمت کنند».

و «یُدَبِّرُ الْاءَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَی الْاءَرْضِ ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ»؛(۳)

«او امر عالم را از آسمان تا زمین تدبیر می کند، باز حقایق را به سوی خود بالا می برد».

و «لِاءَهَبَ لَکِ غُلاما زَکِیّا»؛(۴)

«تا به امر او به تو فرزندی پاک سیرت بدهم».

و «لِنُرْسِلَ عَلَیْهِمْ حِجارَةً مِن طِینٍ»؛(۵)

«تا بر سر آنها و دیارشان از گِل، سنگ باران کنیم».

و مانند آن بنده ای که شرح دیدار موسی از او، در سوره کهف مذکور است، که مأموریت هایی غیبی نظیر مأموریت ملائکه دارد، و گاهی افعال را به خود نسبت می دهد و می گوید:

«فَأَرَدْتُّ أَنْ أَعِیبَها»؛(۶)

«خواستم کشتی را عیب دار کنم».

۱- سوره نازعات، آیه ۵.

۲- سوره ذاریات، آیه ۴.

۳- سوره سجده، آیه ۵.

۴- سوره مریم، آیه ۱۹.

۵- سوره ذاریات، آیه ۳۳.

۶- سوره کهف، آیه ۷۹.

و «فَأَرَدْنا»؛(۱)

«ما خواستیم».

و گاهی به خدا نسبت می دهد:

«فَأَرادَ رَبُّکَ»؛(۲)

«پروردگار شما خواست».

و در پایان هم می گوید:

«وَما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی»؛(۳)

«آنچه که من انجام دادم به امر خدا بود».

و در مورد عیسی بن مریم علیهماالسلام در سوره مائده می فرماید:

«وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی فَتَنفُخُ فِیها فَتَکُونُ طَیْرا بِإِذْنِی وَتُبْرِئُ الاْءَکْمَهَ وَالاْءَبْرَصَ بِإِذْنِی وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی بِإِذْنِی».(۴)

۱- سوره کهف، آیه ۸۱.

۲- سوره کهف، آیه ۸۲.

۳- سوره کهف، آیه ۸۲.

۴- سوره مائده، آیه ۱۱۰. بعضی خلق را در این آیه و آیه سوره آل عمران، به معنای اندازه گیری و ساختن گرفته اند و گفته اند: خلق به معنای احداث و ایجاد و آفریدن فقط از آن خداست. بعضی هم گفته اند: خلق گاهی اطلاق می شود و از آن ابداع و آفرینش از عدم اراده می شود، و گاهی اطلاق می شود و از آن اراده می شود آفرینش چیزی از چیز دیگر. به معنی اوّل بر غیر خدا اطلاق نمی شود؛ امّا به معنی دوم اطلاق آن بر غیر خدا جایز است. امّا ممکن است گفته شود: از «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْءَهِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی» استفاده می شود که عیسی به اذن خدا از گل، مانند پرنده و به هیأت پرنده می آفرید، نه اینکه مانند یک نفر که با گل بازی کند یا تمرین صنعت مجسّمه سازی نماید. بنابراین در این مورد، همان معنی دوم (آفرینش یک شی ء از شی ء دیگر) مراد است، و الاّ اگر مراد ساختن هیأت پرنده بود که از هر صورت گر و مجسّمه سازی صادر می شود، دیگر جمله "بإذنی" لازم نبود؛ زیرا همه چیز و همه کارها در یک حساب کلّی به اذن خدا است؛ امّا این "إذنی" است که در اینجا مراد است؛ اذن و رعایت خاص و قدرت حقّ است و راجع به ابداع و خلق شی ء از لا شی ء نیز اگرچه اطلاق آن به بعضی معانی ولایت و آثار آن، که مشیت اللّه بر آن جاری شده است، اشکال عقلی ندارد؛ امّا علی الظاهر جواز آن شرعا ثابت

نیست؛ بلکه نسبت به اجسام شرعا ممنوع است.

و در سوره آل عمران، آیه ۴۹ نیز می فرماید:

«أَنّیآ أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ».

و گاهی هم این وسایط و تأثیر آنها چون استقلال ندارند و به مشیت الهی است، هرچند واسطه بالاختیار باشند الغا می شود و فعلی که فعل عبد است، به خدا نسبت داده می شود، چنان که می فرماید:

«وَما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلکِنَّ اللّه َرَمی».(۱)

و با توجّه به این نکته، اعضال و اشکالی که بعضی در فهم برخی از آیات دارند، مثل:

«وَیُضِلُّ اللّه ُالظّالِمِینَ».(۲)

و «إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلکِنَّ اللّه َیَهْدِی مَن یَشآءُ»(۳)

مرتفع می گردد.

بنابراین اطلاق این اسما بر غیر خدا، در هر مورد که منع شرعی نداشته باشد و یا اذن شرعی وجود داشته باشد، مانعی ندارد و برحسب لغت هم صحیح است، و استناد این افعال به وسایط و عاملین آن نیز

۱- سوره انفال، آیه ۱۷.

۲- سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

۳- سوره قصص، آیه ۵۶.

شرک نمی باشد، و گفتن اینکه: نبیّ یا وصیّ یا ملک او را زنده گردانیده، به این ملاحظات اشکال ندارد، چنان که شفا را که به واسطه دوا حاصل می شود، به دوا نسبت می دهند، شفایی را هم که بدون وسایط طبیعی، در اثر توسّل به نبیّ یا ولیّ حاصل می شود و عامل و واسطه آن نبیّ یا ولیّ است، به آن عامل؛ مثل عیسی بن مریم و موسی بن جعفر علیهم السلام (۱) نسبت می دهند و حتی به قرآن و سوره حمد و دعا نیز مستند می سازند، هرچند شافی حقیقی و کسی که این کلمه بر او بدون هیچ گونه مسامحه و تجویز اطلاق می شود، خدا است.

این مسأله که ملائکه با افرادی از بشر، با علم و اختیار و توجّه خودشان یا با عدم علم، در مسیر اجرای مشیت الهی قرار می گیرند و به آنها قدرت اماته و احیا و خلق اعطا می شود، تفویض نمی باشد و منافات با بطلان آن ندارد؛ زیرا تفویض به دو معنی گفته می شود:

یکی تفویضی که در مبحث جبر و تفویض نفی شده و «لا جَبْرَ وَلا تَفْوِیضَ» قلم بطلان بر آن کشیده است، و آن عبارت است از: نفی مشیت خدا در افعال عباد و استقلال تامّ عباد در افعال، و این عقیده خلاف توحید در افعال و شرک است.

و دیگر تفویضی است که نسبت به حجج و ائمه اطهار علیهم السلام در روایات نفی آن شده است، و آن این است که: به طور کلی امر خلق

۱- شافعی می گوید: «قبر موسی الکاظم التریاق المجرب» رساله اثبات کرامات الاولیاء، تألیف شهاب الدین احمد بن السجاعی الشافعی، ص ۶، طبع مطبعه میمنیه مصر.

و رزق و سایر امور از جانب خدا به ائمه علیهم السلام واگذار شده و خدا را در آن، مشیّت و تصرّف و دخالت و قضا و قدر و تدبیری نیست، که این عقیده نیز شرک و منافی با توحید در افعال و دوام فیض و افاضه، و آیات کثیره صریحه قرآن مجید و روایات بسیار است.

امّا واسطه بودن در انفاذ مشیت الهی و امر خلق و رزق و شفای مرضی، شرک نیست که واسطه بودن و وسیله گشتن واسطه نیز کار خدا و به اذن او باشد؛ خواه واسطه شعور داشته باشد یا نداشته باشد.

و نیز توجّه و مسألت از وسایط صاحب شعور و اختیار، که در حدود همین انفاذ مشیّت الهی و به نحوی که خارج از مشیت و قضا و قدر او نباشد، امری را انجام دهند، شرک نیست و با عدم منع شرعی یا به شرط اذن شرع جایز است و تأثیر این توجّه و مسألت و درخواست شفاعت، نظیر صدقه دادن و دعا و مسألت مستقیم از خداوند متعال است که امر را بر وفق حکمت و مصلحت جریان می دهد.

با این حال، دعا و صدقه "مأمور به" است و مؤثر واقع می شود. توسل به این وسایط و استشفاع به آنها نیز برحسب مشیت الهی مؤثر و موجب دفع بلا- یا شفا یا زیادتی رزق می گردد، که وقتی کسی از آنها درخواستی کرد، آنان به مشیت و اذن خدای تعالی آن درخواست را انجام می دهند و بسا که مأمور باشند انجام دهند، چنان که "مادر" واسطه تغذیه طفل و استفاده او از خزاین ارزاق الهی است که به مشیت الهی، شیر در پستان او آفریده شده است؛ ولی اگر طفل گریه کند و از مادر بخواهد و پستان او را بمکد، مادر به او شیر می دهد.

این امور، اسراری است که عقول افراد عادی به پایان آن نمی رسد و از درک تفاصیل آن عاجز می شود.

این نکته هم نـاگفته نمانـد: غرض از این تحقیـق، این نیست که تمـام افعـال و کارهـای الهی توسـط وسایـط انجـام می شـود و وسایط به اختیار خود و به امر خـدا، آنها را انجام می دهنـد؛ بلکه غرض این است که خداونـد متعال با وسایط شاعره و مختاره هم افعالی را انجام می دهد که خود، عالم به مصالح و موارد آن است.

و حاصل این است که: توسّل به ملائکه، مانند اینکه گفته شود:

«مَلآئِکَهُ رَبّی! ارْفَقُوا بی»؛

«ای ملائکه پروردگار من! با من مدارا کنید».

و به ائمه علیهم السـلام در این نظامی که اجمالی از آن بیان شد و از دایره قضا و قدر حقّ خارج نیست، شـرک نمی باشد و هر شأنی از این شؤون که بر حسب دلیـل معتبر برای ایشـان ثابت شود، معقول و در مسـیر عقایـد محکم و متقن و منطق توحیـدی مقبول است و آنچه شـرک است، این است که کسـی یا چیزی بالذّات در عرض خدا و فاعل افعال خدا و خالق و یا مسـتقل در افعال و اداره خود یا خلق شـمرده شود، این گونه معانی شـرک است، هرچنـد گفته شود: خدا این قدرت را به عبد داده و او را مستقل قرار داده و خود کناره گیری کرده است، چنان که در طیّ مطالب گذشته به تفصیل توضیح داده شد.

امّا اگر کسی باذن اللّه و به قضا و قدر او، عامل اراده اللّه و به حول

و قوه و مشیت او، فعلی را که به او مستند می شود، انجام دهد و اگر فعلی که ممکن است بلاواسطه از خدا صادر شود، به واسطه غیری از بشر یا فرشته، به اذن خدا و امر خدا صدور یابد، مانند شفای بیماران به اذن اللّه یا احیای اموات یا خبر از غیوب یا قبض ارواح، منافات با توحید ندارد و عین سَرَیان مشیّت اللّه و جریان و نفوذ اراده اللّه است که به هر نحوی بخواهد امر خود را اجرا می کند و کسی نمی تواند مانع از اراده او شود، که:

«لا یُسْأَلُ عَمّا یَفْعَلُ، وَلا یُمْنَعُ عَمّا یُرِیدُ؛ بَلْ هُوَ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ، وَعَلی ما یَشآءُ وَعَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»؛

«خداوند هر آنچه انجام دهد مورد سؤال واقع نمی شود و از آنچه اراده کند منع نمی گردد؛ بلکه هر چه او اراده کند و بخواهد انجام می دهد و بر هر چیزی توانا است».

و غیر از این، اگر بگوییم: خدا فقط قادر به احیا و اماته و افعال دیگر بدون واسطه است، اثبات عجز می شود. همان طور که خدا می تواند کاری را بلاواسطه و بدون اسباب انجام دهد، با واسطه و وسایط و اسباب هم می تواند انجام دهد و همان طوری که "آدم" را بدون واسطه پدر و مادر و "عیسی" را بدون پدر می آفریند، دیگران را با واسطه پدر و مادر و اجداد و جدّات آفریده است، تفاوت نمی کند که واسطه، فاعل عاقل شاعر مختار باشد یا نباشد. و آنچه گفته شد، با آیاتی مانند:

«إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللّه ِ لَن یَخْلُقُوا ذُبابا وَلَوِ

اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِن يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئا لا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ»؛(۱)

«(ای مردم مشرک و کافر) آن بت های جماد که بدون خدا می خوانید هرگز بر خلقت مگسی قادر نیستند هرچند همه اجتماع کنند و اگر مگس چیزی را از آنها بگیرد قدرت بازپس گرفتن ندارند».

منافی نمی باشد؛ زیرا به قرینه آیاتی دیگر مانند:

«أَنِّیآ أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ».(۲)

مفاد آن اثبات عجز معبودهای غیر حقّ است، و اینکه مورد نفی در آیه استقلال در خلقت و خارج از اراده و مشیّت و اذن و قضا و قدر و تسبیب الهی است که بدیهی و مسلّم است.

معنای ولایت تشریعی

اشاره

شکی نیست که ولایت حقیقی بر تشریع احکام و جعل قوانین و نظامات عبادی، معاملاتی، مالی، اقتصادی، سیاسی، قضایی، کیفری، اجتماعی و احوال شخصی و تعلیم و تربیت و امور دیگر، فقط و فقط اختصاص به ذات بی زوال حضرت حقّ عزّ اسمه دارد و خداوند متعال را در این مورد نیز شریک و عدیل و همتایی نیست.

هیچ کس، نه به عنوان فردی و مقام مادّی یا معنوی و نه به عنوان عموم و نمایندگی از جانب عموم، حقّ قانون گذاری و انشای نظامات و مقررات را ندارد، و بدترین استعبادها و کثیف ترین قبول استعبادها که کرامت و شرافت انسانیت از آن ابا دارد و بزرگ ترین ننگ جامعه و دلیل انحطاط افراد و بی شخصیتی و ضایع شدن ارزش های انسانی است، این است که فردی بخواهد،احکام و فرمان های خود را، نظام زندگی و حیات دیگران قرار دهد و افراد استثمار و استعباد شده هم او را صاحب این حقّ بشمارند، و فکر و حکم او را بر خود و نوامیس خود حاکم بشمارند و خود را مُجری اوامر و پیرو منویات او بگویند.

یکی از حقایق آزادی بخش توحیدی اسلام که درک آن دلیل رشد

۱- سوره حج، آیه ۷۳.

۲- سوره آل عمران، آیه ۴۹.

فکری است، همین است که فردی مالک مقدّرات فرد دیگر نیست و حق استضعاف احدی را ندارد، و حدود و نظامات فقط از جانب خدا تعیین می شود و جاری ساختن نظامات دیگر، خروج عبودیت خدا و تجاوز به حریم حکومت و قوانین او است:

«إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا للّه ِ أَمَرَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّآ إِيّاهُ»؛(۱)

«تنها حکم فرمای عالم وجود خدا است و امر فرموده که جز او را عبادت نکنید».

و آیه:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنزِلَ إِلَيْكَ وَما أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحاكَمُوآا إِلَى الطّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوآا أَن يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعِيدا * وَإِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى ما أَنزَلَ اللّه ُوَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودا»؛(۲)

«آیا ننگری و عجب نداری از حال کسانی که گمان می کنند بر آنچه که به تو و قبل از تو نازل شده، ایمان آورده اند، چگونه باز می خواهند طاغوت را حاکم خود کنند در صورتی که مأمور بودند به طاغوت کافر شوند و شیطان می خواهد که آنان را گمراه کند گمراهی دوری * و چون به آنها گفته شد: به حکم

۱- سوره یوسف، آیه ۴۰.

۲- سوره نساء، آیه ۶۰ و ۶۱.

خدا و رسول بازآیید، منافقین را ببینی که سخت مردم را از گرویدن به تو منع می کنند».

قبول نظامات غیر شرعی، یک نوع پرستش و عبادت غیر و مشرکانه و خلاف عقیده توحید و نظاماتی است که منشأ و منبع آن توحید است و با خالص کردن اطاعت برای خدا نیز مخالف است، و فکرا و عملاً شرک است:

«وَما أُمِرُوآا إِلاّ لِیَعْبُدُوا اللّه َ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ»؛(۱)

«و امر نشدند مگر بر اینکه خدا را به اخلاص کامل در دین اسلام پرستش کنند».

«أَلا للّه ِ الدِّینُ الْخالِصُ»؛(۲)

«آگاه باشید که دین خالص برای خدا است».

بنابراین ولایت بر قانون گذاری اگر صحّت جعل آن برای غیر خدا ثابت شد حتما باید به جعل و اعطای خدا باشد، و ولایت تشریعی بر جعل احکام و تشریع قوانین و نظامات چه تشریعیه از باب صفت به حال متعلق موصوف صفت ولایت باشد و یا اینکه صفت خود ولایت باشد، و مراد آن گونه ولایت بر قانون گذاری باشد که با جعل و تشریع اعطا شده باشد که در مقابل ولایت حقیقیه الهیه بر تشریع قرار دارد باید از جانب خدا باشد و از جانب غیر خدا اگرچه تمام افراد جامعه

۱- سوره بینه، آیه ۵.

۲- سوره زمر، آیه ۳.

باشند صحیح نیست و مداخله در شؤون و اختصاصات الهی و مشرکانه است، چنان که در تعیین زمامدار و ولیّ امور خلق نیز همین معیار را باید رعایت کرد و از منطقه حکومت و سلطنت الهی به اندازه سر مویی نباید خارج شد.

بنابراین در اینکه یک معنای ولایت تشریعی، ولایت به نحو جعل و تشریع بر امور تشریعی و جعل قانون است، شبهه ای نیست، چنان که در اینکه این ولایت از جانب خدا به طور کلّی و در جعل تمام قوانین و احکام، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم اعطا نشده است، سخنی نیست و عقل و نقل بر آن اتفاق دارند.(۱)

آنچه مورد بحث است، این است که: آیا در بعضی از موارد، این ولایت به پیغمبر اکرم و ائمّه هدی علیهم السلام تفویض شده و مانع شرعی و عقلی دارد یا نه؟ این مطلبی است محتاج به تأمّل و تحقیق.

در کتاب شریف کافی، بابی است به این عنوان: «باب التفویض إلی رسول اللّه وإلی الأئمّه صلوات اللّه علیه وعلیهم» که متضمن بر ده روایت است. در "بحارالانوار" نیز در باب «نفی الغلوّ فی النبیّ والأئمّه

۱- متأسفانه ولایتی را که به اجماع مسلمین و دلالت آیات و احادیث، پیغمبر خدا هم ندارد (و در اینکه جایز است در بعضی امور داشته باشد نیز اختلاف است) مجالس شورای به اصطلاح ملّی در اغلب کشورهای مسلمان نشین، به پیروی از بیگانگان و غرب پرستان نادان و استعمارگران و انجمن های مختلف برای خود ثابت شمرده و علنا راه شرک را پیش گرفته و احکام مسلّم اسلام را متروک و مهجور ساخته اند. ربّنا لا تؤاخذنا باعمالهم و ادفع عن بلادک شرورهم و مکرهم و اجعل کلمتهم السّفلی و کلمتک العلیا، انک انت العزیز القدیر.

صلوات اللّه علیه وعلیهم، وبیان معانی التفویض وما لا ینبغی أن ینسب إلیهم منها وما ینبغی» فصلی است به عنوان «فصل فی بیان التفویض ومعانیه».(۱)

و در کتب دیگر حدیث، مثل "بصائر الدرجات" و "وافی" نیز این اخبار وارد شده است. علاّمه مجلسی علیه الرحمه در "مرآه العقول" و "بحار" می فرماید: «تفویض امر دین دو احتمال دارد:

احتمال اوّل اینکه: خدا به پیغمبر و ائمه علیهم السلام عموما امر دین را تفویض کرده باشد که بدون وحی و الهام، هرچه را بخواهند حلال و هرچه را بخواهند حرام کنند و آنچه را بخواهند تغییر دهند. سپس می فرماید: این باطل است (و هیچ) عاقلی آن را نمی گوید.

احتمال دوم اینکه: خداوند متعال تعیین بعضی از امور را به پیغمبر تفویض فرموده، که اصل تعیین به وحی و اختیار به الهام باشد و با وجود این، اختیار پیغمبر به وسیله وحی تأکید شود و این نحو تفویض مدلول نصوص مستفیضه است و ظاهر کلینی قدس سره و اکثر محدّثین، اختیار این قول است و عقلاً هم مانعی ندارد».

و تحقیق این است که: تفویض مطلق به نبیّ یا وصیّ در امر تحلیل و تحریم و جعل و تشریع احکام و تغییر «ما أنزل اللّه» باطل است و احتمال آن ملغی است. و زندگی پیغمبران و تاریخ حیات پیغمبر

۱- بحارالانوار، طبع جدید، ج ۲۵، ص ۳۲۸ ۳۵۰.

گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مملو است از دلایل و شواهدی که آن را ردّ می کند، و آیات شریفه قرآن و احادیث متواتره نیز بطلان این احتمال را ثابت می نماید و بالجمله بطلان آن از ضروریات دین است.

بله، تفویض بیان حکم به امام که «ما أوحی اللّه به اتلی النبی» را در هر وقت مصلحت دید بیان کند، سخن دیگری است و بعضی اخبار باب را می توان بر آن حمل کرد.

و امّا تفویض به معنای دوم که علّامه مجلسی احتمال داده اند، ممکن است به این نحو تقریر شود: شکی نیست که نفس کامل نبیّ، تحت رعایت خاصّه خدا است و القائاتی که به قلب مقدّس و قدسی او می شود، همگی الهی است و احادیث متواتری بر این مدّعی دلالت دارد، مثل روایات کثیره باب ارواح و انوار پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام و روایات و احادیثی که دلالت دارد بر اینکه ایشان مؤید به روح القدس می باشند.

بنابراین در بعضی موارد به همان نحو دوم که مجلسی رحمه الله فرموده است؛ تفویض احکام به پیغمبر صلی الله علیه و آله و اختیار آن حضرت به اخذ «ما یلقی فی قلبه» و امر و نهی به آن مانعی ندارد، و جایز است که آیه:

«وَما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛(۱)

«آنچه رسول برای شما آورده، بگیرید (و به آن عمل کنید) و آنچه را که از آن نهی کرده واگذارید».

۱- سوره حشر، آیه ۷.

نیز به این شأن پیغمبر صلی الله علیه و آله دلالت داشته باشد.

و واضح است که عصمت و طهارت قلب پیغمبر همین اقتضا را دارد که هرچه در قلب او القا می شود، از هوا نبوده و از جانب خدا باشد؛ بنابراین اشکالی ندارد در مواردی که در روایات هم به برخی از آنها اشاره شده است، این نحو تفویض شرعی را در مورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قائل باشیم.

و نیز ممکن است این تفویض را به این معنا بگیریم که: اصل در اشیا حظر و منع می باشد، در غیر مواردی که شریعت به آن تقوّم دارد و فقط این اصل در بین است. رفع منعی که از این اصل استفاده می شود و ابقای آن با پیغمبر است. چیزی که هست، اینکه این احتمال هم اگرچه فی حدّ نفسه جایز است، ولی شاید خبری که آن را تأیید کند، نداشته باشیم و کسی هم این احتمال را نداده است.

حاصل این است که: تفویض، فی الجمله و در موارد معدوده و مقتضیه، برحسب روایات مصلحت آزمایش و تربیت عباد، یا مصلحت نبوات و پیامبران اقتضا نماید، بلامانع است و به هر مقدار و در هر مورد دلیل قطعی اقامه شد، پذیرفته می شود.(۱)

و امّا نسبت به امام علیه السلام ، اگرچه مقام عصمت و طهارت قلبی و قدس ذاتی پیغمبر را داراست این تفویض مشکل و به فرمایش علاّمه

۱- کافی، ج ۱.

مجلسی قدس سره در شرح حدیث هشتم این باب در مرآه العقول محتاج به تکلّف است؛ زیرا با ضرورت خاتمیت دین اسلام و اکمال دین و پایان قانون گذاری و تغییر نیافتن احکام تا روز قیامت، که:

«حَلالُ مُحَمَّدٍ حَلالٌ أَبَدا إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ وَحَرامُهُ حَرامٌ أَبَدا إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ»؛(۱)

«حلال حضرت محمّد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت حلال و حرامش تا روز قیامت حرام می باشد».

بایـد توجیه قول به این گونه تفویض به امام، در هر حـدّی فرض شود، به نحوی که با این معانی منافی نباشـد، ممکن باشـد. از این جهت می توان گفت: اگر اخباری مشعر یا ظاهر در این نوع مقالات ولایت تشریعی برای ائمه اطهار علیهم السلام باشـد، محمول بر تفویض اظهار بعضی از احکام مخزونه نزد ایشان است و یا مراد واگذاری تشخیص مصادیق و تبیین جهات و حدود احکام به ذهن ثاقب و ملهم و ضمیر مؤید

۱- مخفی نماند: از جمله روایاتی که دلالت بر این تفویض به پیغمبر صلی الله علیه و آله دارد، از طریق شیعه و سنی، روایات «لولا ـ أن أشقّ أو إنّی أخاف علی أمّتی لأخّرت العتمه أو صلوه العشاه الآخره إلی ثلث اللیل أو إلی نصف اللیل، ولولا أن أشقّ علی أمّتی لأمرتهم بالسواک مع کلّ صلوه أو لفرضت علیهم السواک مع کلّ وضوء» می باشد. و همچنین است روایات متضمن جواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله به سراقه بن مالک و اقرع بن حابس راجع به حج که آیا در هر سال واجب است؟ در جواب فرمود: «لو قلتها لوجبت» و روایت استثنای "اذخر" از تحریم نبات حرم (کندن گیاهان حرم مکّه حرام است؛ امّا "اذخر" که یک نوع گیاهی است، استثنا شده است). خواننده عزیز می تواند این روایات را در جامع کافی، فقیه، وافی، تهذیب، وعده شیخ، مسند احمد، صحیح مسلم، بخاری، ترمذی، ابن ماجه، نسائی، ابی داود، جامع الصغیر سیوطی، مستدرک حاکم و شعب الایمان بیهقی ملاحظه نماید.

و روشن و صاف امام علیه السلام است که بسا با استنباط افراد عادی درک نمی شود و در موارد بسیار، در فقه و تفسیر و مسایل مشکلی که جلو آمد، درک عالی و ضمیر روشن و مؤیّد آنها حلّال مشکلات شد.

از مجموع این مطالب روشن گردید که ولایت تشریعی به احتمال دوم علّامه مجلسی قدس سره در معنی تفویض در امر دین نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله قابل قبول است و احادیث مستفیضه به اطلاق یا به صراحت، و بلکه قرآن مجید نیز بر آن دلالت دارند. با این حال، چون مورد از مواردی است که خبر واحد در آن حجت نیست، اگر برای کسی از جهت دلالت آیه، و یا سند و دلالت احادیث قطع حاصل نشود و احادیث را در معانی دیگر ظاهر بداند، در اجتهاد خود آزاد است؛ زیرا گمان نمی رود این مسأله از ضروریّات دین یا مذهب باشد.

و امّا نسبت به امام علیه السلام از جهت محذوراتی که به آن اشاره شد، توجیه قول به آن مشکل است و اخباری را که در مورد تفویض امر دین به ائمه علیهم السلام رسیده است، با فرض صحّت سند، می توان با اعتماد بر قرینه عقلیه محمول بر یکی از مطالب ذیل دانست:

۱ ولایت تشریعی بر بیان احکام در مواقع مقتضی و مناسب.

۲ ولایت بر بیان مصادیق و صُغریات و خصوصیات و حدود احکام، به نحوی که در ذهن روشن و صاف آن بزرگواران منعکس گردد، به طوری که پس از بیان در بسیاری از موارد، دیگران هم آنچه را قبلاً از درکش عاجز بودند، درک و تصدیق می کردند.

۳ ولایت بر امور حکم و اداره و شؤونی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن به مقتضای مقام حکومت عامه ولایت داشتند.

۴ ولایت بر امور مالی و تفویض آن به ایشان و محامل دیگر.

معنای دیگر ولایت تشریعی

معنای دیگر ولایت تشریعیه، ولایتی است که کسی بر حسب تشریع و حکم خدا، بر چیزی یا شخص یا اشخاصی داشته باشد، که از آن تعبیر به ولایت شرعیه نیز می شود. وقتی این ولایت را به "تشریعیه" توصیف نماییم، در مقابل ولایت تکوینیه است که به تکوین و احداث خارجی موجود شده، نه به تکوین انشایی و اعتباری. و وقتی آن را به "شرعیه" توصیف کنیم، در مقابل ولایت های غیر شرعیه و جائره است.

این ولایت، بی اشکال به اقسامی که دارد، ثابت است و آیات قرآن و صدها حدیث معتبر بر آن دلالت دارند، و بخش مهمی از فقه اسلام، راجع به این ولایت و اقسام و حدود آن است.

ولایت شخص بر نفس خود، از اقسام این ولایت است که مثلاً تسلّط دارد خود را اجیر دیگری کند و ولایت شخص بر اموال خود و ولایت پدر و جدّ پدری بر فرزندان صغار خود، و ولایت قاضی و امیر و والی شرعی بر حکم و قضا و رتق و فتق امور که عموم مسلمانان از شیعه و سنّی اتفاق دارند و حکم سلطان و والی را شرعا واجب الطاعه می دانند.

اختلافی که بین خاصه و عامه است، در شرایط حاکم و اوصاف او

است و اینکه بایـد به تعیین نصب خـدا و پیغمبر باشـد، چنان که شـیعه معتقدنـد، یا به اجماع و انتخاب امّت و یا به اکثریت آرا برگزیـده می شود، چنان که اهل سنّت گفته اند، هرچند حتی در مورد ابوبکر و عمر و عثمان اجماعی در کار نبود و بر اساس تزویر و حیله و تبـانی و قرارهای سیاسـی، ولایت عهـدی و انتخاب شـش نفری انجام شـد و در خلفای بنی امیه و بنی عباس هم چنان که می دانیم انتخاب و اجماع هیـچ مفهومی نـداشت و اگر هم مردم از روی ترس و اجبار بیعت نمی کردنـد، حاکم خود را حاکم می دانست. به هر صورت اصل وجوب اطاعت زمامدار، و ولایت او را چه تشریعیه بنامیم یا شرعیه همه قبول دارند.

شیعه، این ولایت تشریعیه یا شرعیه را که از شُعب ولایت و حکومت و سلطنت الهی است، و از عصر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیش از آن تـا حال باقی و برقرار است، مسـتمر و غیر منقطع دانسـته، هم اکنون نیز خود را تحت این نظام و حکومت و ولایت تشـریعی می داند، و در هر زمان و هر کجا باشد، باید مطیع این نظام باشد، و اطاعت از این نظام (نظام امامت) را فاضل ترین وسـیله تقرّب به خـدا می شـناسد، و خروج از این ولـایت و دخـول در ولـایت و حکـومت دیگران را، خروج از ولـایت و حکومت خـدا و دخول در ولایت غیر خدا می داند، و هر نظامی غیر از این نظام را فاسد و باطل می داند و آن را طرد می کند و امتناع از اطاعت آن را واجب می شمارد و می گوید:

«لا دِینَ لِمَنْ دانَ اللّه ِبِولایَهِ إمامٍ جآئِرٍ لَیْسَ مِنَ اللّه ِوَلا عُتْبَ

عَلی مَنْ دانَ اللّه ِ بِوِلایَهِ إِمامٍ عادِلٍ مِنَ اللّه ِ»؛(۱)

«هر که خدا را با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست دینداری کند، دین ندارد و سرزنش نیست بر کسی که با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری کند».

و بر اساس این نظام عالی الهی مقدّس و منزه است که شیعه در عصر حاضر اوامر حکّام شرع و فقهای عادل و علمای عامل را واجب الاطاعه دانسته و مطیع فرمان و فرمان بر آنها است، و اطاعت آنان را رمز تشیّع و نشانه ولایت و تسلیم و ایمان خود به نظام امامت و بیزاری از نظامات دیگر می داند و تخطّی از این نظام و مخالفت احکام فقها را استخفاف به حکم خدا می شمارد.

خلاصه کلام این است که: ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بر اموال و نفوس و امور مردم، و ریاست آنها بر جمیع شؤون عمومی دین و دنیا از جانب خدا مسلّم و مورد هیچ گونه شبهه ای نیست و از آیات کریمه قرآن مثل آیات ذیل استفاده می شود:

«وَما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَی اللّه ُ وَرَسُولُهُ أَمْرا أَن یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ»؛(۲)

«برای هیچ مرد و زن مؤمن، در کاری که خدا و رسولش حکم کند، اراده و اختیاری نیست».

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۰۵، ترجمه مصطفوی.

۲- سوره احزاب، آیه ۳۶.

و آیه:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوآا أَطِیعُوا اللّه ِوَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْاءَمْرِ مِنکُمْ»؛(۱)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از جانب خدا و رسول) را اطاعت نمایید».

و آیه:

«إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّه ُوَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ»؛(۲)

«ولیّ و یاور شما تنها خدا و رسولش و کسانی هستند که ایمان آورده اند، آنهایی که نماز را به پا داشته و در حال رکوع به فقیران زکات می دهند».

لازم به تذکّر است آیات شریفه ای مثل: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّه ُوَرَسُولُهُ...» و «أَطِیعُوا اللّه ِوَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْاءَمْرِ مِنکُمْ...» نباید جز به ائمّه معصومین علیهم السلام ، به احدی حتی فقها تفسیر شود هرچند بعضی از مفسّرین عامّه، "اولی الامر" را تفسیر به فقها نموده اند زیرا هم روایات معتبر در تفسیر این آیات رسیده است که برحسب آن روایات، مراد ائمه معصومین علیهم السلام می باشند و تفسیر آن به دیگران از فقها و سلاطین و زمامداران و کسانی که خود را به عنوان خلیفه یا القاب دیگر

۱- سوره نساء، آیه ۵۹.

۲- سوره مائده، آیه ۵۵.

خواندنـد، تفسـیر به رأی است و هم از آنجا که این آیـات دلالـت بر عصـمت "اولی الامر" دارنـد، بر غیر ائمّه اثناعشر علیهم السـلام انطباق ندارند؛ زیرا در بین امّت غیر از ایشان و حضـرت زهرا علیهاالسـلام کسـی دارای مقام عصمت نیست و برای غیر ایشـان ادّعـای عصـمت نشـده است، مثلاً آیه «أَطِیعُوا اللّه َ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْاءَمْرِ مِنکُمْ» علاوه بر آنکه برحسب روایات، تفسیر به ائمّه طاهرین علیهم السلام شده است، از دو جهت دلالت بر عصمت "اولی الامر" دارد:

اوّل: از جهت آن که امر به اطـاعت مطلق است و متعلّق خـاص برای آن ذکر نشـده است. بنـابراین چون امر به اطـاعت مطلق از غیر معصوم جایز نیست و خلاف حکمت و معرض وقوع در خطا و خلاف واقع است، پس بایـد مورد آن پیغمبر و امام معصوم باشد که در اطاعت از آنها خطا و خلافی پیش نمی آید.

دوم: از این جهت که اطاعت اولی الامر مقرون به اطاعت رسول شده است و اطاعت رسول به طور مطلق واجب می باشد.

یکی از نکـاتی که در امر به اطـاعت "رسول و اولی الامر"، کلمه "اطیعوا" مکرّر شـده و در امر به اطـاعت اولی الامر، "واو" عـاطفه آورده شـده و کلمـه "اطیعـوا" تکرار نشـده است، ایـن اسـت کـه: امر به اطـاعت در "اطیعـوا اللّه" ارشـادی است و در «وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْاءَمْرِ مِنکُمْ» مولوی و تعبّدی است.

بنابراین، اگر کسی بگوید: اطاعت فقها به طور عموم یا

بالخصوص به حکم این آیه واجب شده و غرضش این باشد که «اولی الامر» مذکور در آیه شامل آنها هم می شود، به صواب و درستی سخن نگفته و تفسیر به رأی نموده است؛ ولی اگر غرضش این باشد که چون به حکم آیه شریفه، اطاعت امام عجل اللّه تعالی فرجه در عصر غیبت نیز چون عصر حضور واجب است و فقهای عادل نوّاب عامّ آن حضرت و از جانب او مأذون و برای رتق و فتق امور معین شده و مرجع مردم می باشند و اگر کسی مخالفت حکم آنها را بنماید؛ چون امام حکم به اطاعت از آنها فرموده است، مخالفت حکم آنها در حکم مخالفت حکم امام می باشد که در این آیه اطاعت از آن واجب شده است، سخن صحیح و مطابق با صواب و واقع گفته است.

و از جمله احادیثی که دلالت دارند بر اینکه «ولیّ امر» در این آیات، همان ائمّه معصومین می باشند، علاوه بر روایات بسیاری که از طرف شیعه روایت شده است، حدیثی است که حافظ امیر حسین بدر الدین (متوفّی سنه ۶۶۲) که از علمای بزرگ زیدیه است، از مؤید باللّه مسندا روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام از معنای این حدیث سؤال شد:

«أَلَسْتُ أَوْلی بِکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ؟ قالُوا: بَلی یا رَسُولَ اللّه ِ! قالَ: فَمَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ... الخ».

حضرت صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از معنای آن سؤال شد، فرمود:

«اَللّه ُ مَوْلایَ أَوْلی مِنْ نَفْسِی لا أَمْرَ لِی مَعَهُ وَأَنَا وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ.

أَوْلی بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ لا أَمْرَ لَهُمْ مَعِی، وَمَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ أَوْلی بِهِ مِنْ نَفْسِهِ لا أَمْرَ لَهُ مَعِی، فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ أَوْلی بِهِ مِنْ نَفْسِهِ لا أَمْرَ لَهُ مَعَهُ»؛(۱)

«خدا مولا و صاحب اختیار و مالك امر من است، اولی و برتر و صاحب اختیارتر به من است از خود من، امری از برای من با خدا (و در کنار ولایت خدا) نیست، و من ولی و صاحب اختیار مؤمنین هستم، سزاوارتر و صاحب اختیارتر از خودشان به خودشانم، از برای ایشان با من (و در عرض اختیار و ولایت من) امری و اختیاری نیست و هر کس را من مولا و صاحب اختیارتر به او از خود او هستم که امری و اختیاری از برای او با من (و در عرض اختیار و امر من) نیست، پس علی مولا و صاحب اختیار او است که سزاوارتر و صاحب اختیارتر به او از خود او است، امری (و اختیاری و ولایتی) از برای او با علی (و در عرض اختیار و ولایت او) نیست».

این گونه روایات نیز به ملاحظه اطلاقی که دارند و بیانی که از مفهوم ولایت و ولیّ می نمایند، جز به ائمّه معصومین علیهم السلام قابل انطباق نمی باشند، و با توجّه به این استفاده منطقی و صحیح از آیات و روایات می گوییم: ولایت بر اداره امور دین و دنیا و رتق و فتق امور و حکومت

۱- العقد الثمین فی معرفه رب العالمین، ص ۴۸، طبع بیروت، در مکتبه الحیاه.

بین الناس در حدّی که در حکمت واجب است، و طبق قاعـده لطف نیز لازم است و مختل و مهمل گذاردن آن موجب نقض غرض است، یکی از ابعاد این ولایت تشریعیه مطلقه پیغمبر و امام است، و ولایتی که فقیه دارد، از این بُعد ولایت امام مایه می گیرد و از این بُعد ولایت تشریعی، امام فقها را در عصر غیبت ولایت و مرجعیت داده است.

و امّـا ولا یت تشریعیه مطلقه، چنـان که مستفاد از آیات و روایات است، برای غیر معصوم ثابت نیست؛ بلکه چنان که توضـیح داده شد، جایز و صحیح نمی باشد.

بنابر آنچه گفته شد، ولایت تشـریعی به این معنا؛ به مفهوم عامّ آن که اهل سنّت نیز قبول دارند، یکی از ضـروریات دین است که انکار آن با شرایطی که در کتب فقه بیان شده، موجب کفر می شود؛ و به مفهوم خاصّش که بسیار حسّاس و آزادی بخش و مکتب جهاد و مبارزه است، جوهر مـذهب شـیعه به آن تقوّم دارد و اسـلام خالص و توحید حقیقی عملی و روح دین است و انکار آن، انکار مذهب و خروج از حریم مقدّس تشیّع است.(۱)

از خداوند متعال می خواهیم که مسـلمانان، مخصوصا شیعیان را به این مفهوم ارزنده و نجات دهنده ولایت تشریعی بیشتر آشنا سازد

۱- ضـمنا معلوم شـد فرمایشـی که از یـک نفر دیگر از بزرگان عصـر ما راجع به ولایت تکوینی و تشـریعی نقل شـده است که فرموده انـد: «ولا یت تکوینی حقّ و ثـابت است و ولا یت تشـریعی ثابت نیست» محتاج به اصـلاح و توضـیح است. عصـمنا اللّه تعالی من جمیع الزلّات.

و نظام امامت را در تمام شؤون حیات مادّی و معنوی و فردی و اجتماعی و سیاسی و فکری شیعه به طور کامل استقرار دهد و ما را به انجام تعهّداتی که برای حفظ این نظام و برقرار کردن آن و شیعه بودن برعهده داریم، موفّق فرماید.

«رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنکَ

رَحْمَهً إِنَّکَ أَنتَ الْوَهّابُ»

خلاصه برخی از مطالب کتاب

اکنون که به حول و قوه خدا، بحث ما در این کتاب به پایان رسید، مناسب است خلاصه ای از بعضی مطالب کتاب را یادآور شویم، و خلاصه گیری کامل را بر عهده خوانندگان آگاه و اندیشمند می گذاریم:

۱ پرهیز از غلوّ و شرک واجب است و ضلالتی از آن بدتر و تاریک تر نیست.

۲ پیغمبر و ائمّه اطهار علیهم السلام ، انسان های نمونه و بشرهای مافوقند، باید فضایل و مقامات و درجات بلند آنان را تصدیق کرد.

۳ قول به استقلال بندگان در افعال و کارها، شرک و تفویض و باطل و محال است.

۴ استقلال غیر خدا در امر خلق و رزق و اماته و احیا و تدبیر امور کاینات کلاًـ یا بعضا، یا به عبارت دیگر: ولایت تکوینیه مستقلّه مطلقه عامّه یا غیر عامّه، تفویض و شرک و غلوّ و باطل و محال است.

۵ قدرت و ولایت عبد به طور غیر مستقیم و باذن اللّه و برحسب نظام متقن الهی بر اماته و احیا و شفای بیماران، و خلق و رزق و تصرف در اکوان نه به عنوان اداره امور و خلق خلایق وسازمان دادن کاینات؛

بلکه طبق حکم مصالح عارضی و ثانوی در داخل این سازمان شرک و غلوّ و تفویض نیست، و اعطای این قدرت به بعضی از بندگان، طبق حکمت و مصلحت لازم است. و اطلاق برخی از اسماء الحسنی بر عبد، به لحاظ افعالی که از عبد طبق این قدرت و ولایت صادر می شود، با وجود قرینه حالیه یا مقالیه ای که نحوه اطلاق آن اسم را و اینکه به ملاحظه اتّصاف ذات به طور استقلال به مبدأ آن نیست معلوم سازد، جایز است، چنان که عهده دار بودن بشر مناصبی را مانند ملائکه غلو نمی باشد و با بشریت او منافی نیست.

۶ چنان که تصرّف و ولایت مذکور در بند پنجم، به اعطای قدرت بر تصرّف از جانب خدا جایز است، به واسطه علوم اکتسابی و یا به تعلیم خدا و علوم لدنّی به اسباب و مسبّبات نیز به طور کلّی یا جزئی ممکن است.

۷ ولایت و قدرت تصرّف در اکوان، به این نحو که خداوند متعال اشیا را تکوینا فرمانبر و مطیع او قرار دهد، مانند نرم شدن آهن برای داود نبی علی نبینا و آله و علیه السلام جایز است و شرک و تفویض نیست.

۸ عهده دار بودن اداره تمام سازمان کاینات، به طور غیر مستقل و طبق قضا و قدر الهی و به عنوان مأموریت از جانب خدا، و عامل اجرای اراده حقّ و وسیله و واسطه بودن مانند ملائکه مقسّمات و مدبّرات شرک و غلوّ و منافی با توحید نیست؛ امّا چون با بسیاری از

آیات قرآن و احادیث منافات دارد،قول به آن در حقّ نبیّ و ولیّ، محتاج به دلیل قاطعی است که قرینه بر صرف آیات و روایات مزبور از ظواهرشان باشد. بله، به طور موجبه جزئیه، این مقام برای ملائکه و بشر ثابت است و شکّی در آن نیست.

۹ ولایت شخص بر نفس خود و آنچه مسخّر بشر است، تفویض نمی باشد.

۱۰ بعضی خوارق و معجزاتی که به وسیله انبیا و اولیا اظهار می شود، فعل خدا است و برخی معجزات، فعل شخص نبیّ یا ولیّ است.

۱۱ ولایت تکوینیه که تکوینیه صفت ولایت باشد به هر قسم و به هر نحو فرض و تصوّر شود، حتی مستقلّه و ذاتیه، حادث و غیر ازلی و تکوینی خواهد بود، و از سنخ ولایت ازلیه و غیر حادثه نیست. و اگر تکوینیه صفت به حال متعلق موصوف گرفته شود، شامل ولایت ازلیه الهیه بر امور تکوینیه نیز می شود.

۱۲ علّت فاعلی آفرینش، اراده خداوند متعال است، و پیغمبر و ائمّه اطهار علیهم الصلاه و السلام علّت غایی می باشند.

۱۳ اعتقاد به اینکه وجود امام و منزلت و اثر او در عالم کبیر، تکوینا به منزلت و اثر قلب در عالم صغیر و هسته مرکزی اتم و شمس در منظومه شمسی است. و به عبارت دیگر: وجود پیغمبر و امام تکوینا در تربیت و رسیدن فیض الهی به سایر ممکنات و بقا و فعلیت استعدادات

و رشد و کمال آنها مؤثر است، غلوّ و شرک و تفویض نیست و احادیث معتبر بر آن دلالت دارد.

۱۴ همان طور که عقل انسان عالم صغیر و غیب وجود بشر را اداره می نماید و بر آن حکومت دارد، همین طور امام برای اداره امور عباد و رتق و فتق و حلّ و فصل و تنظیم شؤون آنها، حکومت و ولایت دارد، که جامعه را به سوی فلاح و رستگاری رهبری نماید، هرچند این رهبری و ولایت، جعلی، و رهبری عقل و فرمان بری اعضا و جوارح از او تکوینی است.

۱۵ بر حسب ظواهر آیات و احادیث، خلق مجردات و ارواح مادّیات و اجسام از عدم، بلاواسطه فعل خدا است و تمام اینها خلق او می باشند و فاعل و علّت حقیقی، فقط ذات بی زوال او است، و اطلاق علّت به معنای مؤثر در وجود و خلق شی ء در حقّ چیزی و کسی جز او جایز نیست؛ امّا خلق چیزی از ماده مثل صورت پرنده از گل، یا شیر از صورت پرده به اذن و طبق مصالح ثانوی و عارضی جایز است و واقع شده است.

۱۶ پیغمبر و امام مجاری فیض خدا می باشند، به این معنی که علّت غایی آفرینش هستند، و عالم برای آنها و به طفیل وجود آنها آفریده شده و به طفیل و برکت وجود آنها، فیض وجود به تمام کاینات می رسد.

۱۷ اینکه گفته شود: پیغمبر و امام مجاری فیض هستند؛ به این معنا

کـه: مشیت الهیـه بر این قرار گرفته که فیض خـود را طبـق تقـدیرات الهیه و واقعیه از این مجـاری که مـأمور و مکلّـف و بلکه مفطور (نه به حـدّ الجاء و اجبار) به فیض رسانی هسـتند، به فیض گیرنـدگان اعطا کند، غلوّ و تفویض نیست و با مطالب حکما در صـدور واحـد از کثیر و ربط حادث به قدیم ارتباط ندارد. و عباراتی مانند: «إِرادَهُ الرَّبِّ فِی مَقادِیرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَیْکُمْ» مؤید این کلام است.

و اگر گفته شود: این سـخن هم بـا فرض اختیـار فیض رسـان از شائبه تفویض خالی نیست. گفته می شود: در صورتی تفویض است که به فرض عـدم فیض رسانی، مسـتقیما یا از مجاری دیگر، امکان افاضه فیض نباشد و اختیار آنها تمام علّت در رسـیدن فیض به سایرین باشد.

۱۸ ولا-یت حقیقی بر تشـریع احکام و جعل قوانین و کلّیه نظامات و در تمام شؤون، مختص به ذات احـدیّت است، و قبول نظام های غیر شرعی، و آنچه منبع آن احکام و قواعد شرع و اوامر و نواهی و مقررات دینی نباشد، جایز نیست.

۱۹ تفویض مطلق امر دین به پیغمبر و امام، که به طور کلّی و بـدون وحی و الهام، هرچه را بخواهنـد حلال و هرچه را بخواهند حرام نمایند، باطل است.

۲۰ تفویض بیان حکم به امام که هر وقت مصلحت بداند، «ما أَوْحَی اللّه ُبِهِ إِلَی النَّبِیِّ» را بیان کند، جایز است و اشکالی ندارد.

۲۱ تفویض تشریع، فی الجمله و در موارد معدوده و مقتضیه مثل

تعیین بعضـی امور که برحسب روایات، مصـلحت آزمایش و تربیت عباد یا مصـلحت دیگر نُبوات اقتضا نماید به شخص پیغمبر جایز است.

۲۲ نظام امامت و حکومت شـرعی و اسـلام، از عصـر پیغمبر صـلی الله علیه و آله تا حال باقی و مستمر و برقرار است، و در هیچ عصر و زمان و در هیچ نقطه و مکان منقطع نشده و نخواهد شد.

۲۳ بر هر مسـلمان واجب است که از این نظام پیروی نموده و آن را حاکم بدانـد و فقط اطاعت از این نظام نماید، و هرکس از اطاعت این نظام بیرون باشد، از ولایت و اطاعت خدا خارج است.

امیـد است خوانندگان گرامی، خودشان سایر مطالب کتاب را که هر یک در خور کمال توجّه و اهمّیت است، با دقّت خلاصـه گیری فرماینـد و نواقص آن را تکمیل کنند و بر لغزش های این کمترین، قلم عفو بکشـند و برایم طلب مغفرت نمایند. خداوند متعال همه ما را به راه راست هدایت فرماید.

اَللّهُمَّ إِنّا نَسْأَلُکَ إِیمانا لا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقآءِکَ،

أَحْیِنا ما أَحْیَیْتَنا عَلَیْهِ وَتَوَفَّنا إِذا تَوَفَّیْتَنا عَلَیْهِ،

وَابْعَثْنا إِذا بَعَثْتَنا، وَصَلِّ عَلی سَیِّدِنا وَنَبِیِّنا

أَبِی الْقاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِینَ.

وَآخِرُ دَعْوانا أَنِ الْحَمْدُ للّه ِ رَبِّ الْعالَمِینَ.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹